**جهانی برای فتح شماره 30**

**فهرست:**

[**امپرياليسم درپراکندگی خلق درشورش**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020415)

[**قدرت امريکا و حدود آن**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020416)

[**نامه داخلي كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ( كميته ريم ):**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020417)

[**ترکيه وکردستان درديگ جوشان جنگ عراق**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020418)

[**سه دهه رهبري گردان بي چيزان**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020419)

[**درقلمرو ومرکز کمونيستي مائوئيستي**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020420)

[**افغانستان : رشته ای ازعهدهای شکسته شده**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020421)

[**آتش خاموش ناشدنی درفلسطين**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020422)

[**بياد ادوارد سعيد : فرزند نادر جهان**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020423)

[**1می 2003**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020424)

[**در باره مبارزه براي وحدت نيروهای کمونيست راستين**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020425)

[**خيزش های سرتاسری  جهان برضدجنگ واشغال امپرياليستی**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020426)

[**... آينده هنوزهم رقم ميخورد.**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020427)

[**بی عدالتی ضرب در دو  محاکمه ای جديد برای صدر گونزالو درنظر گرفته شده است**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020428)

[**اعلاميه رسمي پنجمين کنفرانس منطقوي احزاب وسازمانهاي شامل در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) آسياي جنوبي،**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020429)

[**بمناسبت بيستمين سالگرد تشکيلجنبش انقلابی انترناسيوناليستی**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020430)

[**ساختمان قدرت سرخ درنيپال**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020431)

[**يک قطعه شعر                                                                             از:کرشناس (ايچوک)**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020432)

[**جنايات مقامات هند را محكومو از رفيق گوراوْ دفاع كنيد!**](http://www.sarbedaran.org/rim/jbf/jahni30.htm#_Toc123020433)

**مجله جهانی برای فتح بهمکاری مشترک نيروهای انقلابی ايرانی وافغانستانی ترجمه وبه نشرميرسد. درترجمه حتی الامکان کوشش ميشودمقالات برای خوانندگان فارسی زبان ودری زبان مفهوم باشد. درجائيکه واژه های فارسی ودری ازهم متفاوت اندکلمات مترادف دربين ناخنک گرفته ميشوند. درجائيکه اين تلاش هم مشکل راحل نمي کند,خوانندگان مي توانندبادفترمجله جهانی برای فتح تماس بگيرند,ويابادوستان ايرانی وافغانستانی باافهام وتفهيم ميان خودشان ,يکديگرراهمکاری کنند .**

**امپرياليسم درپراکندگی خلق درشورش**

     ازدوسال باينطرف اززمانيکه امپرياليسم امريکاکمپاين(كارزار)براه انداخت تاقرن بيست ويکم (سده بيست و يکم)را"قرن امريکاي جديد" بسازد مخارج نظامي خودرابصورت دراماتيک افزايش داد(بلند برد)،ده هاهزارعسکر(سرباز)‌خودرادريکسري ازکشور هاجابجا(مستقر) نمود ،افغانستان رااشغال واختناق رادر داخل امريکاوسراسرجهان شدت بخشيده است. اين بخش مجله جهاني براي فتح تحت عنوان - امپرياليسم درسراسيمگي خلق در شورش- نه تنهاپرده تزويرراازروي سفسطه بازي هاي امريکابرميدارد، بلکه درعين حال الزاماتيکه  اين حرکت رابه اجنداي(دستوركار)اصلي امريکا بدل کرده است آشکار ميسازد.                                                          مقاله نشان ميدهد حرکتي را که امپرياليستها خود براه انداخته اند چگونه به بيداري  سياسي خلقهاي ميليوني  پايه ميدهد وبراي انقلاب شرائط مساعدي را ببار مي آورد. مقاله ديگري شرائط خاص ترکيه و کردستان رادرگره گاه جنگ مورد ارزيابي قرارداده خاطر نشان ميکند بعضي از ناسيوناليستها که با برقرار کردن رابطه با ماشين جنگي امريکا براي بدست آوردن ريزو پاشي ازدسترخوان جنگ تلاش ميکنند اساسا راه آزادي نه بلکه راه انقياد درپيش گرفتن اند.                                                                                                        نيروهاي ماركسيست– لنينيست- مائوئيستي جهان بايدخشم جوشاني راکه جنايات امپرياليستي ببارآورده است دريابندواهداف انقلابي شان رادرپيچ وخم تضادهاي حدت يابنده بجلورانند.يک سندکميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي که اصلابصورت نامه دروني بين احزاب و سازمان هاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي پخش گرديداز تمام کمونيستهادرخواست مينمايدکه شرائط فعلي رادرک کرده برمبناي آن عمل کنند.

**قدرت امريکا و حدود آن**

**دو سال وحشيگري امريکادرجـــــهان وادامـه آن**

**بقلم فاطمه رزولوچائو**

اندکي بيش ازدوسال استکه امريکابه بهانه حمله11سپتامبرراهي رادرپيش گرفته است که قرن بيست ويکم(سده بيست ويکم را) "قرن امريکاي جديد"بسازد.تجاوزو اشغال افغانستان بمثابه پيش درآمدوتصرف عراق بحيث گام مهمتري درجهت برقراري امپراطوري امريکابرجهان بسطح بي سابقه اي بجلوگذاشته شد.

    همانطوريکه دراواخرسال2002نوشتيم "امريکادرجستجوي آنست که عراق رااز کشوري  ازلحاط اقتـــــصادي وابســته به امپرياليست ها به کشوري مربوط بخود بدل کند،طوريکه بتواندبالاي  عراق با سائر امپرياليست هاواردمعامله گري شود... و يا شايداينکه عراق رابه مستعمره جديد خود بدل کندکه آنراتوسط يک نفروالي (فرماندار) گماشته واشنگتن اداره نمايد...

    اين "عراق جديد" ... درشرق ميانه ايکه سرازنونقشه بندي ميشود- "شرق ميانه وسيع تري استکه ازافريقاي شمالي تا افغانستان و پاکستان"رادربرميگيرد- آنچه که دونفراز مشاورين سابق کلنتون حال تئوريسن هاي دوره بوش دريکي ازمقالات اخيرشان نوشتند.

      اين"نقشه بندي جديد"ازلحاظ اقتصادي عراق راوسيله اي دردست امريکاقرار ميدهد که توسط آن ميتواندگلوي رقباي احتمالي اش راکه به نفت نيازدارندزيرفشارقرار دهد. ازلحاظ نظامي باجابجايي وسيع  نيروي هاي نظامي امريکاعراق را عملابيک پايگاه نظامي بدل ميکندتاهرنظام خودسردرمنطقه رايابه تسليم وادارسازد ويا خوردوخميرکند." اين" شرق ميانه وسيع" به مثابه کليدي دردست امريکاقرارميگيرد که به نوبه خود جهان را ازنونقشه بندي کندجهاني متعلق به امريکا. درجنگ باافغانستان امريکايک سرنخ نقشه اش رامحکم دردست گرفت - درجنگ با عراق سرنخ ديگرنقشه رادرنقطه حتي مهم تري  ميخکوب ميکند."

    آيااين تجزيه وتحليل صحيح بود؟ اگر چنين است پس نتائج مرحله اول جنگ امريکا"عليه جهان"رادرپرتواين تجزيه وتحليل چطوربايدارزيابي کنيم ؟ درهمان مقاله ما کوشش کرديم بهاين سئوال "چراعراق"؟ پاسخ دهيم.که يک پيشرفت اينست كه جوابي راکه بوش درسال2003 ارائه کرد کاملاازاعتبارساقط شد.اين حرفهاکه "حکومت عراق وسلاح کشتار دسته  جمعي آن امنيت جهان رابخطرمياندازد "درنظرجهانيان هرچه ميتواندباشدبجز واقعيت. (1)

   يک عضوسابقه کابينه بوش(پال اونيل) اخيرااظهارکردکه خادمين بوش حمله بر عراق رادرماه جنوري سال 2001 ”اولين روزها“بمجردواردشدن شان به کاخ سفيد برنامه ريزي کردند. برنامه ريزي حمله برعراق درماه اگست2002تكميل شدتا ماه اکتبرسندي بنام(نشنل انتلجنت استيمت) ( برآورد سازمانهاي جاسوسي )  توسط سي آي ئي (سيا) براي  بوش  تهيه  گرديد مبني بر ادعاي (دروغين) سلاح کشتار دسته جمعي تا حمله بر عراق را توجيه کند. (2)

   در اساس برنامه حمله بر عراق به دوران قبل تري برمي گردد.  سند ديگري بنام " ابلاغيه پيرامون اصول پروژه قرن امريکاي جديد " بدون کدام (هرگونه) ابهام نوشت: " در حاليکه قرن بيستم به پايان ميرسد امريکا درجهان قدرت برتر جهان است. با داشتن رهبري غرب در دوران جنگ سرد حال امريکا در برابر يک فرصت و درعين حال يک چلنج قرار دارد: آيا امريکا داراي آن چشم اندازي است که بر اساس دست آورد هاي دهه هاي گذشته استوار باشد؟ آيا امريکا مصمم است که قرن جديد را طوري شکل دهد که با اصول و منافع امريکا وفق داشته باشد؟... تاريخ قرن بيستم بايد بما درس داده باشد که بايد اوضاع را پيش از بحراني شدن بدست خود شکل دهيم، پيش از آنکه تهديدات بخطرات بدل شوند. تاريخ اين قرن بايد بما درس داده باشد که به استقبال رهبري امريکا بشتابيم."

   اين  سند توسط برادر جورج بوش ( جب بوش) و كساني  چون معاون رئيس جمهور( دک چيني) – وزير دفاع ( رمزفلد) ومعاونش( ولفويتز) كه اکنون شخصيت هاي حلقه دروني را تشكيل مي دهند به امضا رسيده بود. يکسال بعد ابلاغيه اي در همين جهت توسط همين گروه صادر شد : " برانداختن صدام  حسين و حکومتش در حال حاضر بايد به هدف سياست خارجي امريکا مبدل شود."

   آنها علاوتا ساختن ارتشي را فراخواندند تا امريکا را به برپايي ” جنگهاي متعدد و همزمان و پيروزي قطعي در نبردهاي مهم “ قادر سازد. -  جنگهائي که " در مقياس وسيع "  و در عين حال  در سراسر جهان "گسترده" باشد.  سپس اخطار کردند كه – پروسه  تغييرات وتبديلات حتي اگر به تغييرات انقلابي منجر شود ،  در شرايط نبود حوادث فاجعه بار و تسريع كننده مانند يك پرل هاربر جديد محتملا زماني طولاني را در بر خواهد گرفت. “ (حمله جاپان بر پرل هاربر امريکا در جنگ جهاني دوم. مترجم) (3)

**موانع در راه جنگ**

   با حادثه 11 سپتامبر2001  بهانه پرل هاربررا بدست آوردند. درحاليکه آنها از لحاظ ستراتيژيک دليل محكمي براي  حمله به عراق بدست آوردند و با زدن برج هاي مرکز تجارت جهاني توسط  هواپيما رسانه هاي خبري به انفجارات تبيلغاتي دست زد، ولي با آنهم حمله بر عراق طوريکه آنها ميخواستند براي شان کار ساده اي نبود *- اما بهر صورت به پاي آن رفتند.* در تاريخ هرگز چنين مقاومتي در برابر جنگ به اين اندازه صورت نگرفته بود.  در روز 15 فبروري 2003 چندين مليون نفربه سركها ( خيابانها) ريختند بحدي که هيچکس نمي توانست عدم رضايت اکثريت مردم را انکار کند.  توني بليربا زير پانهادن خواستهاي اکثريت عامه مردم بقاي حکومتش را بخطر انداخت.  در حاليکه جورج بوش در ابتدا از قضيه بهره برداري کرد ولي حتي طبقه متوسط امريكا با شكل گيري حمله به عراق به دليل اصلي اين حمله پي مي بردند.  بجاي وحدتي که در روز هاي بعد ازپرل هاربرعلنا بچشم ميخورد، جورج بوش با جنبش عظيم مقاومت ضد جنگ روبرو شد -  به پيمانه اي ( سطحي) که نظيرش فقط در روز هاي آخر جنگ ويتنام ديده شده بود - جنبشي که چندين سال را در بر گرفت تا به آن سطح برسد.

   عليرغم بلف جورج بوش مبني بر ” ائتلاف مشتاقانه“ با هر چه نزديكتر شدن به جنگ امريكا و انگلستان در سطح بين المللي ايزوله تر (منفردتر) شدند. تا اينكه ترجيح دادند قطعنامه اي را كه براي راي گيري به شوراي امنيت سازمان ملل داده بودند، بيرون بكشند، تا اينكه دچار شكست فضاحت باري شوند  اکثريت وسيع حکومت ها موضع مخالف گرفتند.  در انتها ائتلاف بزرگ آنها به امريکا – انگلستان- آسترليا- پولند (لهستان) وهمراهي ( اما بدون اعزام نيرو تا بعد از اشغال) اسپانيا، ايتاليا، جاپان (ژاپن) و چند کشور خورد و کوچک ديگر خلاصه شد.

   شواهدي زيادي نشان مي داد که آنها با تکبرفکر ميکردند ميتوانند با زورگوئي و قلدرمآبي  چند کشوري را در ملل متحد بطرف خود بکشانند و تقاضاي شان را به فيصله ملل متحد برسانند.  برخي تصور ميکردند که بوش و بلير بخاطر ضديت مردم منصرف ميشوند.  مخالفت چهره هاي سرشناس طبقه حاكمه امريکا و انگلستان اخطاري بود بر اين امر که اين جنگ مي تواند براي منافع امپرياليستها فاجعه بار باشد. جبهه ارتجاع جهاني دچار تشتت و پراگندگي عظيمي بود -  برخي تصور ميکردند اين امر بتنهايي  خود جلو  تجاوزگران را ميگيرد ويا حد اقل آنها را به دريغ و درنگ وادار ميسازد.

   در ملل متحد وقتي نماينده فرانسه بحث مي كرد  که به مفتشين ملل متحد وقت بيشتري داده شود کولن پول جورج بوش از هيچ کاري دريغ نکرد، تا تهديد عنقريب از جانب صدام را رنگ و جلا بخشد. حتي در مورد رابطه صدام حسين با القاعده دروغ گفت. بلير اخطار داد كه صدام مي تواند سلاحهاي غير سنتي  را " در ظرف 45 دقيقه "  پرتاب كند-  وي چنين وانمود کرد كه لندن و نيويارك در دسترس سلاحهاي صدام قرار دارند حالا مسئله روشن است که آنها با انگيزه کاملا متفاوتي ميخواستند جنگ براه اندازند.  بوش و بلير مي دانستند که مفتشين ملل متحد بالاخره دروغ و فريب شان را آشکار ميسازند.  مهمتر از همه اينکه هر قدر شروع جنگ را به تعويق مي انداختند اوضاع سياسي داخلي و بين المللي بدتر مي شد.

   آنها راه حل را درين جستجو کردند که جنگ را شروع کنند ومخالفين خود را به پيروي وادار سازند. پيام شان براي مردم جهان اين بود که آرا شان درنظر گرفته نمي شود.  مردم امريکا و انگلستان خواسته و ناخواسته درآتش جنگ کشانده شدند – سپس براي شان گفته شد که بايد از "ارتش خود" دفاع کنند در غير آن صورت خائن محسوب خواهند شد.

   بروشني بنطر ميرسيد که امريکا چشم به چشم حکومت هائيکه مخالفت داشتند نگاه ميکرد و آنها را مورد تهديد قرار ميداد. خشم و حالت انفجاري افكارعمومي مردم در امر جلوگيري از ائتلاف وسيعي که آنها ميخواستند تشکيل دهند نقش مهمي بازي کرد.  مقاومت مردم حکومت فرانسه و آلمان را که بخاطر منافع امپرياليستي خود شان با جنگ امريکا مخالفت داشتند سرسخت تر ساخت – حكومت هايي چون جاپان و اسپانيا با اعزام نيرو تضعيف شدند.  فرانسه آلمان وروسيه درحاليکه در ملل متحد با امريکا پرخاش کردند اما براي جلوگيري از جنگ هيچ کاري انجام ندادند. آلمان به امريکا اجازه داد از فضاي قلمروش که براي امريکا حکم انصراف ناپديري بود استفاده نمايد. فرانسه ايضا اجازه داد که پرواز هاي امريکا ازقلمرو فضايي اش عبور و مرور کنند. در واقع تنها کشوري که در برابر جنگ عراق مشخصا مقاومت نشان داد دولت ترکيه بود – آنهم با نارضايتي بسيار بسيار دل و نا دل.

   مخالفت اکثريت قاطع مردم بر حکومت ترکيه فشار وارد کرد که از ترس آينده نظام خود اجازه ندهد امريکا در جنگ عراق از پايگاه هاي نظامي ترکيه استفاده کند. اگر قواي نظامي ترکيه که اساسا در دست امريکا است بروي تصميم پارلمان پا مي گذاشت – نظر به اينکه ترکيه در ادامه جنگ عراق اهميت کليدي روز افزوني دارد – حکومت ترکيه را با خطر بزرگتري مواجه ميکرد. امريکا مجبور شد عساکرش را از راه دوري به عراق سوق دهد – توسط کشتي از راه بحيره (درياي) مديترانه و کانال سويز به خليج نقل دهد -  بجاي آنکه از مرز ترکيه وارد عراق شوند.  ناکامي امريکا در اين امر که نتوانست از شمال و جنوب به عراق حمله ور شود براي نيرو هاي جهاني ضد جنگ پيروزي بزرگي بود. (4)

   اين امرحتي به نقش مصراهميت بيشتري بخشيد. عليرغم مخالفت عمومي مردم با جنگ (مخالفت چه بشکل مظاهرات ( تظاهرات) دولتي وچه مظاهراتي را که خود مردم براه انداختند و بصورت غير قانوني و مظاهرات خياباني كه بگونه اي قهرآميز سرکوب شد) – عليرغم آنكه مبارك ظاهرا از مخالفت تحت رهبري فرانسه حمايت كرد – اما مصر آنچه را که امريکا بشدت احتياج داشت اهدا نمود – به امريکا اجازه داد که کشتي هاي جنگي امريکا از کانال سويز بگذرند.  البته غيرازين چيز ديگري انتظار هم نمي رفت زيرا دولت مصر وابسته به امريکا است و اگر مقاومتي هم بخرج ميداد امريکا شايد کانال سويز را تصرف ميکرد.  اما اين رسوائي مبارک – چيزيکه مدتها است يک چنين واقعه سياسي در مصر بنظر نرسيده است – آنهم درشرائطي که چشم انتظار اعراب بطرف مصر دوخته  شده بود – بزودي از خاطره ها فراموش نخواهد شد.

   چگونه جنبش ضد جنگ را كه عليرغم قدرت و توانائيش نتوانست مانع جنگ شود،  تجزيه و تحليل كرد؟ ناممکن است که بگوئيم  كه چه اتفاقي مي افتاد اگر نيرو هاي ضد امپرياليستي و انقلابي ميتوانستند نقش قاطع تري بازي کنند – اگر مردم به اهميت قضيه بهتر پي ميبردندواهداف شان درمبارزه روشنتر ميبود - درنتيجه شکل مبارزات شان ازحدود"عادي"آن پافراتر مي گذاشت.

   درواقع يکي ازضعفهاي عمده جنبش همين بود- بخصوص کشورهاي غربي بسياري به اين عقيده بودندويا مي خواستندباورکنندکه "اراده مردمي" ميتوانست تعيين کننده باشد.  اماعليرغم آن  جنبش ضدجنگ بسياري از دولتها ازواشتگتن گرفته تاقاهره(كايرو) را مجبوركردكه بهايي رابپردازندكه آنهم تا حدي ازدست دادن مشروعيتشان بودو همچنان اضافه شدن برصورت حساب نهايي ادامه دارد.اين واقعيت که بوش وبليربردرتقابل باآراعمومي مردم کشور هاي شان و نيروهاي بين المللي بجنگ دست زدند- به قدرت دولتي شان اتکاء کردندوآنچيزي را براي توجيه جنگ آوردندكه اينك به مثابه تقلب ودروغ افشاءشده است وماهيت واقعي به ا صطلاح”دمكراسي“شان راعريان نموده و پاسيويسم وبي تفاوتي راكه اميدوار بودند درپي11سپتامبر در كشورهايشان غالب كنند، بربادداد. امپرياليستها خودشان تصميم گرفتند حقانيت آموزش مائو راثابت کنند : "قدرت سياسي از لوله تفنگ بيرون مي آيد."

   بروشني ثابت شدکه آنهابمردم و خواست هاي مردم وقعي نميگذارند-وعده ووعيدهائي راکه درزمان انتخابات بمردم ميدهندبهيچ کدام آن وفانميکنند.

   آنانيکه به سياست باورندارندميگويند "پيروزي فريب راميبخشد." اين حرف تا حدي درست است: مردم از لحاظ سياسي شايدسخت فراموش کارباشند ولي ثباتي که باساس تقلب وفريب بدست  ميآيداحساس بي قدرت و بي اهميت بودن رادرمردم زنده ميسازد. اگرجنگ بصورت خودبخودي خاتمه نيابدو پيروزي دردورنماي نزديک قرار نگيرداوضاع جنبه فريبکاري آنهارابر جسته ترميسازد؛ درمردم تندي و انگيزه خلق ميکندکه دست بعمل شوند.اگر جنگ بوش وتوني بلير بااين افتضاح به پيش نميرفت مگردروغ " سلاح کشتار دسته جمعي"به اين فضاحت و رسوائي آنهامنجر ميشد؟ درواقع همينکه کار گزاران سيستم گامي به پيش گذاشته اندوبرخي ازدروغ هاراافشاميکنند مگرجرئت اينکار را مي داشتند؟

   جداازاينكه مردم  توانستند امريکارا از جنگ بازدارندياخير- اوضاع بشکلي که پيش رفت شواهدزنده وقوي اي را بدست دادکه امريکاومتحدينش باتمام رقابت هاواختلافاتي که دربين خوددارند همه جزيک سيستم امپرياليسم جهاني ميباشند – از نيروئي که آنهارابطرف جنگ ميکشاندنميتوان جلوگيري کرد مگرآنکه به تمام سيستم شان پايان داده شود. يکي ازدرسهاي مهمي که ازين دوران ميتوان آموخت اينست که بايد يک مقاومت آگاهانه اي درسرتاسرجهان بوجودآورد تا بتوان مردم رامتحد كردومبارزه مردم رابر اساس همان درك راهنمايي نمود.

**يك اشغال افشاء كننده**

 براه انداختن جنگ بذات خودهدف را روشن ساخت.به قول مدافعين  بوش هدف برانداختن نظام عراق سرآغاز کاري است که براي انجام آن بايد بشدت جنگيدوجدال ادامه يابد.حتي دستگيري صدام حسين در ماه دسامبر باراشغالگران راسبک نکرد.

   اگرجنگ بر اين اساس بودکه اشغال گران درمقابل طرفداران صدام حسين "رو به زوال" قرارداشتند- آنطوري که رمزفلد اعلان نمود- امريکا مسئله را شايدحل وفصل کرده بود.اما تضاد اساسي تضاداشغالگران بامردم است. از اولين روزهاي جنگ لوله تفنگها بطرف مردمي نشانه رفت که  ضد اشغال گري بودند،تظاهرات براه مي انداختند- بطور قابل ملاحظه اي تفنگها متوجه مردم فلوجا بودکه دوبار برمردم آتش کردند- درين اواخرحوزه حابريا ومناطق مرکزي عراق بنام "مثلث سني نشين"نيزهدف قرارگرفته است.عين همين عمل را درموردمردم فقيرشهرك صدردربغداد، بصره و اماره درجنوب رواداشتند- سه حوزه ايکه مردم آن از صدام بخصوص نفرت داشتند.

   تاكتيك اشغالگران تركيبي است از واحدهاي نيروهاي ويژه،تيمهاي نشانه زن،شكنجه وديگرتاكيتكهاي جنگ ”باشدت كم“ تاچريك هارابهرقيمتي كه شده بيابندوبهلاكت برسانند،وهمچنين با تركيبي ازحملات عظيم زميني وهوايي به مدل”عمليات چكشي“هراس و وحشت ايجادكنندوكل قريه جات و محلاتي كه مظنون به حمايت از نيروهاي ضداشغال هستند،رامجازات كنند. اشغالگران محلات رابا هواپيما،هاوان و توپ ميکوبند. بخانه هاحمله ميبرند ودر پوسته های تفتيش برمردم آتش ميکنند وخانواده هارابه قتل ميرسانند.

   ناقدين اشاره ميکنندکه امريکادر جنگ صرفاًبرقدرات آتش زرهدارتکيه ميکند، با"زورخالص"نميتوان چريک های مصمم راازصحنه خارج ساخت- اما صاحبان اين نظرنکته اصلی را فراموش ميکنند.قوماندانان امريکايی بايددرک کنندکه باکی مقابل اند.يک جنرال امريکائی بيک خبرنگارگفت درفلوجا 20,000هزارچريک است، بعداسخن خودرااصلاح کردوگفت"شايد يکهزار نفربخواهدبرماحمله کندتامارابه قتل برساند، اما19000نفرديگرازما خوش شان نميآيدوواقعاازمانفرت دارند."اين مسئله يک مشکل بزرگی رابيان ميکند: نيروهای جاسوسی نظامی برآنچه توده های مردم ميگويندتکيه ميکنند. ازين لحاط قوای مقاومتی عراق برقوای نظامی نا متوازن که به نفع  امريکامي باشد از يک برتری برخورداراست. امپرياليست هادربرخوردبه اين مسئله،در جائيکه نمیتوانند چريکهاراازمنطقه خارج کنند،اين روش را درپيش ميگيرند که تمام جمعيت را دچارترورووحشت ميکنند.طوريکه نيويارک تايمز جمعبندی کرد "ستراتيژی جديد نه تنها چريکهارا موردسرزنش قرارميدهدبلکه بمردم عادی عراق هم درس ميدهدکه عدم همکاری برای شان گران تمام ميشود."

   ابوغريب جائيکه رژيم قديم زندانيان سياسی رادربندنگهميداشت حالا از نيرو های ضدتجاوزپرشده است. امريکا ميگويدتعداد زندانيان"بازداشت شدگان امنيتی"که دارای هيچگونه حق وحقوقی نميباشنددرکل 10,000 نفر است. درين جمله کمترکسی يافت ميشودکه بجرمی محکوم شده باشدويا روی محکمه ودادگاه راديده باشد. حتی مقامات امريکائی اعتراف ميکنندکه بسياری گروگان گرفته شده اندتا ديگران را بهمکاری وادارسازند. خانواده هااصلا اطلاع ندارندکه عزيزان شان درکجا در بنداند و سرنوشت آنهاچه خواهدشد.سر زندانيان رابه خريطه (پارچه کيسه ای) فرو بردن و دست های شانرادرپشت شان بستن روش معمولی است که درحق تمام کسانيکه برآنهابدگمان اند رواميدارند،اعضای خانواده آنها وهرکس ديگری راکه احتمالابتوانندازآن خبر بکشندمورد "تحقيق"وسئوال قرارميدهند. ارتشيان امريکائی وانگليسی درشکنجه کردن زندانيان مچ شان بطور مستند گرفته شده است.

   تمام اينکارهاتاحال به مخالفت و مقاومت بيشتر مردم انجاميده است.

   به نمايندگی ازمواضع دولت بوش يک سفيرامريکاخاطرنشان کردکه مقاومت مسلحانه کلادرحوزه مثلت تسنع محدود است وآن بيست در صد جمعيت عراق راتشکيل ميدهد.امابه اوضاع ازيک ديد وسيعترنگاه کردن چيزديگری رانشان ميدهد. مارک دنر يک نويسنده امريکائی که درماه اکتبر سال گذشته به عراق سفرنمودچنين پاسخ گفت"اول اينکه حوزه به اصطلاح مثلث تسنع که بغدادرادربر ميگيردوبيست درصدتخمين زده ميشد بيشترازيک ثلث جمعيت عراق ويا بيشترازآن ميباشد.ثانيااينکه هرکسی به روزنامه هاسرزده باشد ميداندکه ازماه اکتبربه اينطرف دامنه حملات بصورت مدوام وسعت يافته است،باساس صحبتی که بايکی ازماموران جاسوسی داشتيم تعداد حملاتی که در حوزه مثلث تسنع صورت ميگيرد"بيشتراز60 در صدحملات نمیباشد"- بدان معنی که ازده حمله چهارتاويا بيشترازآن درشهرموسل [درکردستان] وکربلا [در جنوب بغدادکه اکثرااهل تشيع ميباشند] صورت ميگيرد، درهمان جائيکه سفيرميگويد "آنها مار ا ميپذيرند". (5)

   برای اشغالگران فرودگاه بين المللی صدام دربغداديک نمونه سمبوليک خوبی استکه در ماه اپريل سقوط رژيم رااعلان کرد.آنهااسم فرودگاه راتغيير دادند،اماآنطوريکه لاف وگزاف ميزدند هرگزقادرنشدندآنرابه معبر تجارتی بدل کنند.نه ماه بعدازآن هنوزهم پروازهای تجارتی درآن ناممکن است. چريکهابر هواپيماهای نظامی پيوسته آتش ميکنند، درظرف سه ماه سه تای آنرا بصورت جدی خساره مندکردند. درآنجا هر چيز درخطراست.بجای رفت وآمدسرمايه گذاران وعلاقمندان شهری، فرودگاه به گودال ديگری بدل شده است که باز داشت شدگان در زير مراقبت نيرو های امريکائی بسر ميبرند.

   خلاصه اينکه امريکاتوانست بسادگی يک رژيم ارتجاعی راسرنگون سازد،ولی در تحميل اراده خودبرمردم بمشکلاتی دچار است. نوبتی ساختن دوره خدمت سربازان در عراق بيانگر آنست که دورنماتعدادزيادی از ارتشيان امريکائی را طلب ميکند. (6)

   درحاليکه برنامه سازان امريکامي خواهندتعدادارتش شانرااز132000نفر به50000نفرپائين بياورند،ولی در عينحال به اين امرکه تعدادارتش شان بايد افزايش يابدنيزاهميت قايل ميباشند. به سناريوی که مقامات پنتاگون برای تقليل ارتش،ازدياد ويا درهمين حد نگهداشتن ارتش ارائه ميدهد توجه کنيد. اخراج ارتش امريکاازعراق حتی بصورت يک فرضيه ای هم موردبحث قرار نمی گيرد.

**تنها با درک اهداف ستراتيژيک آنها به لجاجت شان ميتوان پي برد**

   حتي اگر نيروهاي مقاومت عراق کاهش يابدامريکا ميخواهدتعداد زيادي ازعساکر خودرادرآنجانگهدارد.پنج دسته از قواي حمل ونقل هوائي که درنزديکي عراق جابجا گرديده است (هرکدام حامل هوا پيماهاي جنگي است که تعدادش ازتعدادهواپيماهاي جنگي بسياري کشورها زيادترميباشد) فقط بخاطرپروازبرخانه هاي مردم وبمباران آنجا جابجا(مستقر) نشده اند.آنهابمنظورتامين اهداف استراتيژكي در منطقه جابجا شده اند.

   حوادث بروشني آشکار ميسازدکه جنگ عراق صرفابخاطرنفت نيستکه  کور پوراسيون هاي نزديک به بوش آنراتصاحب کرده و ثروت اندوخته نمايند.يک دليل مهم اينست که به علت مقاومت مردم مقامات امريکائي نتوانسته اندتوليدنفت را حتي درسطحي پائيني که دردوران صدام حسين به علت محاصره اقتصادي عراق وجود داشت حفظ کنند. اشغالگران به نفت کويت متکي اند. بخاطر ميراث  12ساله محاصره اقتصادي چاه هاولوله هاي نفتي عراق به پرزه جات (تعميرات) وترميم جدي محتاجند.حتي لايه هاي زيرزميني نفت بعلت استفاده نادرستي که صورت گرفته است درخطراست. در شرائط جنگي موجود امکان سرمايه گذاري در هيچ يك قابل تصور نيست.

   سودسرشاري که طبقه حاکمه امريكا آنرانصيب شوددردورنماي نزديکي قرار ندارد.برخلاف -  مصارف جنگي براي امريکابارگراني است که اميدوار بود از قبل نفت تهيه شود. وضعيت چنين بنطر نميرسدکه امريکابخاطرسودمند نبودن نفت عراق – حد اقل درشرائط فعلي – ازعراق دست بکشد.  اين مسئله بخودي خود به اهداف جيوپولتيکي و استراتژيك امريكا  تاکيد ميگذارد.

   يک تاريخ نويس بنام آرنو ماير نوشت "جنگ کبير [جنگ جهاني اول] ثابت کرد که نفت در زمان جنگ و صلح  به قول جورج کلمنسونخست و زيرآنزمان فرانسه  به ”اهميت و ضرورت خون“بخصوص براي امپريال هاي اروپايي و ايالات متحده – آنچه كه ما جهان اول مي ناميم-  دارد.بعداز جنگ جهاني دوم امريکا درشرق ميانه وسيع ترجاي سلطه انگلستان راگرفت. ناتواني انگلستان وفرانسه درتصرف پيش ازموقع کانال سوئيزدرسال1956 تنها زوال آنهارا بنمايش گذاشت وتاييدي بودبرتحكيم هژموني اقتصادي ونظامي امريكا درحوزه بين النهرين وعربستان. نظر به آنکه منابع نفتي اين منطقه اهميت روزافزوني کسب ميکند،  کاخ سفيدحاضرنيست هيچ قدرتي سلطه اش برخاورميانه رابه مصاف بطلبد،آنچه که براي سلطه امپراطوري واشنگتن از اهميت حياتي برخوردار است، ازجمله نفوذي كه از اين طريق بر اقتصادهاي كشورهاي جهان اول و همچنين چين حاصل مي كند.

   به مثابه بخشي از قدرت نوين امريكاميخواهدامتيازخاصي رادردستيابي به نفت خاورميانه به نفع انگليس وبضرر فرانسه و جرمني(آلمان) بدهدچراكه فرانسه و جرمني كه همراه بابلژيك، هلندو لوگزامبورگ هسته واقعي”اروپاي نو“را تشكيل ميدهندوميتوانندروزي اقتصاد امريكا وبرتري دلاررابه مصاف بطلبند، ... دراين گره گاه عراق پاياني درخود نيست: براي امريكا عراق مهره  و ايستگاهي است درمسيرتكامل جيوپولتيكي وجيو- اكونومي ( جغرافياي اقتصادي) قدرت امپراطوري اش“.  آنچه به قدرت نشان ميدهدكه امريكا روياي  بمثابه يگانه امپراطوري جهان رادرسرميپروراند اينست كه: اشغال عراق بسيارمشكلترو خطرناكترازآنست که افرادحلقه دروني جورج بوش خوابش را ميديد- اما در بين طبقه حاکمه امريکاوحتي در انگلستان هنوزهم سرو صدائي نيست که اشغالگران بايد جلو ضرر را بگيرند و ازعراق خارج شوند.

**براي رسيدن به پيروزي به چه لازم است؟**

     تجاوزگران درکجای کارشان به اشتباه رفته اند؟طراحان برنامه اشغال عراق شايد واقعافکرميکردند تعدادقابل توجهی ازعراقی هاازآنهااستقبال کرده وحاکميت مستقيم آمريکابرعراق را ممکن خواهند کرد. شايد تصورشان اين بودکه سازمان ملل مجبورميشودباآنهاهمراهی کندو شرائط سياسی مساعدی رادرداخل وخارج عراق برای شان مهياميکند.احتمالا فکر ميکردندفرانسه وسائرکشورها نيزعساکری به عراق ميفرستندوآمريکاوانگلستان مجبورنخواهندبودکه بارجنگ رابه تنهائی بدوش گيرند. (8) عمده مشکلات کنونی آمريکائی ها مربوط به برنامه ريزی شان برای " عراق بعدازصدام حسين" است.آنها تصورميکردندکه شکست ناپذيرند وفکر ميکردندمردم عراق باديدن پيروزی آمريکا،مقاومت نخواهندکرد. به يک کلام، آنها به مردم کم بهائی دادند.

   واضح است که مقاومت مسلحانه در عراق بيان احساسات توده هاوبيان يک جنبش توده ی است.اين وجه مشترک آن  باويتنام است. اماتفاوت بين مقاومت عراق و ويتنام صرفادردرجه وسعت آن نيست. درحال حاضرجنگ درسطحی ارتقانکرده است که بخش هائی ازنيروهای اشغالگررا نابودسازدو برای آمريکاخطرشکست نظامی رامطرح کند.درحال حاضرچنين دورنمائی نيست. مردم عراق دارای آدم های مسلح ومصمم و چريکهای شجاع هستنداما ارتش ندارند. اين به يک مشکل اساسی ترديگرربط دارد:تاحال جنبش مقاومت عراق نتوانسته برنامه ای برای يک آينده متفاوت ارائه دهد.

   تمام جنبش های آزاديبخش و نيروهای انقلابی مسلح بطوراجتناب ناپذير ازکوچک شروع ميکنندودرمسيرجنگ طولانی خود را قوی ميسازند.عراق،يکبارديگراين حقيقت رانشان دادکه يک نيروی نسبتا ضعيف ميتواندبساط يک نيروقوی رابرهم زندوفرسوده نمايد.همانطوريکه تاريخ بارها نشان داده است - ازاولين انقلاب پيروز مند بردگان که در شروع قرن (سده) نوزده درهائيتی صورت گرفت تاانقلاب چين تحت رهبری مائوتسه دون وتا حدودی جنبشهای ضداستعماری دهه های 1950و1960وامروز بطرزاميدوار کننده ای جنگ خلق درنيپال نشان ميدهندکه يک نيروی چريکی ميتواندبيک ارتش قدرتمندی بدل شودويک ارتش بمراتب قويتری راشکست دهد- بشرط آنکه جنگ عادلانه باشدوبه اتکای مردم بجلو رود.نيروی های چريکی نه دارای آنچنان رهبری هستندکه بتوانداهداف استراتژيک راتدوين کندکه متحدکننده مردم باشد. ومطابق بااين اهداف، استراتژی وتاکتيکهای نظامی راتدوين کند. مقاومت عراق دارای يک چنين خط و سازمان رهبری کننده نيست. فقط يک خط وسازمان پيشاهنگ مارکسيست- لنينيست - مائوئيست ميتواندتجسم منافع متحدانه و يگانه مردم عراق،منطقه وجهان بوده و نهايتا توازن قوا را بر هم زند.

   پيروزی برآمريکا مستلزم آن استکه در توازن قوايک تغييرمادی بوجودآيد.اين حداقل الزامات پيروزی است.برای روشن کردن مطلب بايدديدگاه نويسنده ای به نام**Danner**رانقدکرد. وی ميگويد مامورين عملياتی آمريکادرعراق به وی گفتند: «برای اينکه چريکهای عراقی بتوانند نيرو های آمريکادرعراق راکه"مرکزتقل" آمريکا ميباشند،شکست دهندبايدکاری کنندکه "اراده مردم آمريکا"بشکند.» قوماندان نيرو های آمريکادرعراق به نام **Ricardo Sanchez** درعراق نيزحرف مشابهی را گفته است:«راستش رابخواهيدمن براين باورم که ما درصورتی درين جنگ شکست ميخوريم که مثل ويتنام ول کنيم وبرويم بيرون. اگراراده سياسی آمريکابشکندوپشتيبانی مردم آمريکا بشکند نهادرآنصورت ماشکست ميخوريم."

**Danner** ميگويد،"شورشيان برای آنکه پيروزشوندلازم نيست قدرتمند ترين نيرو نظامی راشکست دهند." بله، درست استکه در يک جنگ آزاديبخش ملی  بر خلاف جنگ ميان امپرياليستها،  شکست دادن دشمن به معنای درهم شکنی کامل نيروی نظامی آن نيست. مثلا آنطور که درجنگ دوم برای جرمنی (المان)رخ داد.اماداوری نويسنده فوق بسياريک جانبه وغير ماترياليستی است ووقتی درموردويتنام بکاربرده شوديک دروغ ازآب درميآيد. درجريان جنگ ويتنام،جنبش ضدجنگ درامريکاودر جهان نقش مهمی بازی کردوراه ها را بروی طبقه حاکمه امريکا محدود ساخت.ولی درعينحال شرائط مذکور محصول مستقيم پروسه تفکر خود بخودی مردم نبود- شرائط دراثرکوبيدن قوای اشغالگرامريکا توسط مردم ويتنام بوجودآمد.اگريک عده ای ازهيئات حاکمه وضعيت را درک نمودوبعدا هيئات حاکمه درکل( منجمله نکسن ) "بزدل شد"وتصميم گرفت وضعيت را بحال خودش بگذارد وازميدان بدررود- آن بخاطری بودکه هيئات حاکمه به عمق قضيه پی برد- آنها دانستندکه بخاطرمخالفت مردم امريکابا جنگ وبنابر شرائط بين المللی اميدپيروزی در جنگ برای شان باقی نمانده است- آنهااگرعقب نشينی نميکردند وضعيت بيشتر می شاريد.

   برخلاف عقيده  **Danner** که  ميگويد "دسترسی بمرکزثقل ازطريق دوربين عکاسی وقلم مطبوعات چيان ميسر ميشود"،وضعيت آمريکادرويتنام بخاطر خلق افکار مطبوعات بوجودنيامد. البته آنچه گزارش داده ميشود تاثيرات خودرا دارد( بخصوص رسانه های بزرگی که توسط سرمايه های انحصاری کنترول ميشونداحساس مکلفيت ميکنند)امارسانه های خبری وقتی مجبورندياجرات ميکنند خبری رامنعکس کننددردرجه اول مشغله های عمومی خوداين رسانه هارامنعکس ميکنند.

    اين نکته برای درک آينده عراق يک مسئله کليدی است.درشرائطيکه سياست مداران درظاهرازخودنگرانی نشان مي دهند،اماافسران نظامی آمريکا ، بخصوص وقتی دريک جمع شنوندگان محدودی حرف ميزنند،ميگوينداين سطح ازتلفات را تابی نهايت مي توانند تحمل کنند.البته اين حرف را نمی توان انکارکرد. امپرياليست هاازعراق خارج نمي شوندمگر آنکه بزوراخراج گردند. و در شرائط کنونی اين به معنای بوجود آمدن ترکيبی است از مقاومت مسلحانه مردم عراق و مقاومت مردم آمريکا و دنيا عليه جنگ و ديگر وقايع جهان .

**تثبيت اشغال:پيشروی به سوی گذشته**

    بقدرکافی تئوريسنهای مرتجع و متخصصين ضدشورش موجودندکه ميداننداين نوع جنگ هم بايددرعرصه نظامی وهم درعرصه سياسی به پيش برده شود. استدلال شان چنين است:

"حتا اگر بهترين ارزشهاوسنتهای مردم عراق را زير پا گذاريم باز هم کسانی پيداميشودکه خودرابه آمريکائی ها بفروشند."بدون شک آنهاميتوانند همانطوريکه اشغال گران جهان حتی ازديرزمانيکه خاطره هابيادداردتوانسته اند عده محدودی را بخرند و جمع زيادی رادچارترور ووحشت کنند.

   امريکا اين مسئله را که به اشغال عراق چه شکل قانونی بدهد مردد بوده است. اينکه آن رامستقيما اداره کند يا از طريق عراقی ها. هنوز هم راه حلی نيافته است.  آيا اين ترديدها مربوط به اختلاف در سياست های شان است يابنابرضروريات عملی وقت و زمان است، روشن نيست. اما بهر حال راه حل نهائی را نيافته است.

   گرچه سازمان سيادرشب تجاوزبه عراق بادولت عراق داخل تماس بودو دولت عراق حتی حاضربوديکايک خواسته های بوش را برآورده سازد، اما امريکابيشترازآن که به سرنگونی صدام نيازداشته باشدبه تجاوزبر عراق نياز داشت.درروزهای اول جنگ اين سر و صدابلندشدبرنامه امريکا آنستکه"دوازده تن کثيف"– صدام حسين وياران همدستش- را عوض کند،ولی  ارتش و دم ودستگاه بيروکراسی آنرا نگاه ميدارد.سپس اين سياست به عکس آن بدل شد.جنرال جئی گارنراولين والی (استاندار) عراق،بدون سرو صدابرطرف گرديد.درما ه مه 2003، پول برمراز منحل کردن ارتش عراق سخن  در ميان آورد واستخدام اعضای برجسته حزب بعث رادرحکومت تحميلی امريکامنع کرد.

   درظرف چندماه همينکه مشکلات افزايش يافت امريکا تغييرجهت داد، پوليس مخفی (مخابرات) صدام حسين را دوباره احيا کرد، بخش خارجی فعاليت های جاسوسی را فعال ساخت وبه دنبال آن دوسيه ها(پرونده ها) داخلی رابرای سرکوب عراقيهابدست پوليس سياسی سپرد.سپس ارتش صدام حسين را دوباره باز سازی کرد، بخشی ازواحد های قديم رادربست درارتش جا داد،درمجموع برکسانی که تا دم آخربه صدام حسين وفا دار ماندند تکيه نمود .

      دررسميات افسران دوران صدام حسين تارتبه(سرهنگ)رابه قوماندانی تولی (گردان),که درحال حاضربزرگترين واحدتشکيلاتی نظامی عراق است ,گماشت – بادرنظرداشت اينکه امريکاافسران عاليرتبه رابه اشکال ديگری نيزاستخدام کرد.

   اکنون اشغالگران ميگوينديک ارتش چهل هزارنفری درست کرده اندکه همراه باپوليس ,مليشيا,محافظين وگاردهاتعدادش مجموعاًبه 160000نفرميرسد. اولين تولی(گردان) که دورة آموزشی مختصری راازسرگذرانددرپايان سال 2003به خيابانهافرستاده شدکه به امريکائی هاخدمت کند.هنوزچندهفته نگذشته بودکه بعلت پيوستن ارتشيان به مردم وفرارازخدمت سربازی اين تعدادبه نصف تقليل يافت . مقامات اشغالگربه اين اقدام دست زدندکه حق الزحمه  ارتشيان پائين رتبه را,افزايش دهندودورة دومی ارتشی هارادر27تولی (گردان) تنظيم کنند.

   سياست امريکادربرابراين ارتشيان دچارتضاداست . امريکاتنهاسلاحهای خفيف رادراختياراين ارتشيان قرارميدهد,ارترس اينکه اگرسلاح ثقيل برای شان داده شودآنرابه نيروهای مقاومت سپرده می فروشند. اين ارتشيان باسلاح کم وخفيف هدف خوبی برای نيروهای مقاومت ميباشند- به يقين ضربات سختی راهم نصيب شده اند. درعين زمان آنهابخاطرخودفروشی شان موردنوهين ونفرت توده های مردم ميباشند .

   مشکل جدي ترامريکااينست که هميشه نمی تواندباپول کسانيراوادارکندکه بخاطرامتيازاتی که نوکری امپرياليسم دارد,خودرابه کشتن بدهند. جاسوسان محلی برای اشغالگران کمک می کنندولی درعين زمان اشغالگران به مشکل ميتوانند آنهاراعوض کنند. امريکاسخت تلاش کردکه درويتنام ارتش دست نشانده ای تنظيم کندولی درامرويتنامی ساختن جنگ ناکام شد.

   هيچ حکومتی بدون پايه اجتماعیش (طبقه اش) نمی تواندموفق شود. همانطوريکه امپرياليسم درسراسرجهان تلاش بخرج ميدهد,امريکاميکوشدنيروهای راکه منافع طبقاتی شان درپيوندباسرمايه امريکااست باهم متحدسازد. آنهاتلاش ميکنندکه بين عقب مانده ترين نيروهای اجتماعی بشمول رهبران قبائل , رهبران مذهبی ,عناصرفئودال وسرمايه گذارمتقلب ازنوع احمدچلابی ,رهبرکنگره ملی عراق ,ارتشيان سابق بعث وجاسوسان مخابرات ائتلافی بوجودآورد. اين آدم هاتنهاوجه مشترک شان آنست که باوطنفروشی واتحادشان باامپرياليسم درساختاراشغالگری امتيازاتی  بدست می آورند. آنچه پيش کسوتان امپرياليسم بنام «ملت سازی» يادميکننددرواقعيت امرملت خرابی است .

   چنين به نظرميرسدامريکاازنقطه نظرپشتيبانی عام مردم اتکاءبدوتن ازرهبران کردستان يکی جلال طالبانی رهبراتحاديه وطن پرستان کردستان ورقيبش مسعودبارزانی رهبرحزب دموکراتيک کردستان راقابل درنگ ميداند.بايدديداين دوخائن تاکی مي توانندتوده های کردستان رابفريبند.(به مقاله کردستان وترکيه درين شماره مراجعه شود).

   رهبران اهل تشيع آيت الله السيستانی ,خواستارانتخابات است . چون درشرائط موجودبه احتمال زيادازپشتيبانان خودرای ببرد,امايک پاسبان امريکاولوآنکه بابدست آوردن چندصندوق آراء«دموکراتيک» بودن خودرامشروعيت بخشداز پاسبان ديگری که بدست امريکاگماشته ميشود,برتری ندارد.(9)  اعضای شوراهمه توسط امريکااستخدام شده اند,گفت وشنودميان شان انعکاسی ازتضاددرونی منافع ارتجاعی خودآنهااست ,نه تلاشی درجهت اساسابه مصاف گرفتن رابطه شان باامريکا. درماه جنوری شورای مشاورين فرماندار«قانون خانواده»راکه دههاسال درعراق نافذبودوازبعضی حقوق زنان پشتيبانی ميکردازبين بر,شورا رای دادکه قانون مذکورباشرعيت اسلامی متنفری که مانند ايران حقوق زنان رامحدودميسازدعوض شود. شايداين مردان ميخواستندادعابراه اندازندکه اعضای شوراقهرمانان راه اسلام اندنه سياسيون ناکام امريکا,وگويابين اين دوتضادياتفاوتی موجوداست

   درمحلی که شورای فرماندهی جابجاشده است بخودی خودنشاندهنده مواضع شوراميباشد:شورادرزيرزمينی که درگذشته قصرجمهوری صدام حسين بوددرکنارستادقوای ائتلافی اشغالگران قراردارد,درحوزه به اصطلاح سبز,يک ساحه چندکيلومترمربع که زيرنظارت وکنترول شديدامريکاميباشد,گرچه اشغالگران وهمکاران شان درآنجاهم موردضربات گلوله های هاوان قرارميگيرند.حدودصلاحيت اين سياست مداران درچهارچوبی محدوداست که عرصه آنرا پال برمر برای «عراق جديد»تعيين ميکند- بااين ديدکه ازخورده استثمارگران واستبدادگران رنگارنگ دم ودستگاه سرتاسری تشکيل شود,فقط درآن حدی از«وسعت نظر»که به منافع بزرکترامريکاخدمت کند.

   مليونهادالرپول نقدی که دراختيارقوماندانان برای «پروژه های ساختمانی غير نظامی»قراردارد,مثلاپول برای ساختمان مکاتب (مدارس)اساسابخاطرجلب توجه طبقه متوسط نمی باشد,گرچه برای آنست که که اميدی به آينده خلق کند. قراردادپروژه هابه کمپنی هائی که به نرخ ارزان داوطلبی ميکنندسپرده نمی شود,پروژه هابه آنهائي که روابط سياسی حسنه«کئوپراتيوی»دارندواکثرادراختيارسرکلان هاميباشند,تعلق ميگيرد. اين روش نه تنهاسرکلانهارابه نيروی اشغالگروفادارترميسازدبلکه درعين زمان بااستخدام واشتغال مردم نفوذشان بالاترميرود. بعضی ازمقامات امريکائی به اين نظرندکه باپيروی ازاين روش درسرتاسرعراق کمپنی نفتی ملکيت دولت عراق راميتوان دوباره بازسازی کرد. نفوذامريکادر بازسازی سائرطبقات درعراق ريشه ميزند,درواقع اين روش باگذشته هاپيوندهم دارد. درآخرين تحليل عراقی که توسط انگليس خلق شدوميراثش به صدام حسين رسيد,مانند بسياری ازکشورهای ديگرکه توسط انگلستان بوجودآمدند,هماناتشکيل طبقه سرمايه داربيروکرات عراق بودکه ازپيوندفئودالهاباقدرت دولتی بوجودآمد,ستون اصلی آن ازکسانی ساخته شدکه ازفروش نفت وسائرتجارت های دولتی توليدثروت واستثمارکردند,وآن قسمت عمده سيم وسرشی رارابوجودآوردندکه طبقات گوناگون استثمارگررابه طبقه حاکمه بدل کرد. درعين زمان شرائطی خلق کردندکه طبقه حاکمه حتمابه امپرياليسم وبازارجهانی وابسه باشند.

   مقاومت مردم عراق وعدم همکاری حريفان امريکادرامربه برسميت شناختن اشغال عراق توسط امريکاشايدامريکاراوادارساخت که ازحاکميت علنی ومستقيم برعراق (کشوری که «توسط والی (استاندار)گماشته واشنگتن اداره شود»)بزودی فاصله بگيرد(طوريکه درمجله جهانی برای فتح شماره 29/2002گفتيم) امااين امرکه عراق بايدبحيث يک مستعمره جديدی دردست امريکاباقی بماندتابع آن نيست که آياامريکامی تواندازعراقی هايکنوع حکومتی بوجودآورديانه . طوريکه تجارب تمام قدرت های استعماری نشان ميدهداين يک امراجتناب ناپذيراست .

   عليرغم آنکه برنامه واگذاری قدرت رسمی به رژيم عراق درماه جولای تعيين« شده است ,اماحق خوداراديت عراق جزبرنامه امريکانمی باشد. تاتحريراين مقاله نقشه امريکاآنست که درسطح شهرداری هاوولايات(استانها) اداره چيان ازطرف افسران ارتش امريکا(دراين اواخراداره چيان باساس وفاداری وموثريت کارشان تصفيه شدند) مقررميشوندتاازطريق دايرکردن اسامبله حکومتی راانتخاب نمايندکه درآن قدرت سياسی واقعی ,اقتصادی ونظامی دردست اشغالگران امريکائی باقی بماند. چلابی جريان راچنين توضيح داد:«ماامريکارادراين جاباخودمی داشته باشيم ,اماآنهاازقوای اشغالگربه قوای بدل می شودکه بنابه دعوت ما دراينجاماندگارمی باشند. »يک جنرال امريکائی باديپلوماسی کمتری مسئله راچنين بيان کرد:«برپيکرقوای امريکائی چهره عراقی ميگذاريم.»رمزفلدجريان راحتی ازاين هم رک وراستتر بيان نمود:«اين بدان معنی نيست که ماکشورراعملازودترترک می کنيم .»

**ناقدين امپرياليست وحريفان**

   بعضی حريفان سياسی جورج بوش وی رامتهم ميسازندکه تحت عنوان «تسليم حکومت به عراقی ها» ميخواهدهرچه زودترخودراخلاص کندواز«عراق»فرارکند.همين انتقادنشان ميدهدکه کل طبقه حاکمه امريکاروی مسئله اشغال درازمدت عراق متحدند. انتقاداينهاازبوش وبليراين است که آنهاوضعيت راخراب کردندوتنهاراهی که حالابرای خروج باقی مانده است ,پيروزی درجنگ ميباشد. بنظرهمه آنهاشکست راه حل قابل قبول نيست .

   اتفاقا- شايدهم بصورت اتفاقی نه-  حريفان امپرياليسم امريکاهمه روی همين خط حرکت ميکنند.سخنگوی حکومت فرانسه بارباراتهام امريکامبنی براينکه فرانسه ميخواهد امريکا درعراق شکست بخوردراردکرده است . پوتين ,رئيس جمهورروسيه ,عين مسئله رابه بسياروضاحت بيان کرد. درست است که هيچ يک ازاين کشورهاازصدام حسين ناراضی نبودند,صدام ميخواست بافرانسه ,روسيه وآلمان تجارت داشته باشد ,اين يکی ازدلايل عمده ای بودکه امريکانمی توانست اين رسم رابپذيردفرانسه نمی خواهدامريکادرجنگ برنده شود,البته به اين مفهوم که امريکابابدست آوردن اهدافش درشرق ميانه منابع نفتی رادراختيارخودميگيردودربرابرحريفان خودازآن استفاده ميکند. فرانسه ازاين لحاظ که امريکادرعراق بامشکلات روبرواست شايدخوشحال باشد. اماروشن است که امپرياليسم فرانسه نمی خواهدامريکاازعراق رانده شود,به علت اينکه فرانسه درموقعيتی نيست که جای امريکارااشغال کندووضع عراق برای مدت های درازی نااستواربماند,چون اين مسئله منافع فرانسه رادرمنطقه وجهان متاثرميسازد.

   اين به معنای آن نيست که تضاددرون آنهاکاهش يافته است .بالعکس کانداليسارايس مشاورامنيت ملی جوج بوش سياست امريکاراچنين بيان کرد«روسيه راميتوان عفوکرد,آلمان رامی توان ناديده گرفت ,فرانسه رابايدسرزنش کرد.».عنوان يک مقاله ای که درروزنامه معتبرلومونددرماه دسامبربه نشررسيدروابط امريکاوفرانسه را«جنگ پوشيده» توصيف کرد.

   ادعای امريکاعليه فرانسه بدون ترديدحقيقت داردوازديدگاه سرمايه انحصاری امريکاجرم کوچکی نيست:هدف فرانسه آنست که يک قطب ضدامريکائی بوجودآورد. اين رقابت هاامريکاوسائرکشورهای امپرياليستی رادرتصادم بايکديگرقرارميدهد(12). دعوت شيراک فرانسه ازگرهاردشرودرآلمان برای تجليل D-Day (روزی که قوای هيتلرتسليم شد)نشان ميدهدکه جهان به چه سرعت تغييرميکند. ديريازودحريفان امريکا,پس ازاينکه ازلحاظ اقتصادی درسطح امريکاقدرتمندشوند,به يقين خواهندکوشيدکه توانمندی نظامی خودرادرسطح توانائی اقتصادی شان بالاببرند,اما درحال حاضرتوانائی نظامی جلوپای فرانسه واروپامحدوديت هائی راقرارداده است که نمی توانندهم امريکاراعلنابه چالش بطلبندوهم وظيفه پوليسی کشورهای جهان سوم رابعهده خودبگيرند.

   سياست امپراطوری بوش آنست که ازقدرت نظامی بسياربرترامريکابرای تابع کردن رقبای خودسودجويدالبته نمی خواهدآنان رادرهم شکند.البته اگراحساس کندکه يکی ازآنهاتهديدی برای امريکااست,دست به عمل نظامی هم خواهدزد. درحال حاضرسلاح عمده اواين است که بااتکاءبه توان نظامی امريکايک شبکه جهانی ازروابط سياسی واقتصادی بوجودآوردتاهمه امپرياليست هاازآن بهره مندشوند. به عبارت ديگرامريکاازقدرت نظامی بسياربرتری استفاده می کندتانابرابری رادرسطح جهان تحميل کند. بنحوی مانندامپراطوری روم – تمام استثمارگرانی که با امپراطوری وحدت ميکردند,ازاتحادشان منفعت می بردند,بقيه هم دربرابرهژمونی طلبی نمی توانستندسرزنده بدرآورند.

**تشتت وجبر**

   تاحدودی ايجادتشتت بخشی ازنقشه بوده است . درتحليل نهائی برنامه اين بودکه اوضاع فعلی رابرهم زنندويک نظم جديدبه وجودآورند. اين يک مسئله کليدی برای درک آنست که امريکاچرابيک حمله جهانی دست زدکه بازگشت برايش ناممکن است .

   درجنگ اول عراق که درسال 1991برهبری امريکابراه افتاد,پدرجورج بوش پيش ازآنکه ارتش صدام حسين ازهم بپاشدورژيم سرنگون شود,ازترس آنکه مباداشرائط (بخصوص مردم عراق)ازکنترول خارج شود,جنگ راتوقف داد. درآنزمان بنابردلائلی که درشماره 28/2002 جهانی برای فتح توضيح شدامريکانمی توانست ويانخواست عراق رامستقيماتسخيرکند. اينبارلشکرکشی تاآخربجلورفت وشرائط تااندازه ای ازکنترول خارج شد:درعراق حاکميت متحداستثمارگران قديم ازبين رفت وهنوزيک هئيت حاکمه جديدسازماندهی نشده است ؛تضاددرکشورهای همسايگی بصورت روزافزونی حادميشود؛روابط امپرياليستی قديم درسطح جهانی به مصاف گرفته شده است ,وازجانب ديگراين وقايع بخش های مختلف توده های مردم بسياری ازکشورهارابه زندگی سياسی وحتی به جنب وجوش سياسی کشانده است .

   حداقل برخی ازحواريون بوش انتظاراين حوادث راداشتندوسراسيمه نيستند.ازخطرات ومشکلات قماربزرگی که به آن دست زده اندآگاهندوعقيده دارندکه دربحبوحه آتش وجنگ می توانند مشکللات شان راباجلورفتن و«ايستادگی روی خط »,حل کنند. برنامه آنهامبتنی براين است :همه چيزياهيچ چيز!پيروزی نسبی برايشان مطرح نيست . به عبارت ديگرآنهاميداننداول ثبات درعراق وسپس پيش رفتن درمنطقه وجهان برای شان ناممکن است . برنامه شان آنست که به سرعت ساختاری راکه ميخواهنددرمنطقه وجهان بوجودآورندوبعدازآن درچارچوب ساختارجديدخرده شکسته هاراجمع کرده ودرجهان ودراين نقطه وآن نقطه ثبات ايجادکنند. جواب آنهابه مخالفين جنگ ,آغازجنگ بود. جواب شان به موانع ومقاومت هانيزدست زدن به تهاجم ودخالتگری بيشترخواهدبود. آنهاروی اين حساب می کنندکه بتواننددنيارامرعوب کنند.

     البته آنهاالويت هائی دارندومشکلات شان درعراق می توانددخالت درنقاط ديگرراآهسته کرده وبه تعويق بيفکند . برخی ازاين مناطق مثل کره شمالی کم اهميت تراز آنچه اول فکرش راميکردندازآب درآمد.(کم اهميت تراززمانی که بوش آنرادرمحورشياطين گذاشت).اماکاری راکه آغازکرده اندنه توقف ميدهندونه می توانندتوقف دهند.مانه می توانيم مشکلات ومحدوديت هائی راکه درپيشرودارندناديده بگيريم ونه به ضرورتی که وادارشان می کندبجلورونداهميت کم دهيم .

   جنرال شنسکی بخاطرآنکه پيش بينی کرده بودبرای تصرف عراق چندصدهزارنفرارتش ضرورت است موردسرزنش قرار گرفت . امااودورانديش ترازهمه اطرافيان بوش بود. جنگ عراق به سياست امريکامبنی براينکه درجنگ رقم کشته های امريکائی «صفر»باشد,خاتمه بخشيد. درماه جنوری 2004دراثرسقوط هيلی کوپتر(Black Hawk) يک عسکر(ارتشی) امريکائی کشته شدکه درسال 1993ازحادثه مشهور «سقوط هيلی کوپتر(Black Hawk)»درمگاديشوجان به سلامت برده بود. کشته شدن وی درعراق نشانه آن بودکه دوران سياست «صفرکشته امريکائی »تمام شده است . حکومت بوش دربرابر حدود600 نفرعسکر امريکائی که به قتل رسيده اند,خودرابی اعتناجلوه ميدهد. اين جنگ محدوديت «دکترين رامزفلد»رانشان داد .دکترين رامزفلداين است که جنگ امريکابااتکاءبه تکنالوژي بالاوتلفات جانی حداقل ميتواندجلورود. درميان منتقدين ارتجاعی بوش بطورروزافزونی اين باورغلبه می يابدکه امريکابرای جلوگيری ازتشتت دراشغال نظامی عراق نيازبه ارتش بزرکتری دارد .

   ازهرده واحدنظامی فعال ارتش امريکا,هشت تای آنهابتازگی ازعراق ياافغانستان بازگشته انددرحال حاضربرنامه اينست که بسياری ازآنهائی که تازه برگشته اندبعدازيکسال آموزش واستراحت دوباره مسلح شوندوبرگردند. عليرغم آنکه رامزفلدمدعی است که ميخواهديک ارتش کوچک ولی «چابک»و«هردم آماده»بسازدآمافرمان عاجل صادرکرده که تعدادنيروهای نظامی امريکابه نيم مليون نفر,حدودهشت درصدازحدقانونی آن بالاتربرده شود. علاوه براين ,هزاران نفرافرادغيرنظامی بجای ارتشيان نظامی فرستاده می شوند. کمبودسربازبحدی است که  فرمان صادرشده که «ازتقليل جلوگيری کنيد». يعنی اينکه جلوخروج سربازانی راکه قراردادشان باارتش تمام شده بگيريد. اصولااين اقدام,ماهيت«داوطلبانه»بودن ارتش امريکا را نقض ميکند. تاکنون ارتش امريکابااستفاده ازفشارهای اقتصادی واجتماعی ,سربازبرای ارتش جلب میکرد.

   يکی ازطرفداران جنگ مطرح کردکه «اگرجنگ عليه تروريسم واقعاجنگ است ,پس چرابه سربازگيری اجباری دست نزنيم؟»اين به معنای آنست که تمام جامعه راببرندروی پاشنه جنگ که شامل اجباری کردن سربازی است . تاحال حکومت جورج بوش ترجيح داده است به احساسات وطن پرستانه مردم توسل بجويد. وی تاکنون تحت عنوان اينکه کارهايش دفاع اززندگی مردم است ونه گرفتن جانشان ,بخشی ازمردم امريکارا رام کرده است . اماواقعيتی که درجهان درگذراست نشان خواهددادکه آينده چه خواهدشد .

**سايه گوانتانامو برجهان**

   بقای زندان جزيره گوانتانامونشان ميدهدکه اينان برای رسيدن به اهداف شان حاضرانددست به چه کارهائی بزنندپاسخ آنهابه تشتت وبی نظمی هماناسرکوب است . گوانتاناموتنهايکی اززندانهای مخوفی است که آمريکادرسراسرجهان دارد. ازبگرام افغانستان تادياگوگارسيادردريای هندوجزائرکارائيب ,تاسياه چال های مصروعربستان سعودی ومراکش وسائرکشورهاکه امريکازندانيان رازيرنظارت سی آی ای شکنجه ميکند. تاجائيکه به نظرميرسد گوانتاناموزندانی نبودکه بصورت عاجل دررابطه بااشغال افغانستان تأسيس شده باشد. ازآنزمان تاحال که دوسال میگذردبه تعدادزندانيان افزوده شده است ,نه اينکه تقليل يافته است ,در گوانتاناموهنوزهم زندانی می آورند. سه نفرکودک به سنين 13سالگی ,15سالگی ويکنفرآن که دروقت دستگيری فقط يازده سال داشت از گوانتانامو آزادشدند- البته نه بخاطرآنکه امريکامعتقداست زندانی کردن اطفال کارغلط وبرخلاف قوانين بين المللی است –چنانچه تعدادبيشماری ازکودکان که به سنين 16سالگی و17 سالگی می باشند,هنوزهم درزندان اند.آنهائی راکه آزادهم کردندبه علت آن بودکه دارای «ارزش تحقيقاتی»نبودند. ازجمله سه تبعه امريکائی که درزيرزمينی های خودامريکابازداشت شده اندفقط به يکنفرآن اجازه داده شدوکيل مدافع استخدام کند- آن هم نه بخاطراينکه مقامات امريکائی ازمواضع خودعقب نشينی کردندوبه زندانی حق وحقوقی قايل شدند- بلکه بخاطرآنکه «تحقيقات» رابه پايان رسانند. ازجمله 1200نفری که بعدازحادثه 11سپتامبردستگيرکردندبسياری آنهادرجاهای مخفی زندانی اند. هيچ کدام آنهابه جرم حمله محکوم نشده اند. حال 100نفری که به جرم متهم شده اند,امريکاازبيرون دادن اسم شان وجزئيات آنکه ازکشوربکجااخراج شدندامتناع می ورزدوآنراعلنی نمی کند.

   آنهابخودحق میدهندکه درهرنقطه ازجهان ,هرکی راخواسته باشند,تاهرزماني که بخواهند,بدون احساس مسئوليتی درقبال مردم ,دربندنگهدارند. بدون آنکه الزامات قانونی رادرنظرداشته باشنداززندانيان درتجريدتحقيق می کنندتااراده شان رابشکنند.بامردم ازاين ديدبرخوردمی کنندکه حکومت هرکاری بخواهدمطلقاحق داردانجام دهد. البته دولت امريکامانندسائردولت های بورژواامپرياليستی معاصرازديرزمانی است که دربرابرمردم ازخشونت کارميگيرد,تظاهرکنندگان راموردضرب وشتم قرارداده وانقلابيون رابه قتل رسانده است .درين اواخراين قوانين هنوزهم بيشترتغييرکرده است .بنام «جنگ عليه تروريسم » جاسوسان امريکااطلاعات وآماررانه تنهاازکامپيوترهای کسانيکه ازطريق فضادرامريکاسفرمی کنند,بلکه اطلاعات مسافرينی راکه درديگرکشورهابسرمی برندنيزدربست به گلوفرومی برند. قوای امنيتی امريکاتخمينادربيست بندراروپاوديگرکشورهابصورت موثرفعاليت میکند .آنهااطلاعات مالی جهان رانيززيرتفتيش ومراقبت خودگرفته اند. جورج بوش درموردعراقی هامی گويدکه آنهابخاطری «ازمانفرت دارندکه ماآزاديم»,درحاليکه امريکابرجسته ترين قوه ای است که حقوق بشررانقض ميکند. هئيات حاکمه امپرياليزم امريکاميخواهدحدودصلاحيت خودراتاآنجاتوسعه دهدکه هيچ قانونی درجهان جلوشان قرارنگيردبه غيرازقانون خودشان .

**دوخطر**

      برنامه«سده نوين امريکائی»بصورت ساده ومستقيم بجلونرفته است . عراق بيشترازآنچه محافل دور وبربوش تصورميکردندبرای شان دست وپاگيرشد,سازماندهی مجددنيروهای نظامی درجريان جنگ يک امرپيچيده است ,شايدآنهابه زودی نتوانندبه تجاوزهمسان نظامی ديگری دست بزنند,آنطوريکه درمقاله قبلی مابه آن اشاره شده بود. ولوآنکه به اين نتيجه برسندکه عجالتاجنگ ديگری رابه راه انداختن نظرخوبی نيست ,ولی درست دربحبوحه کارزارانتخاباتی(انتخابات رياست جمهوری امريکا)تاکيدميکنندکه «جنگ عليه تروريسم» (که جنگ عراق جزئی ازآن می باشد) تايک نسل طول خواهدکشيد! اين نشان ميدهدکه آنهااصلاقصدعقب نشينی ازبرنامه های شان راندارند.

   درحاليکه جنگ درعراق ادامه داردامابه ظاهرسکونی درتهاجم جهانبی امريکابوجودآمده است . امااين آرامش قبل ازطوفان است . تلاطمات بزرگتروحتی بحرانی تری درپيشرواست وامپرياليست هادرتدارک جنايات جديدی هستند .

   نيروهای مردم نيزبايدبيک دورجديدی ازمبارزه آماده شوند .

   اگروقفه موقتی جنگ امپرياليستی امريکا«جنگ عليه جهان» ماراازخطراتی که درپيشرواست به خواب غفلت فروبرد,مادچاراشتباه بزرگی خواهيم شد. همچنان اگرضعف هائی راکه درجريان دوسال درحال حاضربرای ماروشن شده است ناديده بگيريم  اين امرنيزاشتباهی بزرگ وحتی جرم نابخشودنی خواهدبود.

   عراق دوچيزرانشان داد: قدرت امريکاومحدوديت های اين قدرت . درسی راکه ازعراق آموختيم ,اگربه عبارت ديگری آنرابشکل مثبتی بيان کنيم ,بايدگفت که اگرسازمان های چريکی جداجداازهم عراق ,بامحدوديت هائی که درجهانبينی شان موجوداست ,توانسته انددرمقابل پرقدرت ترين نيروی نظامی تاريخ بايستند,تصورکنيدبااستفاده ازظرفيت واقعی مردمی که درآن کشوروخلق های آن منطقه وباوجوديک رهبری اصيل که منافع مردم اين منطقه وجهان رانمايندگی کند,چه چيزهائي را ميتوان بدست آورد؟

   امريکابابرهم زدن روابط قديم درخاورميانه ,نيروهای پرقدرتی رابحرکت درآورده است که درنهايت امرشايدبتواندويانتواندکنترول کند.اشغال عراق وپشتيبانی امريکاازاسرائيل دوپايه قدرت امريکادرخاورميانه  است که درعين زمان دو منبع بهم خوردن نظم درمنطقه نيزمی باشد. پايه سومی قدرت نظامی ترکيه ومصراست نه تنهاتوسط جنگ عراق باثبات ترنشده اندبلکه بی ثبات ترشده اند. آنچه حزب کمونيست ايران (مارکسيست- لنينست- مائويست)درشماره 12نشريه حقيقت ميگويددرموردتمام رژيم های خاورميانه صادق است . اين رژيم هاوابسته به امپرياليسم می باشند,درانظارمردم افشاءشده اندوبشدت موردنفرت مردم هستند. حقيقت می گويد,درين کشورهاسئوال اين نيست که آيااين رژيم هاخواهندمانديانه ,سئوال اين است که چگونه سرنگون خواهندشد. وتاکيدمی کندبهترين احتمال آنست که «توده های مردم زيررهبری شعارهای روشن انقلابی درامرسرنگونی رژيم ها بزرکترين نقش رابازی کنند».اگرتصرف اين منطقه جهان برای سلطه امريکابرجهان نقش کليدی دارد,انقلاب درين منطقه نيزمی تواندبرای شکلدهی بيک جهان متفاوت نقشی کليدی داشته باشد.

   علاوتاجنگ خلق برهبری احزاب مائويستی درچندين کشور,درنيپال ازهمه بيشتربصورت قابل ملاحظه ای درحال پيشرفت است جنگ خلق در نيپال مظهری ازتضادامپرياليست هاوتضاد خلق های تحت ستم زيرسلطه برعليه امپرياليسم ميباشد. ازبسياری جهات اين تضاددرچپاول عراق توسط امريکاکه جهان رابجوش آورده است ,نيزآشکاراست .عين همان جبرکه امپرياليست ها,بخصوص امپرياليسم امريکارا,وادارميکندبه قمارخطرناکی دست بزند,برروحيات مردم نيزتاثيرمی کند,فعاليت توده هاوشرايط انقلاب رادربسياری ازکشورهابجلومی راند. جنگ خلق واقعی ,زيررهبری حزب مارکسيست- لنينست- مائويست ,يگانه راه پيشرفت عراق ,مردم درخاورميانه ودرسراسرجهان می باشد. شايدنيپال عجالتادرمرکزتوجه جهانيان قرارنداشته باشد,اما دراثرتشديدانقلاب درسراسرجنوب شرق آسيابه يقين نيپال بيک عامل جيوپولتيکی مهم بدل خواهدشد .

   اوضاع بطورمثال دربسياری ازکشورهای امريکای لاتين نيزبصورت روزافزونی درحال انفجاراست – باوجودی که امريکای لاتين مرکزتوفان هانيست . طوريکه معلوم است امريکانمی توانددرعين وقت درهرجامداخله کند. درواقع مقاومت مردم جهان بخصوص مقاومت مردم عراق,همين حالاتاحدودی شرائط تعرض امپرياليست هاراتغييرداده است . ازجانب ديگرامپرياليست هازمان زيادی هم دراختيارندارند.بطورمثال در شرائطی که امريکادر عراق درگيراست نوک ديگر«خاورميانه بزرگ» رانگاه کنيد: هرروزبيشترازروزپيش معلوم ميشودکه امريکانتوانسته است ثبات دلخواه اش رادرافغانستان ايجادکند .

   اين جنگ ,درکشورهای  امپرياليستی نقاب ازچهره ديکتاتوری بورژوا امپرياليستی برداشته وواقعيت آنرانشان داده وبخشهائی ازمردم رابشدت ناراضی کرده است ؛جنگ طيف وسيعی ازتوده های مردم رابه خشم آورده وتضادميان پرولتاريای انقلابی ومتحدينش که مخالف جنگ اندرابا امپرياليسم شدت بخشيده است .ازامکان بدورنيست که «جنگ عليه جهان »امريکاوقوع انقلاب درقلب کشورهای امپرياليستی راسرعت بخشد.

   هنری کسينجرگفت: « جهان امروزدرحال بی نظمی انقلابی بسرمی برد». راست گفته است. وضع امروزی جهان بطورروزافزونی برای تمامی طبقات غيرقابل تحمل ميشود. جهان امروزباتضادهای عظيمی تکان خورده است . تاوقتی که اين تضادهاحل نشوند,تکانهاخاموش نمی شوند.اين تضادهابدوصورت می توانندحل شوند:يابه ضررمردم يادرنتيجه پيشرفت های بزرگ مردم درجهت آزادکردن خودازچنگال اين نظام . تاآندم چرخ هاخواهندچرخيد.هيچکس نمی تواندپيش بينی کندکه وضع جهان درحالتی که يک نظم درحال ازهم گسيختن است ولی هنوزنظم نوينی زاده نشده است ,خواهدماند. اماتازمانيکه شرائط موجودادامه داردامکان گشوده شدن روزنه پيشرفت انقلاب درسطح جهانی ,بگونه ای که تاريخ هرگزمانندش رانديده است ,موجوداست .

   گشوده شدن امکان انقلاب هميشه بادشواری هاوخطرات بزرگ همراه است . درواقع اين دو روی يک سکه اند.هردونمودهائی ازيک تضادزيربنائی می باشند,يکی بدون ديگری نمی تواندوجودداشته باشد.

   اين وضع مسئوليت بسيارسنگينی بدوش نيروهای انقلابی جهان ,درقدم اول بدوش مائويست های جهان است . وقايع چندسال اخيرضرورت جهان بينی انقلابی ,درک ورهبری مائويستی رابيش ازپيش ,ثابت کرده است .

**يادداشت ها**

1-  اين موضوع که دولت های امريکاوانگلستان «بمردم خودشان دروغ ميگويند»نبايدجنايات بزرگترشان رازيرشعاع قراردهد. يک سازمان اکادميک شمارش اجساد عراقی ها(iraqbodycount.org) ازتاريخ نهم ماه جنوری که بمباردمان شروع شد,حداقل تعدادتلفات افرادغيرنظامی عراق رابه 7968نفروحداکثرآنهارابه 9801نفرتخمين ميزند. بسياری ازتلف شدگان ,هرچندتمام تلف شدگان نه , توسط ارتش تجاوزگران ازبين رفتندتعداد عراقی هائيکه دراثر12سال محاصره اقتصادی ملل متحدتلف شدندبه پنجصدهزارتايک مليون نفرتخمين زده شده است .

2-  به نوشته اسکات رتربنام«درموردسلاح عراق همه به اشتباه نرفته اند»,درروزنامه انترنشنل هرالدتريبون تاريخ 6فبروری 2004مراجعه شود. اسکات رترمسئول تفتيش سلاح عراق درمقاله خودبه اين نتيجه رسيدکه «تاحدودی بااطمينان کامل مي توان گفت » عراق ازلحاظ کمی خلع سلاح شده است ,ازگزارش ماه دسامبرسال 1988 حذف گرديد,توام بااينکه گزارشات مشابهی  رالف اکيوس وهانزبلکس که پيش از اسکات رتر سلاح عراق راتفتيش نمودندناديده گرفته شدند.

3-  بعدازاينکه قوای دريائی امريکامنابع نفتی ژاپن راقطع نمودند ,بمب افکن های  ژاپن کشتی های حنگی امريکارادرسال 1941درپرن هاربر جزايرهاوانی غرق کردند. بعضی ازتاريخ نويسان ادعاميکنندمقامات امريکائی اين حمله ناگهانی راپيش بينی ميکردنداماجلوآنرانگرفتندتابه جنگ خوددرجنگ جهانی دوم قيافه جنگ «دفاعی» بدهند .

4-  تنهاقوای زمينی ممنوع شده بودند. اينجرليک ,پايگاه هوائی بزرگ هميشه بروی امريکابازبود. اينجرليک توام با پايگاه نظامی امريکادرآلمان مثلثی راتشکيل ميدهدکه قوای اشغالگرامريکادررفت وآمدموادلوژستيکی ,بهداشتی...به عراق کماکان استفاده ميکند. درماه جنوری 2004حکومت ترکيه به امريکااجازه دادصدهاهزارنفرارتشی از اينجرليک به عراق سرازيرشوند. اينبارازپارلمان درخواست نشد.

5-  به گفت وشنودميان سفير(بازنشسته) امريکاهيوم هوران برکلی ومشاورمتقاعدنيروهای ائتلافی موقت که بايک نفرخبرنگارپروفيسربنام مارک دندکه درمجله نيويارک ريويواف بکس به تاريخ 12فبروری 2004طی نامه هابه نشررسيد,مراجعه شود .

6-  درفاصله ماه جنوری وماه می  2004به تعداد250000سربازبين عراق وافغانستان بايدردوبدل شود. اين رقم بعدازجنگ جهانی دوم بزرگترين رقمی است که قوای نظامی به اين پيمانه وسيع ردوبدل ميشود.

7-     به مجله منتلی ريويو(monthlyreview.org) مراجعه شود .

8-  علاوه بر132000 ارتشی عادی درعراق ,امريکادارای قوای مخصوص ضدشورش که تعدادشان مخفی است ,نيزميباشد. انگلستان مجموعا12000نفرارتشی دارد. کشورهای ديگرمجموعادارای 12000 نفرارتشی ميباشند,يک ربع کمترازآنچه امريکاازاين کشورهاتقاضاکرده است . بعضی ازاين ارتشیان قراراست به خدمات غيرجنگی کمک کنند,گرچه حدود36نفرآنهادرجنگ بقتل رسيده است . ارتشیان انگلسی که نظربه امريکائی هاکمتردرجنگ شرکت دارند56نفرتلفات داده اند. برعلاوه 496نفر امريکائی کشته شده حدود10000 نفرارتشی به علل بهداشتی ازعراق خارج شده اند.(اين ارقام تا13جنوری 2004 است).

9-  جای تعجب اينست که حتی صدام حسين مي توانست انتخابات براه اندازد,اماپال برمر آنرا«غيرعملی»ميخواند .

10-حتی هوارد دين که درمقابل بوش کانديداست ونظربه همه دموکرات هابيشتر«ضدجنگ»ميباشد,ميگويد«حال که درآنجارفتيم نمی توانيم آنراترک کنيم».طوريکه روزنامه کارگرانقلابی,ارگان نشراتی حزب کمونيست انقلابی امريکااشاره نمود«اين موضعگيری برضدجنگ نه,بلکه بطرفداری ازجنگ است – ولوآنکه برسروصدای قهرتصنعی جورج بوش رامحکوم ميکند.»

11-باساس برخی گزارشات ,وی به اصطلاح گفته است «روسيه رابايدخريد».حال امريکاهرتلاشی بخرج دهدکه خودراطرفدارروسيه جلوه بدهد,عليرغم اعتراض روسيه , امريکا بدورآنکشورحلقه محاصره کشانده است , ا مريکابادقت کامل درجنوب روسيه سه کشورحوزه دريای بالتيک رادرپيمان ناتوباخوددارد,پروازازفرودگاه اين کشورهاتاسن پترزبورگ روسيه فقط سه دقيقه رادربرميگيرد .

12-بين امريکاوفرانسه مسائلی وجودداردکه نظربه مسائله عراق وشرق ميانه اهميت آنهابمراتب برايشان بالاتراست . بطورمثال درآوج اولين کنفرانسی که بعدازدههاسال اروپابادولت های افريقای شمالی دائرنمودکولن پاول بحيث يک مامورعاليرتبه امريکائی به مراکش والجزايرسفرکرد پاول کمکهای نظامی مراکش رادوچندوکمکهای اقتصادی آنراچهارچندبالابرد. بعدازاين سفر,درقلمروی که معمولامتعلق به فرانسه بوده است ,درماه بعدی نتيجه آن شدکه مراکش باارتش امريکاقراردادی امضانمودو مراکش به چهارکشوری که درافريقای غربی درحوزه نفوذ فرانسه می باشند,ارتش بفرستد.

**نامه داخلي كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ( كميته ريم ):**

**پيشروي در ميان :**

   سندزيركه توسط كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي تهيه شده است ابتداًدرميان احزاب وسازمانهاي جاا(ريم) درآوريل 2003گردانده شد.يك نسخه اديت شده آن دراختيارجهاني براي فتح بمنظورانتشار، قرار داده شده است.

**رفقاي عزيز**

   اين نامه داخلي رادوهفته بعدازآغاز جنگ آمريكا- بريتانيا عليه عراق، مي نويسيم. از توپهاي بازگشاينده اين جنگ وهمچنين مبارزه سياسي وديپلماتيك ماقبل آن روشن استكه اين جنگ يك نقطه چرخش عمده دروقايع جهان بوده وبراي مبارزات مردم جهان وجنبش ماپسامدهاي سنگيني دربر دارد.

   جنگ عراق نتيجه مستقيم ونتيجه تشديد اوضاع جهاني است كه ماآنراسه سال پيش درجلسه گسترده ريم تحليل كرديم. اين اوضاع جهاني پس از11 سپتامبرواعلام «جنگ عليه تروريسم» از سوي آمريكاتشديديافت. اعلان جنگ آمريكا درواقع به معناي حق امپرياليسم آمريكابه حمله بهر دولت، جنبش يا تشكيلاتي استكه وي آن را تهديد«بالقوه» اي براي منافع خود يا مانعي درمقابل حركات هژموني طلبي جهاني خود مي يابد. سيرتكوين اوضاع درستي تحليل گزارش جلسه گسترده سال 2000 كميته ريم را به اثبات رسانده است.

   رشدعظيم جنبش توده اي درمخالفت با نقشه هاي جنگي امپرياليستي آمريكاداراي اهميت فوق العاده است.هرچنداين جنبش در اروپا، خاورميانه،وخود آمريكاازقدرت و گستره زيادي برخورداراست اماهيچ نقطه جهان ازاين اعتلاء بزرگ برکنارنبوده است .

     هرچندجنبش توده اي ضدجنگ آن قدر قدرتمندنبودكه جلوي شروع جنگ را بگيرد اماچنددستاوردبسياربزرگ داشت.

 1- كاملاماهيت ناعادلانه وانگلي نقشه هاي جنگي آمريكارا افشاكردونقاب«مظلوم

نمائي»راكه آمريكاازبعداز11سپتامبرسعي ميكردبرچهره بزند از اوبرگرفت.جنبش توده اي بروشني نشان دادكه اكثريت مردم جهان باجنگ امپرياليستي عليه عراق مخالفند.

 2- جنبش توده اي تضادهاي درون اردوي امپرياليستهاراحادكرد:مشخصاتضادهاي ميان آمريكا- بريتانيابا فرانسه،آلمان و روسيه را. هرچندفرانسه وآلمان وروسيه بخاطرمنافع امپرياليستي خودشان باجنگ مخالفت كردند، اماروشن است كه اگرقدرت جنبش بين المللي نبوداين قدرتهابه اين يا آن شكل به همراهي باجنگ ميپرداختند.درواقع اينهابه درجات مختلف به تلاشهاي جنگي آمريكا كمك ميكنند.مثلافرانسه وآلمان اجازه استفاده ازپايگاه هاي نظامي مهم خود رابه آمريكاداده اند.دركشورهائي كه بطور مستقيم به اين جنگ كمك ميكنند(بغيراز بريتانيا بايداز اسپانياوايتاليا نام برد) جنبش ضدجنگ ابعادبسياربزرگترومهمتري به خود گرفته است وتوده هابراي نشان دادن مخالفت خود باجنگ دست به اقدامات مستقيم تري مانند ممانعت ازبارگيري ابزار جنگي و سربازان زده وشعاراستعفاي حكام ارتجاعي خودرا بلندكرده اند.

3- اين واقعيت كه شماري از كشورهاي امپرياليستي برخلاف خواست واراده اكثريت مردم خودوارداين جنگ شده يابه آن كمك ميكنند،توخالي بودن دموكراسي آنان را ثابت كرده ونشان داده است كه ديكتاتوري بورژوائي درنهايت وابسته به نيروي نظامي است.اين مساله برجسته تر ازهمه جادر انگلستان خودرانشان داد زيرااكثريت كامل مردم اين كشور ضد اين جنگ هستند.

4- دربسياري ازكشورهابخصوص درخاور ميانه جنبش توده اي،درزيررژيم هاي نوكر صفت كه امپرياليسم آمريكابراي اداره پليسي مردم وحفظ منافع امپرياليسم به آنهااتكامي كند،آتشي روشن كرده اند.مثلا درتركيه، پارلمان تركيه هراسناك ازجنبش گسترده ضدجنگ جانب احتياط راگرفت واجازه عبور ارتش آمريكاازتركيه را تصويب نكرد.يادر مصررژيم مبارك درهمان حال كه سخت به حفاظت ازكانال سوئز(كه براي رفت وآمد ماشين جنگي آمريكاحياتي است) مشغول ميباشدوازنوكران وفادارآمريكاست مجبور است دراين جنگ قيافه«بيطرفي»به خودبگيرد.

 5- توده هادرخودعراق ثابت كردندكه امپرياليستهانميتوانندباعمليات«شوك وبهت» خودبه اين سادگيهاآنهارامرعوب كنند.آنها درمقابل تجاوزدست به مقاومت زدند.اين به مردم جهان قوت قلب دادونقطه ضعف

اساسي امپرياليـست هارابه نمايش گذاشت و

خودش باعث تشديدجنبش ضدجنگ شد.

    برخي ازتحليلگران وقتي صحبت ازاين جنبش توده اي جهاني ميكنندميگويند، «يك دفعه ازهيچ سربلندكرد»وتبديل بيك عامل مهم درامورجهان شدبطوريكه امپرياليست ها بايددرحركات سياسي،ديپلماتيك وحتا نظامي خودآنرادرنظربگيرند.البته بايدگفت كه اين جنبش«ازهيچ» نبودكه سربلندكرد.اين جنبشي است كه درطول دهسال گذشته درمخالفت با تشديداستثماروستم امپرياليستي درحال شكل گيري ومتولدشدن بود.اين جنبش مشخصا در غرب شكل جنبش ضدگلوباليزاسيون رابه خود گرفت كه هرچه بيشتر تمركزمخالفتهاي خود رامتوجه امپرياليسم كرده وآنرابعنوان منبع رنج وفلاكت اكثريت مردم جهان معرفي كرد. اين رونددركشورهاي تحت سلطه به شكل نا رضايتي توده اي ازتشديدستم واستثمار امپرياليستي،سربازكردن اشكال گوناگون اعتراض ومبارزه بازتاب يافت.در جستجوي الگوهاي سياسي آلترناتيوبخش مهمي ازتوده هاي ناراضي دراين كشورها بسوي راه حلهاي غيرانقلابي مانندبنيادگرائي مذهبي روي آوردند؛اين نارضايتي گسترده درمواردي كه هنوركم امابسيارمهم است تبديل به مبارزه مسلحانه براي قدرت سياسي شدكه نپال برجسته ترين نمونه آن است.

     همانطوركه لنين درتجزيه وتحليل از جنگ جهاني اول گفت،فهميدن ماهيت آن جنگ بدون بررسي تاريخ اقتصادي. سياسي و ديپلماتيك سي ساله ماقبل جنگ امكان نداشت.لنين گفت براي درك آن بايدديد آن جنگ ادامه«كدام سياست»بود. امروز نيز بايدببينيم كه اين جنگ (منظورفقط جنگ عراق نيست بلكه جنگي است كه آمريكااز پس از11سپتامبر شروع كرد) ادامه وفشرده سياست هاي امپرياليسم آمريكا بخصوص در دوازده سال گذشته است.دردوازه سالي كه آمريكابطورفزاينده نقش مستقيم استثمارو اداره پليسي خلقهاوملل تحت ستم رادر دست گرفته است.اين واقعيت بازتابي از تضادعمده جهان (تضادميان امپرياليسم با خلقهاوملل تحت ستم) است. همانطور كه در چندماه بحراني كه به حول جنگ عراق بوجودآمد ديديم اين تضادعمده تضادهاي اصلي ديگرجهان رابه جلو ميراندوآنهارا شكل ميدهد.مثلا تضادميان خودامپرياليستهارا درنظربگيريم. مبارزات مردم تاثيرات غير قابل تصوري برروي تشديدبرخوردهاي ميان آمريكاو ديگركشورهاي امپرياليستي داشته و آنراشكل داده است.حركات جنگ طلبانه امپرياليست هاموجب به راه افتادن دور جديدي ازمبارزه ميان پرولتارياومتحدينش بابورژوازي درخودكشورهاي امپرياليستي شده است. اين مبارزه هم از«هيچ»سربلند نكرده است.ودردوره گذشته درشكل مبارزات مهم بحول حقوق مهاجرين، عليه سركوب پليسي، عليه حمله به سطح معيشت و غيره بازتاب يافته است.

   به تحليل گزارش جلسه گسترده سال 2000بازگرديم: «هرچندماشاهداعتلاء مبارزه انقلابي در مقياس جهاني ازآن نوع كه درگذشته شاهدبوديم نيستيم امامطمئناچنان اعتلائي فرا خواهد رسيدوميتوان بااطمينان ازظهورموج نوين انقلاب پرولتري جهاني صحبت كرد.» كميته ريم دربيانيه اي كه درنوامبرسال 2002صادركرد صحبت ازاحتمال قريب به يقين وقوع يك خيزش توده اي دررابطه باحمله به عراق كرد. ماگفتيم كه :« جنگ تجاوزگرانه آمريكابه عراق توفاني ازمقاومت ومبارزه رادرجهان، از آن دست كه براي سالهاشاهدش نبوديم رابرخواهدانگيخت.»امروز،ميتوانيم تاكيد كنيم كه بواقع چنين توفاني بلند شد. شك نيست كه فرصتهاي مبارزه انقلابي درخاورميانه درحال افزايش است اما فقط خاورميانه نيست بلكه در نقاط ديگرجهان هم شاهداين خواهيم بود. البته مبارزه درخط مستقيم تكامل نخواهد يافت وبطوراجتناب ناپذيرباافت وخيزجلوخواهدرفت وبا مقاومت شديد و حيواني دشمنان طبقاتي مواجه خواهد شد،اماپيشروي موج مبارزه انقلابي حتمي است.رجوع به گفته لنين درمقاله «فروپاشي انترناسيونال دوم» در تحليل از جنگ جهاني اول و فرصتهائي كه براي انقلاب پديدآوردبسيار ارزشمند است: « اوضاع عيني كه توسط جنگ آفريده شده است،ودرحال تكامل و گسترش است،بطوراجتناب ناپذير احساسات انقلابي توليدميكند؛بهترين و آگاه ترين عناصرپرولتارياراآبديده و روشن  ميكند.تغييرناگهاني درموردتوده هانه تنهاامكان پذيراست بلكه بيشترو بيشترمحتمل است؛تغييري مانندآنچه درسال 1905 رخ داد....و درعرض چند ماه وبرخي اوقات درفاصله چندهفته از ميان توده هاي پرولترعقب مانده ارتش ميليوني بوجودآمدكه به دنبال پيشاهنگ انقلابي پرولتاريا راه افتاد. ما نمي توانيم بگوئيم كه آيا يك جنبش انقلابي قدرتمند بلافاصله پس از اين جنگ راه مي افتد يا اينكه در حين آن و غيره. اما در هر حالت بايد در اين جهت فعاليت كرد و **فقط**فعاليت در اين جهت را مي توان فعاليت سوسياليستي نام نهاد.»  (جلد 21 ص 258 انگليسي)

    درهمان اثر،لنين درمورداهميت گذر به حمله مستقيم عليه قدرت دولتي تاكيدميكندوميگويد:«تاريخ هميشه اين شكل ازمبارزه رادردستورروزنمي گذارد. روزهائي كه بايدچنين روشي رادرمبارزه اتخاذكردمساوي هستند با دهها سال در اعصار تاريخي ديگر.» (ص 254)

   خودامپرياليست هاهم بروش منحط خود اهميت اين لحظات رادرتاريخ تشخيص ميدهندوميدانندكه آنچه الان ميكنند تاريخ سالهاي آينده را رقم ميزند.توني بلردرآستانه جنگ ودرشب تصميمگيري پارلمان انگليس درموردورود انگليس به اين جنگ درسخنراني اش چنين گفت:«سرنوشت مسائل زيادي به اين تصميم گيري گره خورده است: سرنوشت اين مساله كه آياماتوان تشخيص وروياروئي بااين مصاف جهاني قرن بيست ويكم راداريم يا نه ... سرنوشت نهادهاواتحادهائي كه در سال هاي پيش روجهان راشكل خواهد داد.»

   ژاك شيراك رئيس جمهوري فرانسه نيزدرهمين رده حرف زدوچندروزقبل از آغازجنگ گفت اگرلازم باشدفرانسه حق وتوي خودرادرسازمان ملل عليه اين جنگ بكارخواهدگرفت وگفت مهمترين دليل فرانسه براي مخالفت با اين جنگ غيرقابل تحمل بودن «جهان تك قطبي» (يعني سلطه بلامنازع آمريكا بر جهان) است . پشت مانورهاي ديپلماتيك اين قدرها بحث بر سر ايجاد يك «قدرت موازنه» در مقابل قدرت آمريكا بود. دليل عكس العمل خشماگين آمريكا و بريتانيا به حركات فرانسه، آلمان و روسيه همين بود. اين قدرتها از ادامه مخالفتهاي خودباآمريكانيزهراس دارند. آنهادرعينحا ل كه باهژموني بلامنازع آمريكامخالفند اما كاملاآگاهندكه فقط آمريكاميتواندنظام امپرياليستي جهان را تقويت و حفاظت كند.

   البته تشابهات مهمي ميان اوضاع كنوني واوضاعي كه لنين دررابطه با جنگ جهاني اول تصويركردوجوددارد اماكاملايكسان نيستند.اولا،جنگ كنوني هنوزبرتمام ظرفيتهاي جوامع امپرياليستي«فشار»نميآورددرحاليكه جنگ اول ودوم كاملاچنين بودند.مثلا فقروفاقه گسترده دركشورهاي امپرياليستي موجود نيست، دورنماي شكست هيئت حاكمه هاي اين كشورها بدست قدرتهاي امپرياليستي ديگر موجود نيست. اما از سوي ديگر، با توجه به اينكه هنوز بحران كاملا و تماما خشم توده هاي اين كشورها را  برنيانگيخته است، به حركت و به عمل درآمدن بخش وسيعي از توده هاي مردم بسيار برجسته تر است.

   سوال اينجاست كه پس چرا امپرياليستهاي آمريكائي خود را ملزم به دست زدن به چنين ماجراجوئي اي مي بينند؟هيچكس اين حرفهاراكه عراق تهديدي جدي وياصاحب«سلاحهاي كشتارجمعي»بودجدي نميگيرد.اين روشن است. بهعلاوه برخي ازسياست مداران آمريكائي منجمله آنها كه نزديك به پدربوش هستنددرموردخطرات غير قابل پيش بيني ماجراجوئي نظامي هشدارداده بودند.اين صداها فعلا خاموشندودرهيئت حاكمه آمريكا «توافق جمعي زيرسرنيزه»حاصل شده است.

   اماباوجودچنين هشدارهائي ازسوي برخي سخنگويان امپرياليستها، اين واقعيات جبري است كه آمريكا را به سوي جنگ مي راند. اگر يك كشور (يا گروه كوچكي مشتمل برچندكشور) بخواهداين همه ثروتهاي جهان را در انحصارخوددرآوردبايدكنترل سياسي خودراهم برآن كشورهائي كه استثمار ميكندبرقراركند.بايدبتواندپليس اين كشورهاباشدواراده خود را بر آنها تحميل كند. بايد آماده باشد كه نه فقط به كارگران و دهقانان اين كشورهاي جهان سوم بلكه به طبقات استثماركننده اين كشورها كه نتوانسته اند منافع آمريكا را برآورده كنند حمله كند. مضافا، هميشه اتكاء كردن بر طبقات حاكمه بومي اين كشورها كافي نيست؛ آمريكا بطور فزاينده اي در حال بكار گيري نيروي نظامي مستقيم يا تهديد نظامي مي باشد.

   بسط يك چنين امپراطوري، تحكيم آن و نگهباني آن بزور تفنگ بالاجبار موجب بروز مخالفت و اپوزيسيون از سوي مردم مي شود؛ بالاجبار موجب اعتراضات، شورشها، و نهايتا جنگهاي مقاومت عليه آمريكا مي شود. همه امپرياليستها در مخالفت با مبارزات رشد يابنده توده هاي مردم و در سركوب آنها ذينفع هستند.  بهمين جهت با هم تباني مي كنند. اما آنها با يكديگر تضادها و رقابتهاي حاد هم دارند (منجمله برسراينكه چگونه به بهترين وجه منافع مشخص خودرا درشرايطي كه تضادهاي جهان در حال حدت يافتن هستند حفظ كنند). همانطور كه در چند ماه گذشته ديديم اين حدت يابي تضادها ميان خود امپرياليستها فرصتهاي مساعدي رابراي رشدوگسترش اعتراضات توده ها فراهم مي كند. و بقول لنين شكافهائي كه در صفوف آنها ايجاد مي شود فرصتي را براي جاري شدن اعتراضات توده اي فراهم مي كند. جدل امپرياليستها در سازمان ملل بر سر بازرسان تسليحاتي سازمان ملل يكي از اين ماجراهاست: هر چند چارچوبه جدل كاملا ارتجاعي بود و در واقع بر سر اين بود كه انحصار سلاحهاي كشتار جمعي بايد دست خود امپرياليستها بماند، اما جدل علني بر سر اين مسائل به آتش جنبش ضدجنگ درسراسر جهان دميد.

   اهميت زياداوضاع انقلابي وبحران انقلابي دركشورهاي امپرياليستي عموما درجنبش ماموردقبول است. مشخصابيانيه ريم ميگويدكه تحليل لنين «از امكان انقلاب كردن دركشورهاي سرمايه داري مرتبط است بارشداوضاع انقلابي  دراين كشورهاكه به ندرت بظهور ميرسداماتضادهاي اساسي سرمايه داري رادرخود فشرده ميكند.»

   ديناميكهاي پروسه انقلابي درملل تحت ستم آسيا،آفريقا،آمريكاي لاتين (به اختصار«جهان سوم»)تفاوتهاي بسيار مهمي باديناميكهاي انقلاب دركشور هاي سرمايه داري دارد. بيانيه تاكيدمي كند: «دركشورهاي آسيا،آفريقا، آمريكاي لاتين يك اوضاع انقلابي مستمر عموما موجود است.» بخاطر وجود اوضاع انقلابي مستمرعموما آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه در اين يا آن قسمت كشور امكان پذير است. ما بدرستي با آنها كه به نام « عدم وجود اوضاع انقلابي عيني»  آغاز جنگ خلق را براي ابد به تعويق ميانداختنديا اهميت تدارك و ابتكارعمل نيروي پيشاهنگ پرولتري را درك نمي كردند مقابله كرديم. ما در تجربه جنبش خودمان و در تجربه ماقبل تاسيس جنبش خودمان ديده ايم كه در اين مناطق اوضاع براي آغازوتداوم و تكامل مبارزه مسلحانه خلق براي كسب قدرت سياسي مساعد بوده است. آخرين مورد همين نپال است. كه با وجود آنكه جنگ خلق در سال 1996 يعني درست در اوج قدرت امپرياليسم آمريكا پس از پايان جنگ سرد شروع شد اما بسرعت پيشرفت كرد. و اين درست در تضاد با ادعاهاي خط اپورتونيستي راست كه دردرون حزب كمونيست پروسربلندكرد،بود.اين خط راست ادعاميكردكه اوضاع جهاني به گونه ايست كه انقلاب وارديك عقب نشيني بزرگ خواهدشد. ونيروهاي كمونيستي بايد مبارزه انقلابي راكنار گذاشته ووارد پروسه عقدقراردادهاي صلح شوند.

   درهمان بخش كه بيانيه درمورد اوضاع انقلابي صحبت ميكندميگويدكه: « اين مساله را بايددرست فهميد: اوضاع انقلابي دريك خط مستقيم پيش نمي رود. بلكه با افت و خيز همراه است. احزاب كمونيست بايداين ديناميك را در خاطر داشته باشند.»

   بايدتاكيدكنيم كه اوضاع بين المللي در تعيين«افت وخيزهاي»اوضاع انقلابي، فاكتوري بسيارمهم است. اين هميشه يكي ازپايه هاي ماركسيسم لنينيسم مائوئيسم بوده استكه اوضاع يك كشورمعين بطورلاينفكي به اوضاع كلي بين المللي گره خورده است. مائو باوجودآنكه دركشوري بودكه يك چهارم جمعيت جهان رادربرميگرفت و گستره جغرافيائي عظيمي داشت و عليرغم اينكه درزمان اوجهان امپرياليستي به اين تنگاتنگي كه امروز ادغام شده است ادغام نشده بود اما توجه بسيار زيادي به تحليل از اوضاع جهاني مي كرد و رابطه هاي دروني ميان اوضاع چين و اوضاع عمومي جهان را بررسي و تحليل مي كرد.

   زيربناي پيشبرد يك استراتژي صحيح جنگ درازمدت خلق درخصلت اقتصادي اجتماعي يك كشورمعين مي باشد-- منجمله در اينكه امپرياليسم چقدربه لحاظ اقتصادي سياسي و نظامي درآن نفوذ كرده است. اين مساله اهميت بسيارزيادي درفهم ديناميك هاي هركشورتحت سلطه در جهان كنوني دارد.اما توانائي درآغاز مبارزه مسلحانه براي كسب قدرت، شتاب تكامل مبارزه، وكسب قدرت سراسري مرتبط است بااوضاع بينالمللي بطوركلي و اينكه اين اوضاع بين المللي چقدرميتوانداوضاع سراسري كشور(منجمله مودو انرژي انقلابي توده ها) را تشديد كند.

   ماامروزميتوانيم ببينيم كه بحران و جنگ عراق شرايط مساعدتري براي انقلاب در برخي كشورها بوجود آورده است. دربسياري كشورها توده ها بلند شده اند،رژيمهاي ارتجاعي ايزوله شده اند، وائتلاف طبقاتي عموما به نفع پرولتاريااست.مضافا،امپرياليسم آمريكا درعينحال كه يك متجاوز زشت خوي جهاني است مجبوراست كه در عراق متمركزكندوتوان آن رانداردكه به همان درجه در نقاط ديگر دخالت كند.

   مائودرنوشته معروفش«ازيك جرقه حريق برميخيزد» به مخالفت با گرايشات بدبينانه بلند ميشودزيراآنها قادرنبودند امكان حفظ مبارزه مسلحانه و مناطق پايگاهي را ببينند. او نوشت:

« وضع عيني كنوني طوري است كه هنوزميتواندآن رفقائي راكه فقط ظاهر خارجي موجود راميبينندوبه جوهر پديده ها وارد نميشوند، به آساني گمراه كند. بخصوص آن رفقائي كه درارتش سرخ كارميكنند،هنگاميكه درنبردي شكست ميخورند،يامحاصره ميشوندو ياموردتعقيب قواي نيرومند دشمن قرارميگيرندمعمولا بدون اينكه خود شان متوجه بشوند وضع موقتي، ويژه و محدودخودراتعميم ميدهندودرارزيابي غلوميكنند،گوئي كه وضع چين و جهان جاي خوش بيني نداردودورنماي پيروزي انقلاب دورومبهم است. علت اينكه آنهادرارزيابي پديده ها به صورت ظاهر مي چسبندوبه بطن پديده ها نظرنمي افكنندآنستكه اين رفقاماهيت اوضاع عمومي رابطورعلمي تجزيه و تحليل نكرده اند.براي قضاوت درباره اينكه آيادرچين اوج گيري انقلاب بزودي فراخواهد رسيد، فقط يك راه موجود است: بايد با بررسي دقيق تعيين نمودكه آياتضادهائي كه به اوج گيري انقلاب منجرميشوند، حقيقتا رشد يافته انديانه. ازآنجاكه درمقياس جهاني تصاد هاي بين كشورهاي مختلف امپرياليستي، تضادهاي بين كشورهاي امپرياليستي ازيكسوومستعمرات از سوي ديگروتضادهاي بين امپرياليستهاوپرولتارياي كشورهايشان رشديافته اند، امپرياليستها ضرورت رقابت برسرچين را بيشترحس ميكنند.همينكه رقابت امپرياليستها بر سرچين شدت يافت درخودخاك چين تضادهاي بين امپرياليسم وملت چين و تضادهاي بين خودامپرياليستهاهمزمان رشدمييابند ودرنتيجه سبب وقوع جنگهاي درهم وبرهم بين گروه هاي مختلف ارتجاعي حاكم چين ميشوند كه روز بروز توسعه مي يابند وحادتر ميشوند و بنوبه خود حدت هر چه بيشترتضادهاي آنها را باعث مي  گردند. »

   اومقاله خودرابايك نتيجه گيري علمي اما رمانتيك انقلابي تمام مي كند: «براي بسياري از رفقا اين مساله مطرح است كه لغت ‹بزودي› در جمله: «بزودي اوج گيري انقلاب فرا خواهد رسيد» چگونه بايد فهميده شود. ماركسيستها غيب گو نيستند. آنها بايد و ميتوانند فقط جهت كلي پيشرفتها و تغييرات آتي را نشان دهند؛ اما آنها نبايد و نمي توانند بطور مكانيكي ساعت و روز را تعيين كنند. وقتيكه من ميگويم اوجگيري انقلاب چين بزودي فرا خواهد رسيد، بهيچوجه مقصودم آن چيزي نيست كه بگفته بعضي ها «احتمالا فرا خواهد رسد»، به مثابه چيزي تخيلي، غيرقابل حصول و فاقد هر گونه اهميت عملي نيست. اوج گيري انقلاب همانند كشتي ايستكه نوك دكلش از ساحل دريا در افق دور بچشم مي خورد، بسان آفتاب صبحگاهي است كه اشعه درخشانش سياهي هاي شرق را ميشكافد و از قله كوه بلند ديده مي شود، همچون كودكي است كه در رحم مادر بي تابي مي كند و بزودي پا به عرصه جهان مي گذارد.» (جلد اول مقاله از يك جرقه حريق بر مي خيزد)

   مساله اي كه امروز مقابل روي بسياري از رفقاست اين است كه بفهمند اوضاع بين المللي كه بطور فزاينده اي مساعد مي شود ميتواند روند انقلاب را تسريع كند. تحت اين اوضاع ممكنست دو انحراف بيرون بزند. يك اشتباه مي تواند اين باشد كه زير فشار لحظه و فعاليت فزاينده توده ها، جهت گيري استراتژيك، چشم انداز و نقشه حزب كنار گذاشته شود. همانطور كه در اسناد يكي از احزاب ما آمده است، اين نوع اشتباه عبارت است از «خورده شدن استراتژي توسط تاكتيك» و «خورده شدن خط مشي توسط سياست». به عبارت ديگر در جريان فعاليت لازم براي پيوند خوردن با مبارزات جاري توده ها منافع دراز مدت توده ها قرباني شود. اين اشتباه مي تواند شكل كلاسيك راست و يا اشكال «چپ» به خود بگيرد. اگر قرار است نيروهاي پيشاهنگ بر پايه يك خط صحيح قادر شوند كه در گره گاه كنوني ابتكار عمل را بگيرند بايد در حفظ جهت گيري استراتژيك و نقشه استراتژيك حزب پافشاري كنند.

   درهمان حال يك گرايش انحرافي

ديگرنيزموجوداست.گرايشي كه از منطبق كردن وبكاربستن جهتگيري استراتژيك به شرايط مشخص مبارزه طبقاتي عاجزميماند.غفلت دراستفاده از گره گاه مساعدبين المللي براي شتاب بخشيدن وپيشبردن جهت گيري استراتژيك حزب وبجاي آن«طبق معمول»حركت كردن،انگاركه مابا لحظات استثنائي درمبارزه طبقاتي بين المللي مواجه نيستيم، انحرافي است كه بهمان اندازه انحراف اول لطمه ميزند. مائوخاطرنشان كرد:«زمانيكه يك پروسه عيني مشخص پيشاپيش براه افتاده و از يك مرحله تكامل بمرحله تكامل ديگر پيشرفت وتغييركرده است،آنها(يعني رهبران انقلابي حقيقي)نيزبايدهمراه باآن درشناخت ذهني خودورفقاي انقلابي خودپيشرفت وتغييربوجودآورند.يعني بايدتضمين كنندكه وظايف انقلابي جديد وبرنامه هاي فعاليت جديدكه پيشنهاد ميكنندمنطبق بر تغييراتي باشدكه در وضعيت رخ داده است.دريك دوره انقلابي اوضاع خيلي سريع عوض ميشود. اگرشناخت انقلابيون سريع بر طبق تغيير وضع تغييرنكندآنهاقادربه رهبري انقلاب به سوي پيروزي نخواهند بود. (در باره پراتيك جلد يك)

   اگركمونيست هاي كشورهاي مختلف (بخصوص كمونيستهاي كشورهائي كه اكنون درمركزتلاطمات جهاني اند) تغييرات سريع وبرجسته دراوضاع بين المللي رادرنظرنگيرندوتداخل اين اوضاع رابامبارزه طبقاتي دركشور خودشان نبينند،اگرآنهادست به تدوين سياستها، شعارهاوتاكتيكهائي كه براين تغييرات منطبق است نزنند،آنگاه«حفظ جهت گيري استراتژيك» تبديل به پوششي مي شودبراي پنهان كردن محافظه كاري و پاسيويسم و «هدف نهائي» صرفا به صورت يك خيال برجاي مي ماند.

**جاا (ريم) بايد در ميدان تضادهاي حاد جهان پيشرفت كند**

   جنبش انقلابي انترناسيوناليستي هيجده سال است كه موجود است. و دستاوردهاي آن غيرقابل انكاراست. اما مابه هيچ وجه نمي توانيم با آنچه تا كنون بدست آورده ايم راضي و خوشنود باشيم. همانطور كه گزارش پلنوم دوم كميته ريم در ژانويه 2002 گفت: «به اين ترتيب جنبش ما در مقابل يك **مسئوليت، فرصت** و **مصاف** تاريخي قرارگرفته است. آيا مائوئيستها قادرخواهندبودكه گام به جلو بگذارند و توده ها رابراي دست زدن به مقاومت درمقابل هجوم امپرياليستهارهبري كنندودرجريان مبارزه آرمان پرولتارياي بين المللي رابه پيش برانند و تقويت كنند؟ يامائوئيستهاوجنبش ما چه بدليل درهم شكسته شدن توسط دشمن يا (بدتر از اين) بخاطر پاسيو بودن و اشتباه بدون تاثير و در حاشيه مبارزه طبقاتي بمانند؟

   ”در پرتو اين بايد گفت كه هر چه از اهميت جنبش مان براي مردم جهان و اهميت تصميم گيري ها و عمل هايمان (يا بي عملي مان) در دوره اي كه مقابل رويمان است بگوئيم، كم گفته ايم. بطور خلاصه جنبش ما با بزرگترين آزمايش دوران زندگيش تا بحال روبروست.“....

   هيچ پيشرفتي بدون درد نيست، هر گامي كه به پيش بر ميداريم، بخصوص در گره گاه هاي حياتي مانند گره گاه كنوني، فقط ميتواندازطريق مبارزه حاد بدست آيد؛نه فقط مبارزه حادبادشمن بلكه مبارزه عليه گرايشات نادرستي كه درمخالفت بادرك صحيح بوجود مي آيند.مائوخاطرنشان كرد كه در دست گرفتن خط صحيح كافي نيست؛ بايد آنرا محكم در دست گرفت. مائو تاكيد كرد كه محكم در دست نگرفتن خط صحيح يعني اصلا در دست نگرفتن آن. اگر قرار است جنبش ما نقشي را كه بايد بازي كند واقعا بازي كند آنگاه لازم است كه ما خط صحيح ايدئولوژيك و سياسي اي را كه حدادي كرده ايم محكم در دست بگيريم؛  درك صحيح مان از اوضاع بين المللي را كه مساعد ولي متناقض است، محكم در دست بگيريم؛ امكان ايجاد گشايشهاي راديكال را كه بخاطر تشديد تضادها بوجود آمده ببينيم و آنرا محكم در دست بگيريم؛ و براي حفظ اين درك بكوشيم و مهمتر از آن راهها و وسائل رساندن اين درك پيشرو را به توده ها بيابيم و كل پروسه انقلابي را به پيش برانيم.

**نپال:**

   خوبست بطورخلاصه رابطه دروني ميان پيشرفتهاي انقلابي درنپال واوضاع كلي جنبش انقلابي جهاني را بررسي كنيم. اين نكته اي استكه كميته ما درگذشته بطورمكرردربيانيه هاو گزارشات بررسي كرده است.اما امروزرابطه زنده ميان تحولات تكان دهنده درنپال واوضاع كلي جهان بر جسته ترازپيش اين نكته رانشان ميدهد.

   روشن استكه درحال حاضرنپال در مركزتحولات جهان نيست زيرا امپرياليستهاي آمريكاو بريتانيا به دلايلي كه تحليل كرده ايم توجه خودو بخصوص تهاجم نظامي خودرابرروي عراق وخاورميانه تمركزداده اند.اما اين به معناي آن نيست كه قدرت خلق كه دربخشهاي وسيعي ازنپال درحال تولد است وامكان واقعي كسب قدرت سياسي سراسري درآن كشورتوسط حزب كمونيست نپال(مائوئيست)ربطي به اوضاع كنوني جهان ندارد.البته كه دارد. همانطوركه مائوگفت:«اززمان تولدهيولاي امپرياليسم،بخشهاي مختلف جهان آنچنان از نزديك بهم بافته شده اندكه جداكردن آنهاامكان ندارد.... امروزكمك بين المللي براي مبارزه انقلابي هرملت ياكشوري ضروري است.... در گذشته چيانكايچك نيروهاي انقلابي چين راموقتاازنيروهاي انقلابي جهان جدا كرد، و به اين معنامارا ايزوله كرد. اكنون اوضاع تغييركرده و به نفع ماتغيير كرده است. از اين به بعدهم درجهت مساعد ما عوض خواهد شد. ديگر كسي نمي تواندمارا ايزوله كند.اين يك شرط ضروري براي پيروزي چين در جنگ ضدژاپني وبراي پيروزي انقلاب چين است.» (جلديك ژانويه 1934 «در باره تاكتيكهاي ضد امپرياليسم ژاپن»)

   ظهور يك جنبش بين المللي عليه جنگ هاي امپرياليسم آمريكا داراي اهميت عظيمي براي تكاملات آتي مبارزات خلقهادرهمه كشورها منجمله نپال است. ميليونها توده هائي كه به حركت در آمده اند عليرغم اين واقعيت به حركت در آمدند كه بطور عيني يوغ حمايت از رژيم منفور صدام حسين كه جنايات زيادي در حق مردم كشور خودش كرده است، هم بر گرده شان افتاد. همين توده هائي را كه براي قطع دست متجاوزين آمريكائي و بريتانيائي به اين سختي مبارزه كردند را مي توان از طريق آگاهگري و آموزش به دفاع از دستاوردهاي انقلابي مردم نپال بخصوص قدرت سياسي سرخي كه بوجود آمده است جلب كرد. شش ماه پيش اين مساله كه در صورت تجاوز نظامي گسترده امپرياليستها يا دولتهاي ارتجاعي به جنگ خلق در نپال مي توان توده هاي مردم جهان را براي «نجات» انقلاب نپال بسيج كرد بيشتر شبيه يك رويا بود. اما اكنون مي توان امكان چنين چيزي را ديد. اين نه فقط امكان پذير بلكه قابل دست يافتن است. البته اين را نمي توان با اراده كردن بوجود آورد. بلكه مقدار زيادي به سير تكوين وقايع بستگي دارد.اما اگرامپرياليستها به انقلاب حمله كنندومردم به گونه اي مقاومت كندكه ماهيت انقلابشان را بازتاب دهد، درآسياي جنوب شرقي ودرجهان زمين براي بسيج حمايت توده اي ازانقلاب نپال حاصلخيز است.

   شعارهائي كه كميته ريم در اين زمينه طرح كرده است بسياردرست است‚ «دستتان ازنپال كوتاه»و«به هيمالياكه دنياي بهتري درزايش است بنگريد». توده هاهرچه بيشتردرموردمبارزه كاملا متفاوت وجامعه كاملامتفاوتي كه در حال ساخته شدن است آگاه شوند و ببينندكه واقعا«يك جهان بهتردرزايش است» آنگاه شجاعانه تروبادورانديشي بيشتري در تمام جبهه هاي نبردكنوني، بالاخص عليه تجاوزبه عراق،نبردخواهند كرد.وهرچه مبارزات امروزعليه اشغال عراق باقدرت بيشتري پيش برده شود توده هاي مردم بيشتربه قدرت خودو ضعف نهاني دشمن پي ميبرند.وبيشتر اهميت وامكان عقب راندن امپرياليستها ونقشه هاي ارتجاعي آنان عليه انقلاب نپال را درمييابند.

   بحران وجنگ عراق شكافها وتركهاي درون خودامپرياليستهاو مرتجعين راهم نشان داد.درواقع اين جنگ تفاوتهاي بسياربرجسته اي نسبت به جنگ خليج سال1990دارد. درآن جنگ آمريكا تقريباتمام كشورهاي جهان را بسيج كردكه درتجاوزش شركت كنند. اين وضع بخاطر تلاشهاي ديپلماتيك عراق بوجودنيامد.بلكه مبارزات توده هاي كشورهاي مختلف بودكه شكافهاي ميان امپرياليستها راعميقتركردومصادف شدبا تضادهاي ميان آنهابرسراينكه منافعشان را چگونه به بهترين وجهي پيش ببرند.

   روشن استكه مقاومت مصممانه توده هاي نپال تحت رهبري پيشاهنگشان حمايت نيروهاي مترقي وتوده هاي انقلابي سراسرجهان راجلب خواهد كرد. اين يك قانون تخطي ناپذيراست. مقاومت انقلابي درنپال به اضافه حمايت بين المللي ميتواندمانع ازآن شودكه امپرياليستهاومرتجعين عليه انقلاب نپال متحدشوندودست بيكي كنند. هيچ وقت اتكاكردن به امپرياليستها ومرتجعين امكان پذير نخواهد بوداماباتشديدمبارزه انقلابي وساختن يك جنبش اصيل در حمايت ازجنگ خلق درنپال ميتوان در ميان امپرياليستهاومرتجعين شكاف انداخت كه به نوبه خوددرهاي جديدي رابروي گسترش مبارزه خلق بازميكند.

   سياست صحيح آن استكه توجهمان را بروي مقابله باجنگ آمريكادرعراق متمركزكنيم اماازهرفرصتي براي پيشبرد تبليغ وترويج برسرانقلاب نپال استفاده كنيم واين وظيفه رادركار عمومي مان ببافيم.

رفقا: ما اين نامه را با شعري از مائو به اتمام ميرسانيم:

**از آسمان نهم مي توان ربود ماه را**

**وصيد كنيم لاك پشتان را**

**از قعر پنج دريا.**

**باشد كه باز گرديم،ا**

**آوازفتح خوانيم ،‌با خنده و ترانه؛**

**دشوار نيست هرگز، پيچيده كار دنيا**

**گرجرات كني صعود قله ها را.**

**كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي**

**آوريل 200**

**ترکيه وکردستان درديگ جوشان جنگ عراق**

**نوشته ب. بحرومي و ماليک**

    طي جنگ عراق حاکمان ترکيه با تمام زورشان سعي کردندهرگونه خوش خدمتي که از دستشان برميامددرحق اربابان امپرياليست واشنگتن نشين شان انجام دهند؛بااين وصف هيچ کشوري تا اين حدآمريکارانااميدنکردزيراآمريکااز ترکيه انتظارخدمات بيشتري براي جنگ درعراق داشت. پنتاگون براستفاده کردن ازنيروي نظامي بزرگ ترکيه و موقعيت جغرافيائي آن که نزديک به عراق است حسابهاي زيادي کرده بود. با اين حال عليرغم تلاشهاي مصرانه حاکمان ترکيه در اجابت انتظارات آمريکا، امپرياليستها و مرتجعين بدرون گردابي از تضادها فرو رفتند. تضادهائي که با نخوت ناديده ميگرفتند، مسائل مهمي چون مخالفت مصممانه ميليونها نفر در ترکيه، همچنين در خود عراق، وتضادهاي گزنده اي که بواسطه مسئله کردستان مطرح شد.

**حاکمان ترکيه ميخواستند در جنگ شرکت کنند...**

   7 اکتبر 2003، مجلس ترکيه، هوادار مشتاق اشغالگري عراق تحت رهبري آمريکا / انگليس به دولت اجازه داد به عراق نيرو اعزام بنمايد. روشن بود از مدتها قبل  در مورد خواست اربابان آمريکائي خود به توافق رسيده بودند. مدتها قبل از تصميم مجلس ترکيه، معاون وزير دفاع آمريکا پل ولفوويتز در سفري به آنکارا رضايتمندانه اعلام کرد که رضايت ترکيه "قطعي" است. تصميم مجلس صرفأدودوزه بازي وستر عورت بود.قدرت واقعي دردولت ترکيه ارتش ترکيه است.ارتش ازبالاتاپائين نوکرامپرياليستهاي آمريکائي است،لذا بي پرواخواهان رفتن به عراق بعنوان محافظي براي اشغالگران آمريکائي/ انگليسي عراق بود.بقول ترک هااز نظر امپرياليستهاخون"يوهانس" (يعني سرباز آمريکائي) ازخون سربازترک ارزش بيشتري دارد،لذاوانمودميکردندبسيج 10000سربازترک خدمتي ناچيزدرحق امپرياليستها ميباشد. اعتبار 8.5 ميليارد دلاري آمريکابه دولت ترکيه قرار بود پرداخت خون بهاباشد.بنابراين اولين دليل تائيدمجلس اين بود که سربازان ترکيه را به نفع اشغالگران عراق درخطوط جبهه بگذارد.هدف دوم حاکمان ترک جلو گيري ازامکان تشکيل هرگونه دولتي کردي بود.حاکمان ترکيه مدتهاست خوابهاي بددرموردتجربه  تلخ افول قدرت واعتبارامپراطوري عثماني مي بينند،روزگاريکه استانبول(قديمها به اسم قسطنطيه بود) برخلقهاي بسيار متفاوتي ازمناطق دورافتاده منجمله ارمني ها، کردهاوبخشهاي بزرگي ازدنياي عرب حکومت ميکرد.اين امپراطوري راذره به ذره ازآنهاگرفتند،وحاکمان ترکيه امروزازاين امکان دروحشت هستندکه استقراريك  نهادبادوام سياسي کردي در عراق شمالي ميتواندبشکل غيرقابل کنترلي بعنوان جاذبه اي عمل کرده و باعث جدائي ميليونهاکرددرون مرزهاي خودترکيه شود.درعينحال بخاطر امکان قراردادن سربازان شان در کردستان عراق با ميدان هاي عمده نفتي اش، آب از لب و لوچه شان راه افتاده است.

**و آمريکا به آنها نياز دارد...**

    9آورريل 2003نيروهاي آمريکاو انگليس عراق رااشغال کردند،ولي از بخت بدآمريکاوانگليس مردم عراق بر خلاف پيش گوئي متجاوزين بادسته گل به استقبال آنهانرفتند.اوضاع اکنون بدورازصلح، دمکراسي وثباتي است که پيشگوئي کردند. اينهاخيالات پوچي بودکه فقط براي خاک پاشيدن درچشم مردم طراحي شده بود.براي مائوئيست هاروشن بودمعناي صلح پرشکوه آمريکا براي مردم چه خواهدبود،حتي توده هاي کم تجربه ازتجربه بالکان و افغانستان  ميدانستندچه چيزي درپيش است.

   مسئله عراق بااستراتژي امپرياليست هاي آمريکائي براي تجديد ساختار سراسرمنطقه خاورميانه گره خورده است.هررژيمي که پاسخگوي نيازهاي امپرياليستهاي آمريکائي نباشد آماج آمريکاست.آمريکا حتي خواهان تجديد ساختارمتحدين نزديکي چون عربستان سعودي، کويت وهمچنين ديگران است. بعلاوه،آمريکاميخواهدرژيمهاي مرتجع کمترفرمانبري چون سوريه وايران را مجبوربه تبعيت ازبرنامه هاي کلي خود بنمايد. سربازان ترکي که آنها ميخواستند به عراق بفرستند صرفأبعنوان جنگ جوياني در خدمت آمريکا ـ انگليس در عراق نبوده بلکه همچنين بعنوان جنگجوياني بودند که در منطقه وسيعتري به آنها خدمت نمايند.

   وحدت بين رژيم ترکيه وآمريکابر مبناي منافع متقابل برروي اهداف استراتژيک مشترک نميباشد؛ برعکس، ترکيه قويأ ملازم رکاب اهداف آمريکا ميباشد.ارتش ترکيه بعدازجنگ دوم جهاني براي خدمت به امپرياليستهاي آمريکائي دررقابت شان با بلوک رقيب يعني شوروي امپرياليست ساخته شد. آن راتا رده پنجمين ارتش بزرگ دنيا ساختندوبا تجهيزات مدرن نظامي بوسيله امپرياليستهاي آمريکائي مجهز نمودند. حال بعنوان ژاندارم منطقه اي، ارتشي بانرخ اجاره اي ارزان براي آمريکا، براي خدمت به اهداف آمريکادر بالکان وخاورميانه دوباره سازي شده است.

   بسيارروشن است که اشغال عراق آسان نخواهد بود،واشغالگران سريعاً بسختي با اين واقعيت روبروخواهند شد. حتي سر فرماندهي پنتاگون قبول کرده است که مقاومت ملي عراق برپايه تشکيلاتي قويتري نسبت به گذشته قرار دارد.درابتدا،  واقعيت متشکل ترنبودنش منعکس کننده خصلت ارتجاعي رژيم صدام بود. چنين انديشه اي که چنان رژيمي درواقع قادر خواهدبودمقاومت ملي راستيني راعليه امپرياليستها بسيج بنمايد، برخلاف ماهيت پديده است.با اين حال، چنانکه درمورد شهرک ام القصرـ جائيکه درآن اولين نبردزميني  طي جنگ روي دادـ ديده شد، پتانسيل بسيج مردم براي جنگ عليه متجاوزين وجود داشت.هرکسي جنگ تحت رهبري صدام رابااستالينگرادوياويتنام مقايسه بنمايد، گرفتارتوهمات ميباشد.اين خودآمريکا بودکه رژيم صدام رابرسرکار گذاشت، وايضأ آمريکابودکه رژيم صدام را براي جنگ هشت ساله عليه رژيم ايران در دهه 1980 سيخونک زد.

   ازآغازاشغال،وضعيت امپرياليستهادر عراق آسان وراحت نبود،ولي مداومأ بدترشد، وحالاآنهابه مزدوران جديدي  نيازدارندکه برايشان بجنگند. يکي از انگيزه هاي اصلي آنهابراي کشيدن ارتش ترکيه بدرون جنگ،اين بودکه ترکيه نماد حضورکشوري مسلمان باشد. يا، آنطور که نيويورک تايمز نوشت، اينکار"چهره  اشغال راازيک پروژه صرفأغربي به پروژه چند نژادي وچند مليتي،تغييردهد". بعبارت ديگر،حضور ترکيه ماهيت کريه استعماري اشغال را بالعاب نازک حرمت "اسلامي ـ دوستانه" پوشانيده ونشان مي دهد که اين  جنگ جنگي عليه اسلام نيست.اين برخورد متکي برتعفن وتكبر بود که بزودي ضربه اش به خودشان برگشت خورد.

**ترکيه و خاورميانه**

   براي امپرياليستها، خاورميانه مدتهاست منطقه اي با جذابيت بسيار است، منجمله بخاطر ارزش نفت. طي جنگ جهاني اول،امپرياليستهاي بريتانيائي نيروي بسيار بزرگي را در آنجامستقر کردند. بااستفاده ازاستراتژي قديمي تفرقه بياندازوحکومت کن، طبقات حاکمه بومي رابعنوان عامل دست خوددرمنطقه پرورش دادند. توازن قواي جهاني باجنگ جهاني دوم شديداًبهم خورد،وآمريکابعنوان امپرياليست سر کرده جهان پيشي گرفت.اسرائيل، ارتش ترکيه وشاه ايران تبديل به قويترين عاملين آمريکا در منطقه شدند. سوسيال ـ امپرياليستهاي شوروي نيز از طريق رژيمهاي سوريه وعراق صاحب نفوذ و قدرتي شدند، در حاليکه آلمانها نقش اقتصادي ضعيفتري داشتند.

   متعاقب سقوط بلوک ورشو که تحت رهبري شوروي قرارداشت،خلائي در منطقه بوجودآمدکه آمريکامصمم به پر کردن آن شد. اين چيزي بود که آنها در جنگ خليج قصدانجامش راداشتند، و چيزي است که حتي باتاکيد بيشترهم اکنون بدان مشغولند.تسخيرعراق مسئله اي کليدي براي حرکت آمريکا بسوي هژموني جهاني شد.

   بسيارروشن است که نقشه هاي آنها براي اشغال عراق وديگربخشهاي خاورميانه نهايتأدراين منافع ريشه دارند، وبقصداولأ کنترل استراتژيک نفت ومنابع انرژي است، زيراامپرياليستهاي آمريکائي مصرف کنندگان اصلي منابع نفت وانرژي دردنياي امروزهستند. زنگ خطربحران اقتصادي شان آنها رابسمت اتخاذموضعي تجاوز کارانه ترميراند. بنابراين بدست آوردن کنترل بزرگتري براين منابع انرژي برايشان ارجحيت درجه اولي دارد. همچنين ميخواهند جلوي نفوذ بيشتريورودرمنطقه رابگيرند،وميخواهندمانع  امکان توسعه مناسبات محکمتري بين روسيه، فرانسه و نيروهاي بومي در منطقه بشوند. ثالثأ، ميخواهند بقاءاسرائيل راتضمين بنکايد .

    بخاطر اين مقاصد بدنبال هژموني بر کل خاورميانه ميباشند. و هژموني بر خاورميانه سنگ بنائي است براي تسلط استراتژيک آمريکا بر کل جهان. چنانچه در رابطه با نوريگا در پاناما ديده شد، تداوم کنترل بر رژيمهاي کمپرادوري مرتجعي چون رژيمهاي عراق، ايران و غيره سخت ميباشدـ آنهابه نوکران جديدي نياز دارند که بتوانند بخاط منافع آنها در منطقه بجنگند. لذا، آمريکا حکومت قبلي ترکيه که بخوبي قادر به خدمت بمنافع آمريکا نبود راعوض نمود، وحکومت اسلامي جديد را پذيرفته و آنرا به کابينه جنگ در خدمت  به آمريکا تبديل نمود. آمريکا همچنين سعي ميکند از نفوذ اسلامي حکومت جديد براي تقويت نفوذ خود در سراسر منطقه استفاده بنمايد. لذا طيب اردوان نخست وزير ترکيه و کابينه اش به سطح حکومتي رسانده شدند تا اين نياز امپرياليسم را برطرف کنند.

   امپرياليستهاي اروپائي از اينکه ميبينند ترکيه عملاً پنجاه و يکمين ايالت آمريکا شده است، بسيار ناراحتند. آنها براي منافعشان در منطقه محاسبات خود را دارند و اينکه چگونه ترکيه ميتواند به آنها خدمت کند. کشورهاي اروپائي که محل سکونت صدهاهزارمهاجر کرد هستند، سعي ميکنند از مشکلات دولت ترکيه باشورش کردها بدون هيچ توجهي به توده هاي کرد، بلکه براي مهارنفوذ فزاينده آمريکا، استفاده بنمايند. اين فاکتوري تعيين کننده دربحث جاري ادغام ترکيه در اتحاديه اروپا است. ولي ترکيه، که ازسرتاپابه آمريکا تعلق دارد،آنقدرهابراي اتحاديه اروپا(ئي يو) قابل اتکا نيست.اتحاديه اروپاهم اکنون دررابطه با نقش بريتانيا، لهستان وديگران درعراق، مسئله دارد. آنهانمي خواهند با آوردن ترکيه به درون اتحاديه اروپا به اين آتش بدمند. نمي خواهند ترکيه اسب ترواي آمريکا باشد. گرچه آنهابا مذهب و فرهنگ اسلامي ترکيه نيزمسئله دارند ولي اينها دليلي درجه دوم هستند. امپرياليستهاي اروپائي بخاطر منافع خودشان مايلند مذهب اسلام، ناسيوناليسم کرد، يا هرچيزي را تحمل کنند ـ آنچه که برايشان مهم است منافع پيش پايشان ميباشد. گرچه درخواست هاي اروپا از دولت ترکيه برخي اوقات باعث به نوسان درآمدن حاکمين کشوريا تلاش آنها به بازي باهردو طرف ميشود، وبعضي مواقع آنهاراگرفتار اغتشاش مينمايد، با اين حال بطورکلي آنهااشکارادرکمپ آمريکا قراردارند. بنابراين، دراوضاع موجود، ترکيه سعي ميکند دروازه هاي اروپا را از طريق نفوذ آمريکا باز کند، ولي ميداند تنها بر اين نمي تواند تکيه بنمايد.

**حزب اسلامي در ترکيه**

    حزب عدالت وتوسعه اسلامي، که  اکنون حزب حاکم درترکيه است در واکنش به کودتاي نظامي 1980 رشد کرد. از آنموقع تا کنون براي آنکه نيروئي"مسئول" در صحنه سياست ترکيه باشد، تيمار شده است. اين حزب بخودميبالد که از نظر مذهب ويرا بايدبعنوان همتاي ترکي حزب دمکرات مسيحي آلمان بحساب آورد. آمريکا وحاکمين ترکيه هردودوست دارند اين کشوررابعنوان مدلي براي کشورهاي اسلامي، که درآن حزب اسلامي "ميانه رو ئي"  حاکم است که ازسيستم سرمايه داري تحت سلطه آمريکاوفرم دمکراتيک پارلماني دفاع مينمايد، معرفي بنمايند. در حاليکه اروپا، بويژه آلمان، سرمايه گذار اصلي در ترکيه است، آمريکا کنترل محکمي برارتش ترکيه دارد. تمام ژنرال هائي که در مجمع امنيت ملي ترکيه، قدرتمندترين سازمان کشور، نشسته اند، شخصاًدرکارزارهاي کليدي ناتو، کارزار هائي چون بوسني و کوسووو، يا حتي جنگ آمريکا در افغانستان، درگير هستند. ارتش ترکيه نقش تاريخي مهمي طي چند دهه در ناتوايفا کرده است.آمريکاهمچنين چند پايگاه بزرگ نظامي منجمله پايگاه عظيم هوائي دراينجرليک رادارد. در پايان جنگ جهاني اول، ترکيه نيمه مستعمره آلمان بود؛ طي دوره بين دو جنگ، بريتانيا و فرانسه نفوذ بيشتري بدست آوردند، ولي باپيروزي آمريکادرجنگ جهاني دوم، بويژه با آغاز جنگ سرد وي پيوسته بعنوان نيروي غالب کنترل را در دست داشت. از آنموقع تا کنون ترکيه تحت سلطه کامل آمريکا قرار دارد.آلمان گسترده ترين مناسبات اقتصادي، بويژه درقسمت ساخت را با ترکيه دارد، درحاليکه بريتانيا قرارداد هاي کليدي درتوزيع گازوارتباطات تلفني وحوزه مالي رادارد.ترکيه همچنين مقدار زيادي پيوندهايش رابااسرائيل تقويت نموده است. ترکيه،اسرائيل وآمريکا سه توافقنامه عمده همکاري متقابل طي سالهاي اخير امضاء نموده اند.

    دراين مدل که آمريکابراي منطقه تهيه کرده است،درهرموضوع عمده حرف آخرراژنرالهاي ترکيه ميزنند.اينها اززمان جنگ جهاني دوم تابحال سه بارعليه حکومت هاي غير نظامي ترکيه کودتا کرده اندوحتي پيش کسوت هاي حزب اسلامي راهمين چندسال پيش از قدرت بيرون انداختند. تحقيق تازه اي از عفوبين الملل گزارش ميدهدکه کماکان بيشترازيک هزارزنداني سياسي درسلول هاي انفرادي"نوع اف" زنداني هستند (نگاه کنيدبه جهاني براي فتح 27/2001 درموردزندان هاي ترکيه)، و اينکه، "شکنجه به شکلي گسترده ادامه دارد و مرتکبين راندرتاًمحاکمه عادلانه مينمايند "ـ اين بويژه درموردکردستان جنوب شرقي صادق است.ترکيه تصويري کامل ازآنچه منظوربوش و آمريکاازمدل دمکراسي به شيوه آمريکائي در خاور ميانه است، بدست ميدهد.

**قدرت آمريکابامانع برخوردميکند**

سر دستگان دزدان آمريکا مدتي بر تلاش در کسب توافق براي فرستادن سربازان ترکيه به عراق اصرارنمودند.چندين هفته بوش و يارانش بحث ميکردند که هزينه هابامنافع بالقوه جبران شده است. دولت ترکيه در7 اکتبر2003عليرغم مشکلات آشکارعجولانه راه خودرادنبال کردوازمجلس يک اجازه رسمي براي اعزام سربازان ترکيه گرفت.همه اين وقايع نشانگردرجه بالاي وابستگي دولت ترکيه به امپرياليسم آمريکارانشان ميدهد. همچنين نشان دادکه حاکمان ترکيه حاضرند ريسک کنندونفوذخودرادر منطقه ازطريق نشان دادن زوربازو گسترش دهند.

   نهايتاً، بهر صورت، مجبور شدند تصميم شان را پس بگيرند. بنظر ميايد پر کاهي که کمرشترراشکست اين بودکه امپرياليستها حتانوکران خودرادرعراق نتوانستند قانع کنند که آوردن ارتش ترکيه مفيدخواهدبود.رهبران بورژواـ فئودال جنبش ملي کرددرشمال عراق مخالف بودندوآمريکانمي خواست در شرايطي که مقاومت توده هاي اوج گرفته است حمايت يکي ازمتحدين قابل اتکاء ترخود درعراق رابمخاطره اندازد. آوردن ترکيه همچنين باعث دورکردن  شيعيان نيزميشد،نه فقط بخاطرآنکه مسلمانان ترکيه عمدتاً سني هستند،بلکه اساسي تربدان دليل که تمام تاريخ اعتراض ناسيوناليستي ازطرف تمام مردم عرب عليه سلطهء ترکيه،به ايام امپراطوري عثماني برميگردد.نفس پيدايش ناسيوناليسم عرب باافزايش اعتراض عليه چهار قرن اشغالگري عثماني گره خورده است.ازنظرتوده عرب،تقريباًهرارتشي بغيرازارتش ترکيه کمتراهانت آميزوتحريک کننده است. فرستادهء ويژه بريتانيابه عراق،سرژرمي گرين استوک، با تأسف براي بي بي سي تصديق کرد،ايده فرستادن سربازان ترکيه براي اشغال شمال عراق همانقدر دربغداد محبوبيت داردکه ايده فرستادن سربازان بريتانيا براي تسخير بلفاست در دابلين ميتواندمحبوبيت داشته باشد.آلمان وفرانسه نيزاگرچه آشکارا عليه استقرار ارتش ترکيه درعراق اعتراض نداشتند، ولي بي ميل بودند. دست آخر،مردم در خودترکيه وسيعاًباجنگ علي الخصوص بانقشه اعزام نيروبه عراق مخالفت کردند.عليه شرکت ترکيه درجنگ در تمام مراکزعمدهءشهري،منجمله استانبول ،آنکارا،ازميروآدانا ميتينگ،اعتراض و تظاهرات برگزار شد.

   در ترکيه ضرب المثلي است که مي گويد،"چوب دوسر گهي".آخرالامر، با وجوديکه دولت تلاش بزرگي براي دريافت پاسخ مثبت ازمجلس انجام داد،تمام اين فاکتورها، همچنين مخالفت توده ها، تضادهاي درون طبقه حاکم که وحدت حکومت راتکه پاره نمود،اين واقعيت که آمريکاتقاضاهاي طبقات حاکمه ترکيه دررابطه باکردستان را (اينکه آمريکااجازه استقراردولت کرد را ندهد)، برآوردنکرد، واين واقعيت که سازمان ملل نتوانست مهرتائيد خود را بر جنگ آمريکا/بريتانيا بزند ـ تمام اين مسائل نهايتاً تلاش هاي آمريکابراي در اختيارگرفتن سربازان ترکيه بعنوان نيروئي اشغالگر را عقيم گذارد.

   ولي توهم نداشته باشيد. حاکمان ترکيه راه هاي گوناگوني براي خدمت به آمريکاپيداکردند.ترکيه درخدمت به حمله آمريکاـ بريتانياکارکرد.درفوريه 2003، ترکيه بنادر،مسيرهاي کشتيراني وحريم هوائي خودرا براي ارتش آمريکا باز نمود.بمب افکنهاي آمريکائي که شهر هاي عراق رابمباران کردندازپايگاه هاي درون ترکيه بلندشدند، وحداقل بخشي ازسربازان آمريکااز طريق خاک ترکيه عبورکردند.عليرغم شکستشان درمجلس، درواقعيت آنها نقشي تعيين کننده درکمک به آمريکاايفا کردند.

**مسئله کردستان بر زمينه جنگ**

     دردنياي امروز،تنهاصدای امپرياليست هاومرتجعين نيست که شنيده ميشود.مردم نيزمقاومت کرده  وبه مقاومت ادامه ميدهند.نيروهاي اشغال گرآمريکابدرون مرداب کشيده ميشوند. آنهائي که ميگويندفقط نيروهاي صدام مقاومت ميکنند اشتباه ميکنند،ونقش غير قابل انکارناسيوناليسم عراق رااز نظر دورنگاه ميدارند.درزمان حاضر، نزديکترين متحدين آمريکاقشرفئودال در ميان کردهااست،بويژه  نيروهاي مسعود بارزاني وجلال طالباني.مائوئيستها کراراً خاطرنشان کرده اندکه اين انعکاسي ازموضع طبقاتي آنهاست. پراگماتيسم باصطلاح واقعگرايانه فئودالهاي طبقه حاکم کردازنظرعيني آنهارابه خدمت گزاران منافع آمريکاتبديل نموده است. نيروهاي مائوئيست مدتهاست اين نکته راگفته اندکه رهبري نيروهاي کرد درشمال عراق،يعني نيروهاي بارزاني وطالباني،باين توهم دامن زده اندکه ازامپرياليستهاي آمريکائي ميتوان بنحوي براي گسترش منافع ملي مردم کرد، استفاده کرد.دراين اوضاع، به اين جنگ متمسک ميشوندتابگويندکه آن يک گشايش تاريخي است،که کردهابايد"واقعگرا" باشندوجزازکارکردن تانهايت توان باامپرياليستهاي آمريکاهيچ انتخابي ندارند. متاسفانه اين خط تاثيراتي در ميان توده هاي کردداشته است.

   ولي قبل ازآنکه درموردکردستان عراق طي جنگ به عمق بيشتري برويم، بررسي تکاملات جديددر جنبش کردهاي ترکيه،که آن نيزدرجهت سازش بيشترباامپرياليسم حرکت ميکند،لازم است. [براي مطالعه تاريخي وسياسي بيشتر در موردمسئله کردبه جهاني براي فتح 5/1985و 16/1991مراجعه کنيد.]

    در ترکيه، کادک، قبلاً معروف به پ کا کا (حزب کارگران کردستان)، سعي داشت استدلال کند آمريکا براي منطقه دمکراسي ميآورد.(1)حالااستدلال ميکنندسرمايه داري جنبه اي دمکراتيک دارد، ومدل قديمي استعماربه گذشته واگذار شده  وحملات امپرياليستي که امروزه روي ميدهنداستعمارمدل جديد دمکراتيکي راارائه ميدهند.لذا کادک حتي بانمايندگان آمريکا ملاقات کرده است. بويژه استدلالات جديدعبدالله اوجلان،رهبر تاريخي پ کا کا را در نظربگيريد.اوجلان، که عليرغم زنداني بودنش هنوز نفوذ فوق العاده اي برجنبش کرد درترکيه دارد،استدلال زير راازطرف کادک ارائه داده است:« ما قصد نداريم دولت ترکيه راخرد نموده و يا دولت جديدي ايجاد بنمائيم. آنچه که ما ميخواهيم عبارت است ازتغييردولت ترکيه به دولتي دمکراتيک؛به دولتي که درآن جائي براي سازش و رفرم وجود دارد.هدف مازبان و حقوق فرهنگي استکه ميتواند درون دولتي دمکراتيک درترکيه حاصل شود.سخن ازحق تعيين سرنوشت ملت کردمفهومي ازمدافتاده است.مردم کردي که درکشورهاي مختلف منطقه زندگي ميکنندبايستي حقوق دمکراتيک خودرادرچارچوب هر کدام ازکشورهاي مختلف مطرح بنمايند. ايدئولوژي رسمي دولت ترکيه کماليسم است ـ اين يک ايدئولوژي مدرن است.» اوجلان استدلالات بيشتري نيز ميآورد و مي گويد، امپرياليستهاي بريتانيائي بعداز جنگ جهاني اول کردها را به خيزش عليه دولت ترکيه تحريک کردند، لذا کماليستها چاره اي جز خرد کردن اين جنبش نداشتند.اگر تحريکات امپرياليستي وجود نداشت، کماليسم ميتوانست به دمکراسي تکامل پيداکند.فرم سرکوب گرانه اي که کماليسم درآن زمان بخود گرفت ميتوانددرشرايط امروزبه فرمي دمکراتيک تغييرپيداکند.اوجلان استدلال ميکند،«درنتيجه اتخاذ خطي که براي خردکردن دولت ضروري است، آنگونه که ما  درگذشته به آن عادت داشتيم بايد جاي خود رابه خط جديدي بدهد، خطي که قلب آن براي تغييردولت ترکيه به جمهوري دمکراتيکي برمبناي رفرم وسازش باشد. اگردولت ترکيه حاضربه تغيير دراين جهت باشد،ماحاضرهستيم نيروهاي چريک خودراکه درعراق مستقرهستند برگردانيده ودرزندگي سياسي ترکيه ادغام بنمائيم.مابنابراين بدنبال عفوعمومي براي انجام اين کارهستيم. حتي پيام يك الهام بخش خوب از جانب دولت ترکيه براي قرار دادن ما بر جاده اي بسمت جمهوري دمکراتيک، کفايت ميکند. متأسفانه، دولت ترکيه از انجام اين کار خودداري ميکند، لذا ما چاره اي جز نگهداري نيروهاي مسلح خود نداريم.» بحث اوجلان اين گونه نتيجه گيري ميکند.

    واقعيت اوضاع بسيار متفاوت است. آمريکا از ترکيه خواسته است دروازه ها را بروي کادک براي ادغام شدن در زندگي سياسي ترکيه، باز بنمايد. ولي دولت ترکيه از آمريکا خواسته است با چريک هاي کادک به اين بهانه که تروريست هستند،مبارزه بنمايد.اگرچه آمريکابراي آنکه متحدين ترک خودرا نرنجاند، گفته است پ کا کا سازماني تروريستي است،همچنين سعي کرده است باعث رنجانيدن پ کا کا نشود. سعي کرده وسط دوصندلي بنشيند. از يکطرف، آمريکا با ترکيه بقصد حذف پ کا کا گفتگو ميکند، در حاليکه از طرف ديگرآمريکا سخت بودن نقشه حذف پ کا کا را درک کرده و بنابراين ميخواهد مشکل را اينگونه حل کند که با گشودن دروازه براي پ کا کا،دوباره وي در زندگي سياسي ترکيه ادغام بشود.اين تاکيد اصلي آنهاست.زيرابهترين متحديني که آمريکادرعراق داردرهبري بورژوا فئودال درکردستان است،آمريکا نمي خواهدبا پ کا کا درگيري مسلحانه داشته باشد و با نفرت مردم کردمواجه بشود. درپاسخ به خواستهاي آمريکا، دولت ترکيه قانوني گذرانيده آنراقانون "مراجعت به وطن" ناميد، که از چريکها ميخواست بيانيه اي رادرنفي مبارزات مسلحانه گذشته خودعليه رژيم امضاء بنمايند.پ کا کاگفت اين قانون نا محترمانه ايست،منجمله بدليل آنکه ازچريک هاميخواهدباارتش درشناسائي چريکهاي باقيمانده همکاري کنند. پ کا کا گفت نمي تواند اين قانون را قبول کند، و درعوض خواهان عفوعمومي وحقوق دمکراتيک و فرهنگي براي مردم کرد شد.

      لذااين خط سياسي بودکه توسط پ کاکادرترکيه هنگاميکه جنگ شروع شدپيش برده شد.خطي مشابهي درسازش بانظم امپرياليستي هم اکنون درکردستان عراق بسيار فراتر از اين رفته است.

    درمارس 2003 (فروردين 1382) هنگاميكه نيروهای امريکائی وبريتانيائي واردعراق شدند تاآنرابه رابه اشغال در آورند،مردم دنيادرنهايت بهت وگيجي وخشم مشاهده كردندكه پيشمرگه هاي كرد، سربازان آمريكائي راهمراهي ميكنند!اين پيشمرگه ها فرستاده هاي احزاب كردستان عراق (اتحاديه ميهني كردستان به رهبري جلال طالباني، وحزب دموكرات كردستان به رهبري مسعود بارزاني) بودند. رسانه هاي غرب تبليغات زيادي درمورد اينكه پيشمرگه هاي كرددرركاب نيروهاي اشغالگر آمريكائي هستند، براه انداختند. ازسال 1991اين دوحزب كردي،تحت قيموميت آمريكا،حكومتي درشمال عراق برپاكرده اند.پس ازجنگ اول خليج، آمريكايك منطقه«پروازممنوع» درشمال عراق اعلام كردكه به اين دو حزب كردي امكان ميداد خارج ازمحدوده اقتداردولت صدام حسين، حكومتهاي منطقه اي خودرااداره كنند. بخشي از درآمدنفت وكنترل راههاي تجاري مرزي با تركيه وايران، به اين دوحزب داده شد. درنتيجه، يك قشر نخبه چاق و چله دركردستان عراق شكل گرفت كه بر مردم كردستان كه اكثريت فقيروخسته از سركوب وآوارگي اند، حكومت ميكنند. يك ارتش پيشمرگه 40 هزارنفره كه كوماندوهايش راسازمان سياي آمريكا تعليم داده،شكل گرفت. سال گذشته هنگام تهاجم به عراق،هزاران سرباز پيشمرگه درعمليات نظامي مختلف تحت فرماندهي ارتش آمريكاوسازمان سياقرار گرفتند.

   براي توجيه اين همدستي، جلال طالباني اعلام كرد، كردها هيچ دوستي بهتر از واشنگتن ندارند!  بوش، رئيس جمهورآمريكا،مكرراعليه صدام حسين بخاطرجناياتي كه درحق كردهامرتكب شده است سخنراني كرد و مقامات برجسته حكومت آمريكامكرراوعده دادند كه آرزوي كردهارامبني برداشتن يك دولت خودمختاردرچارچوب يك عراق فدرال، متحقق خواهند كرد. اما معلوم شد كه همه اينها دروغ بود.

    دوحزب كردستان عراق فكر ميكردند كه پس ازسرنگوني رژيم صدام حسين، آمريكا به آنهااجازه ميدهدكه رژيم خودمختاركردي خودرا درشمال عراق تحكيم كنند.آنها اميدواربودند درعوض كمكي كه به امپرياليسم آمريكادرتجاوز و اشغال كرده اند،بعنوان پاداش در حكومت مركزي آينده عراق كه ساخت دست آمريكاست، صاحب نفوذ بالائي شوند.البته براي مدت كوتاهي اينطور بنظرميآمدكه تحت سلطه آمريكادرعراق، حكومت كردي صورت واقعيت بخود خواهدگرفت.اين ظواهر،احزاب ناسيوناليست كرددرايران وتركيه(پ كا كا) را بسوي اتخاذ سياست مشابه احزاب كردستان عراق سوق داد؛ اينها نيز شروع به جلب نظر و حمايت آمريكا كردندتاشايدبه آنهاهم سهمي از«قدرت كردي»برسد.اينهاطوري رفتارميكردندكه انگاربه ناگهان امپرياليسم  آمريكايك بازارمحلي براي توزيع «رهائي ملي» براه انداخته است.رهبران كومله(سازمان انقلابی زحمتكشان كردستان ايران) به اين هجوم پيوسته و شتابان راهي واشنگتن شدند تا با مقامات وزارت دفاع آمريكا (پنتاگون) ملاقات كنند. رهبران كومله علنا شروع اين «مناسبات جديد» رااعلام كرده و بدون اينكه ازخجالت سرشان راپائين بيندازند استدلال كردند كه در اين مقطع ازتاريخ منافع آمريكا ايجاب ميكندكه درچارچوب نوعي فدراليسم بسته هاي خودمختاري بين كردها پخش كند. جلال طالباني هم نقش «افتخار آميز» واسطه گري ميان احزاب كردستان ايران و تركيه با آمريكا را بعهده گرفت تا راه را براي تسليم اين احزاب به امپرياليسم آمريكا هموار كند.

    اماامپرياليستهاي آمريكائي دراولين فرصت آب سردي براين توهمات بزرگ ريختند. پل برمر، فرماندار آمريكائي بغداد، در 2 ژانويه 2004 رهبران كرد رافراخوندوبه آنهاگفت كه دولت خود مختاركردي كه درشمال عراق برقرار است،مانعي درمقابل طرحهاي آمريكا درعراق ميباشدوبايدبه آن پايان دهند. درواشنگتن مخالفت شديدي باهرشكل ازدولت خودمختاركردي وجوددارد. براي آمريكا، پيروزي در عراق به معناي آن است كه بتوانديك عراق باثبات درزير چكمه هاي آمريكائي ايجاد كندوحقوق ملي كردها بدلايلي چند مانع شكلگيري چنين نظمي است.اولا، حاكمان استعماري آمريكادرعراق نيازمندمهاركردن توده هاي عرب شيعه و سني هستند. براي آمريكا اين به معناي آنست كه بايدباطبقات ارتجاعي فئودال كمپرادوروسران مذهبي شيعه و سني عقد اتحاد ببندد، بخشي ازروشنفكران و تكنوكراتهاي عرب شيعه وسني رجذب كندودرميان طبقه مياني اينهابخشاپايه بگيرد. امااگربه كردهابيش ازاندازه قدرت سياسي واقتصادي بدهد، نمي تواند طبقات مرتجع شيعه وسني رابا خود متحد كند.خيلي ساده آنقدرچيزي درانبان ندارد كه بتواند همه راراضي نگاه دارد. علاوه براينها، قدرتمند كردن كردها به معناي دست زدن به تركيب سلسله مراتب قدرت كه از دير زمان (از زمان جنگ جهاني اول و دوم) در اينجا مستقر كرده اند، ميباشد واين دستكاري ها خطر ايجاد بي ثباتي را در خود دارد و آمريكا نمي خواهد چنين ريسكي كند.

   يكي ازدلايل ديگر آمريكا در نظر گرفتن منافع دولتهاي ايران و تركيه است. بر كسي پوشيده نيست كه دولتها و طبقات ارتجاعي فارس و ترك در اين دو كشور در رابطه با خدمت به امپرياليستها خيلي سازمان يافته تروبا تجربه تر و حرفه اي تر از احزاب كردي هستند! تركيه، كه متحد نزديك آمريكا در سازمان نظامي ناتو است، بشدت با ظهور يك دولت كردي مخالف است زيرا مي ترسد كه ايجاد يك دولت كردي در شمال عراق باعث بهم ريختن كردستان تركيه شود. دولت تركيه و آمريكاخيلي مشخص باهرگونه تلاش احزاب كردي مبني بر كنترل ميدان هاي نفتي شمال عراق دركركوك وموصل مخالفند. زيرامعتقدند كنترل نفت به كردها قدرت زيادي مي دهد.

   برخلاف تمام تبليغ هاي خوش آب و رنگ توسط رهبران كردستان عراق، آمريكابهيچوجه بدنبال آن نيست كه از كردهاحفاظت كنديااينكه خودمختاري خيرات كند.آمريكاهرگزاين نقشه و سياست رانداشت كه به توده هاي خلق كرد ذره اي قدرت بدهد. زيرا منافع خلقهاي خاورميانه، منجمله منافع خلق كرد، با نقشه هاي آمريكا مبني بر سلطه يافتن بر تمام اين منطقه استراتژيك، در تضاد و تقابل قرار دارد. اما براي مدتي چنين بنظر آمد كه شايد طبقات فئودال و كمپرادور كردستان عراق را صاحب قدرت دولتي كند. اما اكنون معلوم شده كه حتا اين نيزمتحقق نخواهد شد. آمريكا برمتحدين كردخود فشارگذاشته كه از هر گونه تلاش براي دست يافتن به خودمختاري واقعي وكنترل چاه هاي نفت خودداري كنند وازآنهاخواسته كه نيروهاي پيشمرگه خودرادرارتش جديد عراق كه زيركنترل آمريكاست،ادغام كنند. ويليام سفاير، يكي ازنزديكان دولت بوش ونويسنده نيويورك تايمز، نوشت: « پل برمر، باصراحت به رهبران كرد گفت كه سياست خودمختاري كردستان، سياست قبلي آمريكا بود. بهتر است آنرا فراموش كنيد وسوار ارابه طرح جديد آمريكا شويد.» (14 ژانويه)

   اين يك واقعيت تاريخي استكه قدرت هاي امپرياليستي جنايات وحشتناكي عليه ملت كردمرتكب شده اند.چهار دولتي كه به كردهاستم ميكنندتوسط خود امپرياليست هاي بريتانيائي وسپس آمريكائي شكل گرفته و تقويت شدند. و اينهابودندكه هنگام شكل دادن به دولتهاي خاورميانه ملت كردراازشكلگيري دولت كردي محروم كردند.الگوي رفتار قدرت هاي امپرياليستي با كردها بيرحمانه بوده است.اينهاهمواره به فئودالهاوخوانين و سرمايه داران كرد وعده هاي دروغين خودمختاري ودولت كردي ميدهند و وقتي كه خرشان ازپل گذشت از پشت به آنها خنجر ميزنند. براي مثال، زماني كه آمريكا ميخواست دولت تركيه يا عراق راتضعيف كنديازيرفشاربگذارد، نيروهاي مسلح كرد را تشويق كرده است و نيروهاي محافظه كار ناسيوناليست درون ملت كردراكه مايلند به نفع آمريكا و عليه قدرتهاي مركزي بجنگند، تقويت كرده است. با اين وصف وقتي كه به اهدافش دست يافته، حتا همين نيروهاي محافظه كاررا ول كرده و كردها را با سرنوشتي كه گاه بسيار خونين بوده است مواجه كرده است.

   قرارداد تبهكارانه الجزايردرسال 1975 يك نمونه تاريخي است كه هنوز هم كه هنوز است قلب مردم كردستان را دردميآورد و مانند شعله اي در اذهانشان زنده است. در سال 1972، نيكسون رئيس جمهور وقت آمريكا، و هنري كسينجر كه مشاور امنيتي نيكسون بود و شاه ايران، مشتركا تصميم گرفتند كه با استفاده از كردهاي عراق رژيم عراق را كه وابسته به شوروي بود، تضعيف كنند. آمريكا و شاه حزب دموكرات كردستان راتشويق وياري كردندكه دست به جنگ مسلحانه با دولت عراق بزند.رهبراين حزب درآن زمان ملامصطفي بارزاني (پدرمسعود بارزاني) بود.شاه بدستور آمريكاازاين حركت مسلحانه حمايت كرد.درسال1975نيروي پيشمرگه به 45هزارنفر رسيد وكاملا قادربود رژيم عراق راازكردستان بيرون براند.اما براي آمريكا، اين زياده روي بود.شاه ايران، باحمايت آمريكا، وارد معامله اي با رژيم بغداد شد كه نتيجه اش عقد قرارداد الجزاير بود. شاه بلافاصله كردهاراول كرد. شاه وآمريكاهرگونه كمك به كردهاراقطع كرده وبه رژيم عراق علامت دادندكه دستش بازاست ودرانجام هرگونه عمليات سركوب پيشمرگه ونابودي كردستان عراق، آزاداست.دههاهزارتن به ايران فرار كردندامابزوربه عراق بازگردانده شده وكشتارشدند.شاه به ملامصطفي و اقوامش اجازه داد كه درايران بماند. وي درتبعيددرگذشت. توده هاي كردستان بطورصريح و قاطع تسليم شدن ملا مصطفي وخيانت به مقاومت كردستان را محكوم كردندوهنوزكه هنوزاست درسراسركردستان، بعنوان سمبل خيانت ملي ازآن نام برده مي شود.

   طبقات ارتجاعي كردستان(يعني فئودالهاوسران قبائل) هميشه به امپرياليست ها پيشنهاد داده اند كه در ازاي كسب قدرت دولتي حاضرند به امپرياليستها خدمت كنند. يعني حاضرند همان كاري را بكنند كه طبقات ارتجاعي ملت فارس وعرب وترك ميكنند. و امپرياليست هاهم همواره با دادن وعده هاي دروغين ازآنهابراي اهدافشان استفاده كرده اند.امااگرازنزديك به واقعيات نگاه كنيم مي فهميم كه اين واقعيت نداردكه امپرياليستها به ملل ديگرخاورميانه قدرت خودمختاري يا استقلال واقعي داده اند. بهيچوجه. تمام ملل خاورميانه در انقياد امپرياليسم هستند و از داشتن هر گونه استقلال سياسي و اقتصادي موثر، محرومند. بهمين دليل درسراسرخاورميانه، مقاومت ملي عليه امپرياليسم ومبارزه براي كسب استقلال واقعي بخشي لاينفك از انجام يك انقلاب دموكراتيك نوين است. امااين هم واقعيتي است كه طبقات فئودال وكمپرادور كردستان حتاازداشتن همان دولتهاي نيمه مستعمره كه طبقات ارتجاعي ملل فارس و ترك و عرب دارند، محرومند. اين موجب بوجود آمدن موقعيت خاصي شده وباعث شده كه اين طبقات درميان توده هاي كردستان داراي نفوذ باشند.درعين حال، اين موقعيت خاص تبديل به افساري شده استكه قدرتهاي امپرياليستي هرموقع ميخواهندونيازدارندآنراميكشندو ازطريق كشيدن افساراين طبقات ارتجاعي واحزاب سياسي آن، باآمال و آرزوهاي مردم كردستان بازي مي كنند. متفكرين و طرح ريزان امپرياليست براي اينكه قدرت تصويرسازي خودرا نيزبه نمايش بگذارنداسم اين سياست را گذاشته اند: «بازي با ورق كردستان.» باوجودچنين تاريخچه اي رهبران كردستان عراق به افسانه سرائي در موردخوبي هاي امپرياليسم آمريكاادامه ميدهند. بايد اين بازي جنايتكارانه را افشا كرد؛چشمان زحمتكشان كردستان و خلق ستمديده كردبايدبازشودتاماهيت طبقات فئودال كمپرادوركردستان واحزاب سياسي اين طبقات را ببينند و بفهمند كه اين احزاب هميشه مستعدند كه توسط امپرياليستها خريده شده و مورد استفاده قرار بگيرند. براي همين خلق ستمديده كرد بطور عاجل نيازمند حزبي است كه ديدگاه سازش ناپذير پرولتارياي انقلابي را نمايندگي كند ونه ديدگاه تسليم طلب و سازشكارانه طبقات فئودال- كمپرادور كردستان را.

   رهبران كردستان عراق خيانت خود را اينطور توجيه مي كنند كه «كردها براي رسيدن به اهدافشان بايد واقع بين باشند.» اما اين «واقع بيني» رهبران كرد بيشتر از آن كه به توده هاي كرد منفعتي برساند باعث رنج آنها شده است زيرا اينها آنقدر واقع بين نبوده اند كه بفهمند امپرياليستها و دولتهاي ارتجاعي كه بر ملت كرد و ديگر خلقهاي كشور ستمگري مي كنند، هرگز دوست خلق كرد نخواهند شد.

   ماهيت اتحاديه ميهني كردستان و حزب دموكرات كردستان عراق و اتحاد زشت اين احزاب با امپرياليسم آمريكا يك زنگ هشدار است كه به پرولتاريا و زحمتكشان كردستان ميگويداين نارهبران را يكبار براي هميشه طرد كنيد. تا زماني كه يك رهبري انقلابي پرولتري در كردستان شكل نگيرد تجربه تلخ اعتماد كردن به امپرياليستها و دولتهاي ارتجاعي و بعد خنجر از پشت خوردن از سوي آنها، تكرار خواهد شد.

   رهبران کردستان عراق سعي کرده اند خيانت خود را با اين خط که "کردها براي آنکه به اهداف شان برسند بايد واقعگرا باشند"، توجيه بنمايند. ولي اين "واقعگرائي" رهبران کرد بيش از اندازه باعث رنج تودهاي کرد شده است، دقيقاً بدليل آنکه آنهاباندازه کافي واقعگرا نبوده اندکه ببيننددول امپرياليست ومرتجعي که بر ملت کردوديگرخلق هاي اين کشورها ستمگري ميکنند، دوست مردم کرد نيستند و هرگز دوست نخواهند بود.

   خصلت اتحاديه ميهني کردستان (پي يو کي) وحزب دموکرات کردستان عراق (کي دي  پ) واتحاد کريه آنها با امپرياليستهاي آمريکائي يکبارديگر بعنوان بيدار باشي براي پرولتاريا و توده هاي زحمتکش کرداست تا اين نارهبران را يکباربراي هميشه بزير بکشند. ماداميکه رهبري پرولتري انقلابي در کردستان بوجود نيامده باشد، تجربه تلخ اعتماد کردن به دولتهاي امپرياليستي و مرتجع و دست آخرخنجر خوردن از آنها تکرار خواهد شد.

**پانويس**

1.  دولت ترکيه منظماً احزاب ناسيوناليست کرد را ممنوع کرده است، احزابي که براي ادامه فعاليت، علناً  دوباره خود را با همان ريتم تاسيس ميکنند، ريتمي که در مارپيچي پايان ناپذير تکرار ميشود. کادک آخرين تجسم حزب پيرو پ کا کا است، ولي اخيراً خود را منحل کرده و با "کنگره ـ گل" کنگره ملي کرد، جايگزين نموده است. تشکيل کنگره گل سياست جديد اوجالان و اطرافيانش است. با اين سياست مي خواهند خود را بيشتر منطبق بر سياستهاي غالب در ترکيه کنند. و بنظر مي آيد عليرغم فشارهاي ژنرالهاي ترکيه اين سياست مورد حمايت آمريکا مي باشد.

**مركزكمونيستي مائوئيستي هند:**

**سه دهه رهبري گردان بي چيزان**

   يكي از نيروهاي مهم مائوئيستي جهان، حزبي كه درخارج ازهند كمترشناخته شده است،”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ استكه ازسال2001 يكي ازشركت كنندگان در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بوده است.  اين مقاله تلاشي  است  درجهت معرفي  سابقه تاريخي،فعاليتهاودرك سياسي”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“ به خوانندگان. اين مقاله علاوه براسناد ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند “ و ياري هواداران آن،  برپايه جزوه اي بنام ”درون منطقه ’مركز كمونيستي مائوئيستي هند‘ “ نوشته آلوك بانريي چاپ ژوئن 2003، نوشته شده است. گزيده هايي از آن جزوه در همين شماره منتشر شده است. 1

   ج ب ف وقتيكه سخن ازجنبش كمونيستي بين المللي به ميان ميآيد، مسلماازجنبش كمونيستي هندسخن به ميان خواهدآمد. اين مسئله ازچندجهت وبه دلايل مختلف صادق است.هند كشوربزرگي  استکهازنظر جمعيت مقام دوم در جهان راداردودر كنار چين داراي تاريخي طولاني در جنبش كمونيستي است.امروزدرهندتعدادي چند ازنيروهاي كمونيستي واقعي موجودندكه يكي ازمهمترين آنها”مركز کمونيستي مائوئيستي“ ميباشد. اين حزب داراي يك دهه سنت باشكوه بسيج بي چيزان درمبارزه مسلحانه عليه طبقات استثمار گراست. اين حزب از سال 2001 يكي ازشركت كنندگان جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بوده است.”مركز کمونيستي مائوئيستي هند“بويژه در ايالات جاركند،بنگال غربي،چاتيس گار، بيهارواوريساي  هندفعال است ومناطق چريكي وتاحدمهمي قدرت سياسي  انقلابي رادربخشهاي وسيعي ازجاركندو بخشهايي ازايالت هاي مجاور توسعه داده است. اين مناطق دربرگيرنده ميليونهاتن مردم فوق العاده فقيراست كه عمدتااز گروه هاي مختلف آديواسي يامردم قبيله هاي بومي ميباشند.درطول قرنها اين مردم به مناطق بلند،جايي كه حاصلخيزي زمين درآنجانسبت به مناطق شمال در بيهاروياغرب دربنگال  كمتراست،کوچ داده شده اند. دراين نواحي بندرت مدرسه اي يافت ميشودودكترتقريبا وجودندارد.وحدت باگروه مركزكمونيستي انقلابي هند(مائوئيست) در سال2003حضوراين حزب رادرپنجاب که ايالتي درشمال غربي هند است، تقويت كرد. 2

    ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند “  مبارزه مسلحانه اي راسازمان داده استکه درعمليات مختلف آن صدهاو برخي اوقات هزاران جنگنده شرکت ميکنند. درجارکنداين حزب علاوه بر مبارزه مسلحانه،مبارزات توده اي متفاوتي مانند برقراري بنديا اعتصاب عمومي سازمان ميدهد. اين اعتصابات عمومي اغلب ”اوضاع معمولي“ شهررابهم زده ويابه كلي مختل ميكنند بطوريکه حتي خطوط راه آهن استراتژيك دولتي هندكه در مسيردهلي - كلكته ازجاركندميگذرد، رامتوقف ميكند.درمواقعي،چندين هزار ازدهقانان بسيج ميشوند  تابراي تظاهرات انقلابي به كلكته ياشهرهاي ديگرسفر كنند.دولت هندتلاش ميكندبراين حزب برچسب"تروريست"بزند(کاري که اين روزهامرتجعين براي بدنام کردن انقلابيون ميکنند) امادههاميليون نفردر مناطق تحت نفوذحزب زندگي ميكنند،و ابعاد حمايت توده اي ازاين حزب انكارپذير نيست.

    امروز”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“ داراي تعدادي سازمانهاي توده اي دهقاني است كه توده هاي وسيعي را زير شعار” زمين به دهقان، قدرت سياسي به انجمن ده“بسيج كرده اند.”مركز كمونيستي مائوئيستي هند “ با اينگونه سازماندهي، دهقانان رادرمبارزه عليه فقر و فلاكتشان رهبري ميكند. فقر و فلاكتي كه ريشه درشرايط بي زميني وعموما شيوه سازماندهي كشاورزي دركشور دارد. در اين نوع سازماندهي كشاورزي، مجموعه اي از زمينداران، رباخواران كلاش، بوروكراتهاي دولتي و امثالهم ميليونها دهقان را چپاول ميكنند.

**فعاليتهاي”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“**

     در اوت 2001 يك دسته مسلح از ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ در ساعت نه ونيم شب1200نفرازمردم را درراهپيمايي در جاده اصلي گراند ترانك نزديك روستاي كولگو درقريه هزارباغ رهبري كردند.آنهايك كاميون حامل حبوبات رامتوقف كرده  و نيمي از كيسه هاي بزرگ حبوبات رادرميان توده ها توزيع كردند، تا اينكه با ورود نيروهاي تقويتي پليس،مجبور به عقب نشيني شدند. تحت تاثيراين موفقيت شب بعدگروه بزرگتر8000 نفري،5كاميون رادرجاده گراندترانك نزديك روستاي تيت لامور درنزديكيهاي قريه گيريدي متوقف كردند.” مصادره دارايي هاي  رباخوران و توزيع آن ميان مردم“،” برقرار ي حاكميت كميته هاي انقلابي دهقانان“ و ”حفظ جان مردم درمقابل گرسنگي“ از جمله شعارهايي بودندكه ازطرف شركت كنندگان داده ميشد. پوسترها و بنرهايي دربالاي سرهزاران دهقان ديده ميشد. قبل ازآنكه غذاها ميان مردم توزيع شوند،30خودروجيپ پليس وارد صحنه شد.جنگ سختي درگرفت، اما انقلابيون بامين گذاري براي اين مسئله تدارك ديده بودند. پليس بانارنجك جواب داد،كه باتبادل آتش شديدي ادامه يافت پليس  عقب نشيني كردسپس باتعداد بيشتري دوباره حمله كرد. اماچريكهاي ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“ يكبار ديگردرمقابل اين حمله مقاومت كردندو اعتمادبنفس خودشان ودهقانان بشدت تقويت شد.

     انقلابيون ميان بخشهاي وسيعي از روستاها عميقانفوذكرده اند، اما مرتجعين بيکارننشسته وسعي ميکنند بااستفاده از قدرت دولتي بذرترس و وحشت را در ميان مردم بپاشندتاآنان بطرف انقلابيون نروند. .بيش ازدوسال پيش وقتي كه  "بابولال ماراندي"به مقام وزيرارشدايالت جاركندرسيدخودرامردي قدرتمند، شخصيتي هيتلرمانندكه كل جنبش ها ومبارزات انقلابي اين ايالت را ” درهم خواهدكوبيد“معرفي كرد.  آنهاتعدادي از اعضاي كيسان كارانتي كاري كميته ( كميته انقلابي دهقانان)،كه قيامي رادر سال1990باشركت صدهاهزاردهقان فقيرومتوسط رهبري كردند،رديابي و دستگير كردند.  يك دادگاه ويژه درگايا تعدادي ازآنهارابه حبس ابدمحكوم كرد وبه چهارنفرازآنان محكوميت اعدام داد. ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند “ در اعتراض به اين حكم ناعادلانه فراخوان اعتصاب عمومي (بند) 72ساعته رادر  ايالات بيهاروجاركنددادكه حمايت عظيمي رابدنبال داشت.يك گزارشگر فصل نامه انقلابي هندي دررانچي بنام نداي مقاومت  گزارش ميدهد”بيشتر مدارس،كالج ها،دادگاه ها،ادارات، مغازه هاوبازارهاتقريبابه حالت تعطيل در آمدند.وسايل نقليه دربيشترجاهااز حركت بازماندند.سرويسهاي قطاردر خط هاي اصلي و فرعي متوقف شدند. هزاران نفرازمردم برروي ريل هاي خط آهن بست نشستند، و اعتراضشان به اين حكم ها را بدينسان اعلام كردند. موفقيت اعتصاب عمومي در 18 قريه 100درصدودر4تاي ديگر80 درصد بود. زندگي معمولي درايالت بيهاربهم خورده بود. بنظر ميرسيد كه  كل منطقه زير حكومت نظامي قراردارد درطول سه روز بندا،مائوئيستهادراعتراضات فعالشان، حملات انقلابي راضدپليس وادارات در لوهارداگا، گوملا وجاهاي ديگر با موفقيت سازماندهي كردند.“ 3

    رسانه هاي هندپرازداستانهاي ترسناك درموردتوطئه هاي تروريسم بين المللي است،اما واقعيت آن استکه انقلابيون بخش عمده  سلاح هاومهمات خودرا ازخود دولت هندبدست ميآورند: يعني از پليس وسپاهيان شكست خورده دولت مصادره ميکنند.انقلابيون  ازنظر تسليحاتي درضعف انداماازنظرروحيه و ابتکارعمل درموقعيت برترند. و خوب توانسته اندمعضل ضعف تسليحاتي را با استفاده ازروحيه وابتکارعمل حل کنند. مثلادريك مورد،نيروهاي عمومي ذخيره پليس(جي آر پي)دريك قطار درمسير بارگاه خانه نزديک ايستگاه  هاروبرا تقسيم شده بودندودرهر واگن دو پرسنل جي آر پي قرار داشت. چريكهاي ”مركز کمونيستي مائوئيستي هند“واگن آخررا تسخيركردندودوپرسنل آنراخلع سلاح كردند،سپس وانمودكردندكه درخطرند وبه كمك احتياج دارندوبادادوفرياداز دو پرسنل واگن مجاوركمك خواستند. وقتي كه دو پرسنل بعدي باعجله به اين واگن رسيدند،چريكهاآنها رانيز گرفتند وخلع سلاح كردندوبه اين ترتيب ادامه دادند.تااينكه درآخربدون شليك حتي يك تيرهمه پرسنلهاي جي آر پي راخلع سلاح كردند!

    بيشترفعاليت”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“درميان مردم قبايل شمال شرقي هنداست.يكي از موضوعات مبارزاتي  اين مردم حق استفاده از جنگل است.حكومت اكثرعمليات جنگلي راتحت كنترل خودگرفته است ومنافع آنرابه جيب خودميريزد.دريك حادثه پليس وكاركنان اداره جنگلداري تقريبا 100پناهگاه قبايل فقيروداليت ها (آنهايي كه ازنظرهندوهاجزوكاست پايين محسوب ميشوند،برخي اوقات آنهارا ”کاست نجس“مينامند) رادر روستاي كورادي درميزان پوريعني  قريه اي كه  وزيرارشد ايالت اوتارپرادش، جنات سينگ  از آنجاست ،به آتش كشيدند. قصدآنهابيرون كردن آنهااز منطقه بود. درهمان حوالي پليس اوتارپرادش16 دهقان انقلابي رادرآنچه كه آنهايك”زد وخورد“ناميدند،به قتل رساندند. گروه هاي مختلف حقوق بشر، حكومت را به خاطرپوشاندن آنچه كه درواقع علنا اعدام  بود، تقبيح نمودند.

    ”مركزکمونيستي مائوئيستي“ و  هوا داران يكي از قبايل به مقابله بر خواستند و66سربازراخلع سلاح كردند. حكومت كه ازاين مسئله بخشم آمده بود،2.5لك روپيه(هرلك معادل 100,000روپيه  معادل2000دلار آمريكايي)رابراي اطلاعاتي كه منجربدستگيري مائوئيست هاشودجايزه تعيين كرد.(اين مبلغ عظيمي بحساب ميآيد.يعني بيشترازمزد متوسط سالانه درروستا هاي هند).بااين وجود،دولت نتوانست هيچ اطلاعاتي بدست آورد.درعينحال حكومت رذالت خودرادرمقابل ادعاي نقض حقوق بشردرموردقبايل وداليتها را بادادن جايزه نقدي به مامورين پليسي كه مسئول اين قتل عام  بودند،نشان داد.

    درحدودساعتهاي7شب19دسامبر 2002بودكه حدود75نفرازاعضاي پليس مسلح جاركند،پيكريكي از مائوئيستهاي كشته شده راازميان مناطق انبوه جنگلي سارندا،انبوه ترين جنگل آسيا،برمي گرداندندكه ناگهان دركمين چريكهاي حزب افتادند،دراين حمله 18پليس كشته وبيست تابيست وپنج نفرشان زخمي  وبقيه اكثراتسليم چريكهاشدند. بيش از50سلاح بدست آمد.پليس  كارزاراختناق عليه توده هابخصوص مردم فقيرقبايل منطقه، ازجمله تجاوز به زنان، راه انداخته بود.دولت هندبطورروز افزوني ازرشدوتقويت اين حزب وديگر بخشهاي جنبش كمونيستي هندمشخصا، حزب كمونيست هند(ماركسيست - لنينيست)معروف به گروه "جنگ خلق"، كه درمناطق مختلف دهقاني كشور در مبارزه مسلحانه انقلابي پيشرفتهاي مهمي داشته است، احساس خطر ميكند. دولت هندوهمچنين نيروهاي فئودالي محلي واوباشان مسلحشان، ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“وحزب كمونيست هند(ماركسيست- لنينيست ) (جنگ خلق) وديگرنيروهاي كمونيستي، رازيرحملات هاي سبعانه خودقرارداده اندوهرساله صدها نفرازانقلابيون كمونيست ويا دهقانان هوادارآنها را به قتل ميرسانند.آنها اغلب انقلابيوني راكه اسيركرده وياخلع سلاح ميكنندوهمچنين دهقانان هوادارحزب رادرجابه قتل ميرسانندوبعداًآنانراقربانيان”زدوخوردمسلحانه“معرفي ميكنند. قوانين فاشيستي جديدهمچون”قانون مبارزه با تروريسم“، دست حكومت رابراي اختناق عليه انقلابيون باز گذارده است.وزيركشور ارتجاعي وشيادهندبنام ادواني،رياست جلسات معمولي دولت  درايالات مختلف هندراكه درآنهامبارزه مسلحانه برپاست، بعهده ميگيردتا اختناق راهماهنگ سازد.

   عليرغم افزايش فشارازطرف دولت ارتجاعي،”مركزکمونيستي مائوئيستي هند “ توانايي خود را قدم به  قدم براي شكست دادن حملات ارتجاعي نيرو هاي امنيت مرزي هند(بي  اس اف)، نيروي ذخيره پليس مركزي (سي آر پي اف) و بقيه نيروهاي نظامي پليس، افزايش داده است.حزب اعلام كرده استكه” ما به مرحله اي رسيده ايم كه براي حكومت غير ممكن است كه فعاليتهاي مان را از طريق   پليس محدودكند. دير يا زود آنها ارتش رابه خدمت  خواهندگرفت وما خودرابراي مقابله بااين اوضاع آماده مي كنيم. براي اجتناب از ضربه، بايد نبرد را به مرحله بالاتري  ارتقاء دهيم.“ 4

**زمينه هاي تاريخي:**

     براي درك ازكارامروز وچشم انداز هاي ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند “، مفيد است كه برخي سرخط هاي  مهم جنبش كمونيستي هند را  بررسي كنيم..

     حزب كمونيست هند به مثابه بخشي از انترناسيول سوم ياكمينترن تشكيل يافت. امااين حزب برعكس حزب كمونيست چين برهبري مائو، هرگز قادر نشد استراتژي صحيح انقلابي را ترسيم كند. تنها بعد از جنگ جهاني دوم و پيروزي انقلاب چين برخي عناصر حزب كمونيست هند شروع به بكار گيري  برخي ازدرسهاي انقلاب چين بويژه مبارزه مسلحانه انقلابي دهقاني كردند.

   جنبش تاريخي دهقانان انقلابي تالانگانا در اواخر دهه 40 ميلادي در بخشي كه امروز ايالت آندرا پرادش در جنوب هند است، شروع شد. اين جنبش مسلحانه ميليونها دهقان را در بر گرفت و  چون طوفاني  در حال گسترش بود تا اينكه درست بعد از اعلام رسمي ”استقلال“ توسط حكومت نهرو بطرز وحشيانه اي سركوب شد. رهبري حزب كمونيست هند (ح ك ه)  در آن زمان از درون به اين جنبش انقلابي دهقاني خيانت نمود. اين خيانتي تاريخي به جنبش انقلابي دهقاني توسط جريان غالب حزب كمونيست هندبود، كه با اعمالش خودرابمثابه حزبي رويزيونيست وزائده طبقه حاكمه هند،نشان داد. بنابه خصلت رويزونيستي اش، تاخرخره در پارلمانتاريسم آغشته بود.فاسدشدن اين حزب آنچنان موردحمايت ارتجاعيون قرارگرفت كه آنهابه اصطلاح ”اولين حكومت كمونيستي منتخب“ در ايالت جنوبي هند،كرالاراآنچنان تبليغ مي كردندكه گويي پيروزي خودشان بود، كه درحقيقت چنين هم بود. مائو در سال 1963مبارزه اي راعليه حزب كمونيست شوروي(که تحت رهبري خروشچف بود)درسطح بين المللي آغاز كرد.  انشعاب ازرهبري حزب كمونيست هند امري اجتناب ناپذيرشد. ازآنجائيكه اين به معني انشعاب ازيك تشكيلات رويزيونيستي بود،طرح شعارهاي انقلابي و بسيج براي حمايت از كمونيست هاي انقلابي وتوده هاراضروري ميساخت.  بنابراين در ابتداي انشعاب،حزب كمونيست هند (ماركسيست) ازحمايت انقلابيون برخوردار شد. اماحزب كمونيست هند (ماركسيست) موضعي سنتريستي را درقبال جنبش بين المللي كمونيستي اتخاذكرد.هرچندكه در مجادلات بزرك بين مائو وخروشچف  وانمود كرد كه در فاصله اي بين چين و شوروي ايستاده است، اما هرگز انتقادات انقلابي مائوراقبول نكرد.به مرورزمان چهره واقعي يعني چهره رويزيونيست حزب كمونيست هند(ماركسيست) بيشترافشاء شدوابتكاري تازه براي تشكيل حزب نوين انقلابي يا ”حزب طراز نوين“ را  ضروري ساخت.  بنابراين انقلابيون كمونيست واقعي در چهار گوشه كشورابتكارتازه اي را براي تشكيل چنين حزبي  بدست گرفتند.

     اين وظيفه اي سخت براي مائوئيستها بودتاجنبش كمونيستي هند را كه بشدت آغشته به  آشغالهاي زنگ زده  به ارث مانده ازچهاردهه سلطه رويزيونيسم بود، بازسازي كنند. درچنين دوراني بود كه چارومازومدارپرچم سرخ راعليه رويزيونيسم برافراشت و خط تمايز روشني راباآن كشيد. ثمره تكامل اين خط انقلابي جنبش ناگزالباري بود. ناگزالباري نام روستايي درشمال بنگال است كه در آنجا جرقه مبارزه مسلحانه 1967زده شد وبه سرعت به بسياري از نقاط ديگركشوركشيده شد. رفقاي ديگري نيزبودندكه به مطالعه وآموزه هاي خط مائوكه آنموقع ازآن بنام انديشه مائو يادميشد،روي آوردند.آنان  باالهام ازانقلاب كبير فرهنگي پرولتاريايي در چين،كمونيستهاي واقعي رابه طرد همه جانبه رويزيونيستهافراخواندند. رفقا كانايي چاترجي وآمولياسن دوتن از رهبران برجسته جنبش كمونيستي هند هستندكه باجسارت اين وظيفه را بر دوش گرفتند.

     اين دوره باجهش وتكامل درجنبش كمونيستي هندهمراه است. بعدازچهار دهه كه جنبش كمونيستي هندتوسط خط هاي غلط  گوناگون وسايه روشنهاي راست رويزيونيستي مختلف به كجراه رهبري ميشد،اواخردهه60 ودهه70 ميلادي نقطه عطفي دراين جنبش بود كه منجربه شکلگيري جنبش مائوئيستي هندشد. اين دوره مهم که مملو از شورش هايي عليه رويزيونيسم و ارتجاع بود، حزب كمونيست هند (ماركسيست - لنينيست)و”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“راتوليدكرد.اينها دو نيروي عمده واصلي درجنبش مائوئيستي هندهستند. ظاهرا،اتحاد وسيعي برسر مسايل اصلي انقلاب هند بين رهبران دوحزب موجودبود، اما اختلافات باقي ماند، و باعث تاسيس دو سازمان مختلف مائوئيستي در هند شد.

**”مركز کمونيستي مائوئيستي هند“ بمثابه يك جريان مجزاي مائوئيستي:**

      چرادرهمان زمان دوجريان مائوئيستي مختلف ظهوركرد، موضوعي استكه ارزش تحقيق دارد، امابهرحال اين هم واقعيتي درجنبش كمونيستي هنداستكه هركس بايد آنرا به  رسميت بشناسد.

   مهم است كه توجه شود كه خط ”مركز کمونيستي مائوئيستي “  ميراثي است كه اساساازهمان زمان تاسيسش بجا مانده است. جهت گيري پايه اي اش در خلال سال 1969در”داركشين دش“  ارگان بنگالي زبان اين حزب  در آن دوران، پرداخته شد. دو مقاله متوالي بنام ”دورنماي انقلاب هند “و ”خط تاكتيكي انقلاب هند“دراول ماه مه 1969و 17مه 1969 بترتيب منتشر شدند. اين مقالات تصويرزنده اي از دورنماي انقلاب هند و استراتژي پايه اي وخط تاكتيكي انقلاب دمكراتيك نوين درهندرا ارائه ميدهند. رفقاكانايي چاترجي وآمولياسن  نه تنها عليه ايدئولوژي و سياست رويزيونيستها شورش كردندبلكه باسنت قديمي ”انقلابيون قهوه خانه اي“ گسست كردند.آنهاشهركلكته راترك كرده و كاردرمناطق عقب مانده ودورافتاده بيهار رابرگزيدند( ( كه بيشترآن اكنون جزو ايالت جاركندميباشد).آنهامبارزه طبقاتي رابااتكاء به دهقانان عقب مانده وفقير و تكامل انقلاب دمكراتيك نوين درهند، سازماندهي كردند.دومين نسل رهبري كه اينك اين حزب  رارهبري ميكند، ادامه دهنده اين ميراث است. مقابله با سختي ها،زندگي ساده و مناسبات نزديك  بادهقانان وطبقات ستم ديده متد رهبري ”مركز کمونيستي مائوئيستي هند“ بوده است كه امروز همچنان ادامه دارد.اين حزب عمدتا براساس  استراتژي  ”محاصره شهرها ازطريق دهات“ و انتخاب ” روستاهابمثابه صحنه اصلي جنگ“، پيوسته  اهميت فراواني   به كاردر روستاها  ودرميان دهقانان و نيز تكامل مبارزه مسلحانه داده است.

      ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“و حزب كمونيست هند(م ل)بدرستي راه انقلاب چين رابمثابه راه پايه اي انقلاب هندبرگزيدندوسازمانهاي كمونيستي واقعي تلاش كرده اندكه خودرابرپايه آموزشهايمائواستوارسازند.اگرچه اين دو حزب شباهتهاي پايه اي دارنداماآنها سر منشاءمجزا،سازمانهاي مجزاوطبيعتا متد كارمجزايي راازهمان آغازكارداشته اند.

   بنابراين واقعيتي تاريخي است كه ”مركز کمونيستي مائوئيستي هند “ يك جريان مجزا در جنبش كمونيستي هند، با توشه باري از تجربه، درك و قدرت براي خدمت به كل جنبش است.

**جنگ خلق بمثابه وظيفه مركزي:**

    ازهمان بدوكار،”مركزکمونيستي مائوئيستي“طرفدارمبارزه مسلحانه بمثابه شكل اصلي مبارزه وبرپايي جنگ خلق بمثابه وظيفه مركزي حزب بود.هيچ حزبي درجهان نميتواندازهمان ابتدادرك وشناختي كامل داشته باشد. بگونه اي كه مائوبروشني بيان ميكند، جنگ رابايد ازطريق خودجنگ آموخت. درک روشن ”مركز کمونيستي مائوئيستي هند“در سالهاي1960در مورداين مسئله حياتي انقلاب قابل توجه است واين موضع رامکررا بيان کرده اند که:

    ”جنگ مسلحانه انقلابي،جنگ خود مردم مسلح است؛ همانطوركه مائو نشان داد، اين يک"جنگ خلق طولاني مدت"است.اوضاع مشخص اقتصادي وسياسي هندتمامامارابه اين نتيجه ميرساندكه راه ترسيم شده توسط رهبر كبيروآموزگارمامائوتسه دون،راه انقلاب چين  يعني برقراري ارتش قدرت مندخلق وميليشياي خلق،بر قراري مناطق پايگاهي قابل اتكاء،  قدرتمند  وخودكفا در مناطق روستايي، تحكيم وگسترش بي وقفه ارتش خلق و مناطق پايگاهي، محاصره تدريجي شهرها ازطريق آزادي روستاهاوبالاخره تسخير شهرهاوبرقراري سيستم دولتي واعمال اتوريته سياسي خودخلق ازطريق نابودي تعيين كننده قدرت دولتي ارتجاعي  يا (بعبارت ديگر)  راه جنگ درازمدت خلق، تنهاراه رهايي خلقهاي هند،راه پيروزي انقلاب دمكراتيك نوين است.“5

     ” رويزيونيسم درتمام جهان بدون استثناتلاش ميكندتاخلقهاراازمسير جنگ خلق تنهاراه آزادي خلق،- ازراه بر قراري قدرت دولتي مسلح خلقهاي انقلابي وبرقراري ديكتاتوري پرولتاريا ازطريق درهم شكستن ماشين دولتي طبقه حاكمه ارتجاعي، منحرف كند“ 6

   رهبري حزب نه تنهاتئوري جنگ خلق رادراصول پذيرفت بلكه نهايت تلاش رانمودتاصادقانه آنرابه عمل درآورد.آنهامناطق دورافتاده وعقب افتاده روستايي از ايالت عقب مانده بيهار را انتخاب كردندوكار درميان دهقانان فقيروبي زمين بخصوص درميان  قبايل بومي راآغازكردندوبه  توسعه جنبش دهقاني ومبارزه مسلحانه درهمان منطقه، پرداختند.بعدازآن حزب ازطريق نبرد هاي سخت و مبارزه طبقاتي شديد با زمينداران، جوتداران، اعيان شرور، چماقداران ، ارتشهاي خصوصي،گاردهاي مخصوص جنگل ونيروي پليس دولتي، به توسعه مناطق چريكي درآن مناطق پرداخت.حزب درنبردهاي سخت، آبديده شدوبه توسعه دسته هاي چريكي و ميليشيا پرداخت.

    ”مركزکمونيستي مائوئيستي“همچنين ازطريق تحليل هشيارانه وبرقراري ارتباط باجنبش جاركندنيزرشدکرد(اين جنبشي بودبراي ايجاددولت مستقل قبايل بومي مناطق بلندوتپه اي منطقه بيهار، كه در سالهاي1970 شكل گرفته بود).7

     دشمن به منظورسركوب مبارزه رشد يابنده طبقاتي، علاوه برنيروي پليس كه قبلابكارميبرد،نيروهاي شبه نظامي رانيزبكارگرفت.بنابراين چريكهاي مائوئيست مجبوربه مقابله بانيروهاي شبه نظامي ونيروهاي وظيفه ويژه كه براي جنگهاي ضدچريكي تعليم ديده اند،ميباشند. ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“بنابه اين ضرورت نيروهاي مسلح خود را از نظركميت وهم كيفيت تكامل داده است. سازماندهي ازدسته به جوخه و گروهان تكامل يافته است واخيراارتش چريكي رهائيبخش خلق نامگذاري شده است. اين مسئله مبرهن استكه جنگ چريكي بايدنقش استراتژيكي رادركل روندجنگ خلق بازي كند.اماهمآهنگ با تكامل جنگ،  جنگ چريكي به جنگ متحرك و جنگ موضعي تكامل خواهد يافت.اينك مبارزه به سطحي  رسيده كه جنگ متحرك نقشي فزاينده دارد، اما هنوز نقش عمده را نيافته است.

    اسنادتاسيس”مركزكمونيستي مائوئيستي“براهميت مناطق پايگاهي در روندانقلابي هندتاكيدمي ورزد: ”اگر قراراستكه ماانقلاب ارضي كنيم، ارتش خلق وپايگاههاي سرخ بسازيم،بايدكه پيوسته بربرخي ازاصول پايه اي در مورد روابط درونيشان پايدار باشيم.

   وظيفه ساختمان وتحكيم انقلاب ارضي مسلحانه،ارتش خلق ومناطق پايگاهي ارتباط تنگاتنگي باهم دارند.

    ”بدون انقلاب ارضي مسلحانه،نمي توان هيچگونه ارتش خلقي ساخت. متقابلا،انقلاب ارضي بدون ارتش خلق نميتواندبه مرحله نهايي خودتكامل يابد.

   بهمين ترتيب،بدون ارتش خلق مناطق پايگاهي رانمي توان ساخت. متقابلا بدون مناطق پايگاهي موجوديت ارتش خلق نمي تواند تضمين شود.“

     ” تنهاازطريق مبارزه چريكي، انقلاب ارضي وبرقراري ارتش خلق استكه منطقه پايگاهي سرخ ميتواند ساخته شود. تنهاازاين طريق استکه اوضاع انقلابي حادميتوانددر سرتاسر كشور شتاب يابدوبا اتكاءبرمناطق پايگاهي وبا ياري ارتش خلق،انقلاب ارضي تحكيم، تعميق و گسترش يابد.“8

   اين حقيقتي استكه درك صحيح ازاين  مناسبات وساختن قدرت سياسي سرخ، موضوعي مهم دربحث ومجادله در جنبش كمونيستي هندبوده است.بادر نظرگرفتن قدرت دولت ارتجاعي هند، برپايي مناطق پايگاهي مسئله ساده اي نيست،اما”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“پيشرفتهاي مهمي رادراين مورددر مناطق مركزي فعاليتش حاصل كرده است.كميته انقلابي دهقانان(كارانتي كاري كيسان كميتي)درروستاهااعمال قدرت ميكند.مثل تقسيم زمين و محصولات مصادره شده ازدشمنان طبقاتي،سازماندهي پيشرفت كارها،مثل ايجادحوضچه هابراي توليدماهي،حل وفصل مناقشات ميان مردم وپيگيري امنيت مردم. تيم هاي فرهنگي ازرقص و آوازبمثابه ابزار حامل  خط استفاده مي كنند. دراين قسمت ازهند،كه مدتهاي مديدي موردبي اعتنايي مقامات مركزي قرارداشته است،درمدارسي كه توسط مقامات انقلابي برپاشده مردم بي سواد سوادپايه اي ميآموزندونيزبه سياست روي مي آورند.

    قدم به قدم مناسبات نويني ميان مردم وفرهنگ جديدي درجاركندوبقيه جاها،درحال ظهوراست.اين بخصوص درنقش نويني كه زنان بازي ميكنند، قابل توجه است. دراين منطقه عقب افتاده درهند،زنان علاوه بر فقري كه درآن بامردان شريك بودند،انواع گوناگون خرافات ورسمهاي قرون وسطايي برستم هاي واردبرآنان ميافزود.اينك تعداد بسياري اززنان جوان دركليه عرصه هاي پروسه هاي انقلابي - از تيمهاي فرهنگي گرفته تا دسته هاوجوخه هاي مسلحانه كه درصد قابل توجهي رازنان تشكيل مي دهند- سهم ميگيرند. ازدواج خردسالان كه زماني مجازبود،درمناطق تحت كنترل خلق غيرقانوني شده وتلاش هاي مهمي شده تاعمل”جن گيري“راكه هر ساله  به قتل صدهازن ميانجامدازميان بردارند. اين رسم ارتجاعي بازوراز بين برده نمي شودبلكه موضوعي است براي انتقادات شديدوتعليم وتربيت- در حقيقت اين يكي ازعرصه هاي تمركزتيم هاي فرهنگي”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ استكه باتوليد آواز وطنز،رفتارهاي ارتجاعي را مسخره و افشاء ميكنند.

**چشم انداز سراسري:**

     هرچندكه”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“عمدتادريك بخش ازسرزمين وسيع هند فعاليت داشته است،امادورنماي سياسي سرتاسري دارد.پيوستن مركز كمونيستي انقلابي (مائوئيست)  از پنجاب،حضورآنهارادرمناطق كشاورزي  شمال دهلي تقويت كرده است. حتي خودجاركندداراي بخشهاي صنعتي مهم بخصوص واحدهاي توليدي بزرگ فولاد استكه توسط تاتا( **Tata**)بزرگترين گروه خصوصي سرمايه داري بروكرات در هنداداره ميشود.رابطه توده هاي مردم اين مناطق ازبقيه مناطق هندنيز قطع نشده است. . بسياري ازميليونهاتوده  نااميد، بخصوص مردان درجستجوي كار  بمثابه كارگرروزمزد، بايدبه شهرهاي بزرگي مثل كلكته يامناطق كشاورزي مثل پنجاب مهاجرت كنند.همه اين مسائل  تنهابراهميت پيشرفت قدرت سياسي سرخ درجاركندوبقيه مناطق با دورنماي انقلاب سراسري هندميافزايد.

   براي پيشرفت انقلاب درمقياس سراسري درهندمسايل مربوط به حزب پيشاهنگ بر پايه ماركسيسم- لنينيسم- مائوئيسم ومتحددرجنبش انقلابي انترناسيوناليستي، خودرابشدت مطرح ميسازد.بدلايل مختلفي ازجمله تاريخ و وسعت هند،جنبش كمونيستي درآنجا بصورت مجزايي تكامل يافته است. ضرورت اتحادكمونيستهاي واقعي، براي مقاومت وبالاخره شكست ارتجاع درنده دولتي كاملامشهود است.

     تلاشهاي گذشته براي اتحاد نيروهاي كمونيستي به موفقيت نرسيده است در حقيقت  در اواخر1990شرايط تاسف برانگيز(تراژيكي)بوجودآمدكه درآن نيرو هاي حزب كمونيست هند (ماركسيست - لنينيست)(جنگ خلق) و”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“ برخورد مسلحانه باهم داشتند. اهميت داردكه ياد آوري شودكه”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“به فراخوان جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ( رجوع شود به: ج ب ف شماره 26سال 1379 ) مبني برتوقف اين برخوردها و ريشه يابي دلايل آن، بسرعت پاسخ داد. از آن زمان تابحال روابط بين”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“و”حزب كمونيست هند م ل (جنگ خلق)“ بطرز فوق العاده اي  بهبوديافته است ومباحثات به منظور اتحادآغاز شده است.

**ماركسيسم - لنينيسم- مائوئيسم ايدئولوژي رهنما**

    يكي ازمسائل كليدي درپيشرفت ”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“در چندسال گذشته تصميمي استكه  اين حزب  درسال2000مبني براتخاذ ايدئولوژي راهنمابرپايه ماركسيسم-لنينيسم- مائوئيسم به جاي ماركسيسم-لنينيسم-انديشه مائوتسه دون گرفت. اين حزب واژه ماركسيسم - لنينسم -انديشه مائوتسه دون را اززمان تشكيل حزب بكارميبرده است. مخالفين اين مسئله در درون حزب مخفيانه شروع به فعاليتهاي فراكسيوني وايضايي كردند، سپس مقاله دست نويسي بنام”انديشه مائو درمقابل مائوئيسم“راپخش كردندو در نشريات علني اقدام  به  انتشارمقالاتي درحمله به مائوئيسم كردند. . اپورتونيست هاشعار مضحكي مبني بر”مرگ برمائوئيسم! زنده باد انديشه مائو“رافرموله كردند. مخالفين از نظر تشكيلاتي قوي نبودند،و ميشد بسادگي از آنهاچشم پوشيد. اما ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ به درستي متدصحيح براه انداختن مبارزه ايدئولوژيك را برگزيدكه به افشاي خط غلط كمك كردودر نتيجه راه را براي تثبيت بيشتر مائوئيسم هموار ساخت.

    كميته مركزي”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ سند پلميكي را در ژوئن 2003 بنام ” در بحث در مورد مائوئيسم موضع صحيح را اتخاذ كنيد، پرچم مائوئيسم رابرافرازيد“بيرون داد. مخالفين اپورتونيست بعدازآنكه موضع بنفع مائوئيسم تثبيت شد،حملات خود عليه تشكيلات راشدت بخشيدند،  چرا كه فهميدندموضع اپورتونيستي شان در بسياري مواردبرآن منطبق نيست. اين مسئله تاكيدي است دوباره برآنكه اتخاذ مائوئيسم تنهاتغييريك واژه نيست بلكه چيزي بسيارمهمترازآن است.

    يكي ازنكات عمده حملات اپورتونيست هاانكاراهميت انتقادمائوبه استالين است. آنهاهمچنين بشدت با جنبش انقلابي انترناسيوناليستي وتصميم”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“مبني بر پيوستن به جنبش مخالفت ميكردندو بحث ميكردندكه ج.ا.ايك عامل تفرقه است.

   اگرمااين مسئله راباعملكرد مشخص ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“مورد قضاوت قراردهيم،  بروشني ميتوانيم دريابيم كه اتخاذ مائوئيسم بمثابه پايه وحدت، باعث شده است كه نيروهاي مائوئيستي بهم نزديكترشوندودورنماي اين وحدت  بيش ازپيش شده است. ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ قادر شده استكه تابحال چندنيروي مائوئيستي رامتحدكندودرروندحدادي هدف بزرگ حزب واحدمائوئيستي درهند، دستاورد هاي بيشتر داشته باشد.9

    بنابراين اهميت  وحدت ميان نيرو هاي مائوئيستي درهندبرپايه اي صحيح همانگونه كه توسط كنفرانس منطقه اي احزاب جنبش انقلابي انترناسيوناليستي جنوب آسيابيان شده است،يعني”برپايه خط ماركسيست- لنينيست- مائوئيستي ومتحددرجنبش انقلابي انترناسيوناليستي “‌ خودبخودمشهود است.اين مسئله كه تحولات بسوي وحدت بعدازاتخاذ مائوئيسم توسط ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ و پيوستنش به جنبش انقلابي انترناسيوناليستي و بدست  گرفتن ابتكارعمل برمبناي صحيح، درميان نيرو هاي مائوئيستي هند شكل مشخص بخودگرفته است نه اتفاقي است و نه بر حسب تصادف.

**اتحاد نيروهاي مائوئيست  درهند:**

    بعداز انباشت تجارب فراوان، عبوراز پروسه  سخت مبارزه طبقاتي ومبارزه خطي وهمچنين براثرتغييراتي كه در سطوح  ملي وبين المللي درحال تكوين است،نيروهاي مائوئيستي بهم نزديكتر شده اندوبطرف هدف عالي تشكيل حزب كمونيست واحددرهندبه پيش مي روند،چگونگي شكل يابي وخط چنين حزبي دردستورروزكل جنبش قرار گرفته است.”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“يكي از احزاب شركت كننده در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي، درسال 2003باسه مركزمائوئيستي متحدشده است.مباحثات باحزب كمونيست هند(م ل)(ناگزالباري)،كه همچنين يكي ديگر از شركت كنندگان درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي ميباشد،درجريان است. همچنين خبرهايي مبني برامكان اتحاد ميان”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ و ”حزب كمونيست هند(م ل)(جنگ خلق )“،دوتاازقويترين نيروهاي مائوئيستي كه بيشترين تجارب رادر مبارزه انقلابي مسلحانه دارند،مطرح شده است. اين خبرها علاقمندي و شور وشوق عمومي رادرميان مردم انقلابي دامن زده است.

    بنابراين جنبش كمونيستي هنددرگره گاهي تاريخي قرارگرفته است.تضاد طبقاتي درهند،درمنطقه جنوب آسياو جهان بمثابه يك كل حادترميشود. دشمن طبقاتي درهنددرنده ترو سيستماتيك ترازهميشه به نيروهاي انقلابي حمله ميكندامابواقع دورنماي پيشرفت انقلاب درخشان است.نسيمي درجهت اتحادنيروهاي مائوئيستي در حال وزيدن است.اين شرايط برپايه ضرورتي تاريخي ظهوريافته است و شايسته آنستكه اهميتي درخوربآن داده شود.شك نيست كه مانندهر تکاملي،اين نيزپيچيده وهمراه باپيچ وخم است.

**نقطه نظر” انترناسيونال طراز نوين“**

    لازم به گفتن نيست كه  پيوستن”مركز کمونيستي مائوئيستي“به جنبش انقلابي انترناسيوناليستي واقعه پراهميتي در زندگي جنبش وهمچنين تكامل عمومي جنبش بين المللي كمونيستي ميباشد. جنبش انقلابي انترناسيوناليستي تشكيل شده است تابمثابه مركزجنيني جنبش بين المللي كمونيستي خدمت كندو وظيفه حرکت درجهت تشكيل انترناسيونال كمونيستي طرازنوين را براي خودتعيين كرده است.بمنظوراينكه اين وظيفه به انجام رسد،ضروري است كه نيروهاي مائوئيستي واقعي در هند نقش كامل خودراايفاءنمايند.شركت ”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي اين مسئله رابه واقعيت نزديكترنموده است. جهش ضروري  درمسيرحدادي پيشاهنگ واحد وجهش درجنگ خلق جاري  درهندرابطه اي تنگاتنگ با پيشرفتهاي گذشته،كنوني وآينده جنبش انقلابي انترناسيوناليستي وپيشروي اش درمسيرانترناسيول نوين دارد.شك نيست كه درك و تجارب غني انباشت شده توسط”مركزکمونيستي مائوئيستي هند“درسه دهه مبارزه انقلابي عاملي حياتي درپيشرفت جنبش درهندونيزدر پيشرفت كل جنبش بين المللي كمونيستي به حساب ميآيد.

**پاورقي ها:**

1 - اين جزوه راميتوان از**New Horizon BookTrust,57/1 Potuatola Lane, Kalkutta, 700 009 India.**

سفارش داد.جزوه شامل تشريح رنگي

ازنحوه  زندگي درمناطق چريكي ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“ است.

2-  قبل ازپيوندبامركزكمونيستي انقلابي هند(مائوئيست)در سال2003 ،”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“بنام” مركز كمونيستي مائوئيستي“شناخته ميشد. اين تغييردرنامگذاري هاي دراين مقاله انعكاس يافته است.

3- نداي مقاومت ژانويه -آوريل 2002، صفحه  **Resistance Call, Jan-April 2002, p. 13.**

4- بيانيه توسط كمال ازكميته ويژه  ”مركزكمونيستي مائوئيستي هند“بيهار-جاركاند-بنگال، نقل شده توسط بانجري.

5- ستاره رخ،شماره ويژه،صفحه20، تاره سرخ( RedStar ) )  ارگان ”مركز كمونيستي مائوئيستي“بزبان انگليسي است.

6- منتخبات مائو، جلد 2 صفحه 94- 95 بزبان انگليسي

7- چگونگي آغازكار”مركزكمونيستي مائوئيستي“وچگونگي برخوردش به اين جنبش دربرگزيده هايي ازآلوك بانجري ”درمناطق”مركزكمونيستي مائوئيستي“ “  در اين شماره ج ب ف آمده است.

8- ستاره سرخ شماره ويژه -  صفحه 3 ،‌اين مقاله اولين باردرداكشين دش. ارگان بنگالي(مركزكمونيستي مائوئيستي) درماه ژوئن1971چاپ شد،كه بعدا ترجمه انگليسي آن در نشريه ستاره سرخ دراول  ماه مه 1995 چاپ شد.

9- دردوره كوتاهي كمتراز2 سال،  ”مركز کمونيستي مائوئيستي“  قادر شدباديگر نيروهاي مائوئيستي مثل مركزكمونيستي انقلابي هند (مائوئيست)))  متحدشود. بعداز اين اتحاد نام حزب تغييرمختصري كرده و از **MCC** به **MCCI** تغييركرد.بلافاصله بعدازآن وحدت بامركزكمونيستي انقلابي ( (مائوئيست)كه بعدازيك انشعاب از”مركزكمونيستي مائوئيستي“چند سال قبل تشكيل شده بود،صورت گرفت. سپس قدمي ديگردرجهت اتحادبا گروهي ازدومين كميته مركزي حزب كمونيست هند(م ل)كه قبلا موضع غلطي داشتنددرموردلين پيائوداشتند واو رارفيق نزديك مائووپيروواقعي مائووقهرمان جنگ خلق ميدانستند. لين پيائو يكي ازرهبران حزب كمونيست چين بودكه درطول سالهاي انقلاب فرهنگي چين بمثابه يك رويزيونيست افشاء شد.حالابعداز مبارزات ايدئولوژيك طولاني اين موضع راردكرده و با”مركز كمونيستي مائوئيستي هند“متحدشده اند.

10- كنفرانس منطقه اي احزاب و سازمانهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي درجنوب آسياي بطور موفقيت آميزي درژوئيه2003برگزار شد.اين كنفرانس براي اولين باردر مناطق آزادشده جاركند تحت حفاظت ارتش چريكي رهائيبخش كه توسط ”مركز مائوئيستي كمونيستي هند “ رهبري ميشود،برگزارشد.ستاره سرخ، شماره ويژه ، صفحه 42-43 .

**سايت  و ايمل حزب كمونيست ايران ( م ل م ) در انترنيت :**[**WWW.SARBEDARAN.ORG**](http://www.sarbedaran.org/)**:**[**Haghighat@sarbedaran.org**](mailto:Haghighat@sarbedaran.org)

**درقلمرو ومرکز کمونيستي مائوئيستي**

**برگرفته ازجزوه اي بنام "درقلمرومرکز مائوئيستي کمونيستي"که بقلم الوک بنارجي"ژورناليست"تايمزآو اينديا"(ماه جون 2003)نوشته شده است.**

     رشدگسترده کنوني **MCCI(Maoist Communist Centre of India)** مرکز مائوئيستي کمونيستي هند30 سال پيش بي سروصداآغازشد.حتي همان زمان کناي چيتراجي،اموليا سن و چندرا شکهارداش بنيانگذاران حزب، بيهار را بخشي ازمنطقه استراتيژيک انتخاب كرده بودند. از زمانيکه **MCC** کار هايش راآغازکرد، چيتراجي پيوسته بر تاسيس ارتش سرخ  و منطقه پايگاهي به مثابه وظيفه اساسي حزب پافشاري کرده است. درواقع همين استراتيژي بود که **MCC** رااز**CPI(ML)** (حزب کمونيست هند(مارکسيست - لنينست-)) که دراوايل دهه 70 خيلي نيرومند تربود- متمايزميساخت.بخاطرعملي ساختن وظيفه مرکزي  دراوايل دهه 1970 **MCC**عده زيادي ازاعضايش رابراي اندوختن تجربه به منطقه کنکسا- بدبد- آشگرام دربردوان دربنگال غربي فرستاد.

     کمال عضوکميته منطقه ويژه بيهار- جارکند- بنگال ميگويد:"ما ميدانستيم که دراينجانمي توانيم دوام بياوريم و بزودي مارادرهم خواهندکوفت. از جانب ديگربه تجربه درساحه نيازمند بوديم ونقشه کارهم اين بودکه بخشي ازنيروهاي پيشرفته و فعال را درآنجا جذب نموده وبه بيهاراعزام كنيم ” کناي چيتراجي واموليا سن خودشان در بيهار درهمين منطقه ايکه اکنون جزئي از جارکند است شروع بکارکردند.“ کمال ادامه ميدهد:"ازهمان اول براي ما روشن بود که نبايد درهرجائيکه بتوان رابطه پيداکرد شروع بکار نمود. نقشه مااين بود که درآن جايي کارمان را متمرکز کنيم که تصورميرود بتوان آنرادرآينده بمنطقه پايگاهي مبدل ساخت."

     کار از دان آبادوگايا شروع شد. مقارن باآن مبارزه درکنکسا بعداز سرکوبي بيرحمانه پوليس با عقب نشيني مواجه گرديد.**MCC**  قبلا در هزارباغ  وگرده  فعال بود وهمزمان با آن حزب در اتارپراديش وآسام شروع بکار کرد. درحدود 12نفرازاعضاي حزب  در کنکساکه داراي تجربه دست اول در ساختمان مبارزه ازهيچ ومبارزه عليه فئوداليزم درروستا بودند،دربيهاردست بکار شدند.بعدها عده اي از اعضاي حزب از کلکته و هوگلي نيز فرستاده شدند.

    مراندي ميگويد:"آنچه ماکوشيديم انجام دهيم اين بود که ازهمان آغازکار کميته هاي انقلابي دهقانان را به مثابه مرکزقدرت سياسي ايجادنمائيم.ما همچنين يادگرفتيم که حتي تصميم هاي تعيين کننده  درمورد مبارزه  را مردم روستا اتخاذكنند وتحت هيچ شرايطي نبايدتصميم حزب ازبالابرآنهاتحميل شود.وظيفه حزب اين بودکه اوضاع  راازنظرسياسي شرح دهد تا مردم بتوانند تصميم درست اتخاذ نمايند."

    نتيجه اين کاربسيارعالي بود. مبارزه عليه مالکين ارضي، تجاران، رباخواران، تيکه داران جنگل و معادن وهمچنين رهزنان بسرعت درمنطقه وسيعي گسترش يافت. خشم خلق عليه آنها به طوفان مبدل شده بود. مبارزه از گايا و دان آباد تا اورنگ آباد، بوکارو، هزارباغ  وگرده گسترش يافت.حملات به مالکان بزرگ ميشد. زمين هاي آنان مصادره و ميان روستائيان توزيع ميشد.چندين رباخواروتيکه دارجنگل کشته شدند، بعد ازآن بودکه رباخواري بمثابه يك شغل تقريباازبين رفت.مالکان بزرگ  بسوي شهرهافراركردند. بسياري از رهزنان نابودگرديدند. اين امرسرعت رشدو گسترش**MCC** را فوق العاده بالا برد.

    بهرحال،کليدموفقيت نهائي درجارکند درحل صحيح  تبديل حرکت ملي گرائي به مبارزه طبقاتي نهفته است که تاسيس"لال کند(منطقه سرخ)" را طلب ميکرد. آشوبي که باخواست يک ملت عليحده وسپس خودمختاري منطقوي و دولت عليحده آغازشده بود،**MCC**  به مقياس وسيعي  آنرا به جنبش سياسي واجتماعي اي تبديل كرد که از ريشه برانداختن ساختار اجتماعي-اقتصادي موجود درسراسر کشور را خواستار بود.شعار"جارکندکو لال کندبدل دالو (جارکندرابه لال کندتبديل کنيد!) " در تغييرسمت مبارزه ايکه درآن مليونها نفر سهم داشته و منطقه وسيعي را دربرميگيرفت، نقش تعيين کننده داشت.

     لاکن هنگاميکه حرکت جارکند بواسطه"جارکندموکتي مورچا"تحت رهبري سيبو سورين ووينودبيهاري مهانودآغازشد،**MCC** فقط يک تماشا چي بودوقدرت اثرگذاشتن ومداخله درآنرا نداشت. **MCC** تصميم گرفت که کار را ازآشنائي باعناصرجنگنده هم درسطوح پائين وهم درسطح رهبري جنبش آغازکند. رهبران **MCC** حتي با رهبران بلندپايه**JMM(Jharkand Mukti Morcha)** بشمول سيبوسورين ومهاتو بصحبت نشستندتاآنها رامتقاعد سازند که دولت عليحده براي قبائل و ديگران راه حل نيست،بلکه از ريشه برانداختن نظام اجتماعي موجود راه حل ميباشد. زيرا گيرم که حکومت خواست يک دولت عليحده رابپذيرد- بازهم طبقات ستمگر دست نخورده باقي ميمانندوبايدکه ساختاردولت طبقات استثمارگر را از بيخ وبن بر انداخت واستثماررانابودساخت.

     سيبوسورين چندان تحت تاثيراين سخنان قرارنگرفت. نبايدهم ميگرفت زيرامحبوبيت وشهرت او بطورمتزائيد بالاگرفته و او بحيث قهرمان آرمان ملي قبائل مشهور ميشد. او شوق جانبازي مليونها جوان قبائيلي راکه حتي حاضر بودند جان شان را به درخواست او فدا کنند با خود داشت. اما مهاتو با حوصله به سخنان **MCC**گوش داد، اگرچه کاملابابحثهاي مائوئيستي آنهامتقاعد نشده بودولي فهميده بودکه اين مائوئيستهاعميقابه چيزي که ميگويند ايمان دارند.

    سالهاي 74- 1973 بود که جنبش جارکند يکمرتبه درهند به روي صحنه ظاهر شد. جنبشي که با تقاضاي جبران خسارت زمينهاي قبائل آغاز شده بود بسرعت اوج گرفت و سازماندهندگان **JMM** بعد کاملا جديدي يعني تاسيس يک ملت عليحده براي قبائيل را به پيش کشيدند. هنگاميکه حکومت، خشونت جنبش راديدسراسيمه شده و دستورتوقيف عده زيادي راصادرکرد– رهبران **JMM** شعارهاي تهاجمي تري نظير" ووت سي نهي، چوت سي لنگه جارکند(ما جارکند را نه ازطريق راي گيري بلکه ازطريق زوربدست خواهيم آورد)" و" مارو داروغه، مارو مهاجان ( مقامات پوليس و ربا خواران را نابودکنيد!)"رابالاکردند. مقامات عالي پوليس راميکشتند. تصرف زمينها آغازشد. اعتصابات دوامدار48 ساعته وحتي 72 ساعته امري عادي گشت.

     اماازاواخرسال1974رهبران جنبش دست بعقب نشيني زدند. آنها به اهداف شان رسيده و فوق العاده قدرتمند شده بودند. اکنون زماني بود که آنها بايستي با حکومت برسرميز مذاکره مي نشستند و سهم شان را طلب ميكردند. سيبو با نخست وزير انديرا گاندي گفتگو را آغازکرد.درسال1974مردم  سه تن از رهزنان بدنام  در کندکو واقع در گرده  رادرحضورسيبومجازات كردند. سه روز بعدپوليس دهکده رامحاصره نموده و دست به تيرانداري زد. دراين تيراندازي سه نفرکشته ودو نفرزخمي شدند. سيبو به اين کارهيچ اعتراضي نكرد و برخلاف ازمردم خواست که خشونت را کنار گذاشته و با پوليس وحکومت همکاري کنند. وهمزمان با آن بتدريج راه انزوا ازمردم را درپيش گرفت و درسال 1977 در انتخابات شركت كرد.

    ازآنجائيکه سيبو عقب نشيني کرده بود- **MCC** شروع بکارکرد. آنها طي فراخواني از مردم خواستند که تسليم نشده بلکه بمبارزه ادامه دهند. مهاتو که مخالف تغييرچهره ناگهاني سيبو بود- وعده همکاري رابه **MCC**داد. او در جلسات عمومي مردم را بهمکاري با مائوئيستها دعوت نموده وازآنهاخواست که با دولتي که افراد قبائيل را بخاطر مبارزه عادلانه شان شکنجه کرده و بقتل رسانيده  راه معامله و سازش در پيش نگيرند. **MCC**آهسته آهسته اما مطمئن با همان شعارهائيکه JMM معروف شان ساخته بود به پيش رفت. آنها به مصادره و تقسيم مجدد زمينهاي مالکين بزرگ ارضي ادامه دادند. ربا خواران را موردحمله قرارميدادند.موازي به آن کارزاري پيگيربمنظورتبديل مبارزه جارکند بمبارزه  قدرتمند طبقاتي براه افتاد . سيبو مهاتو رابه ايجنت (جاسوس) بودن **MCC** متهم ساخت. اودرسال1985 از JMM انشعاب کرد.اما دراينزمان اختيار جنبش ديگر در دستMCC بود.

    مصادره زمينها درسال 1986با قدرت تمام آغاز شد. بين سالهاي 1987 و 1990بيشتراز7000- ايکر(2833 هکتار -1هکتار=10,000مترمربع- مترجم) در چتنگپورمصادره شده و بين روستائيان توزيع شد.  تيکه داران جنگل مبارزه بر ضد استثمار مردم قبائيل را نيزگسترش دادند. حملات به ادارات جنگلداري صورت گرفت. تمام مامورين امور جنگلداري کم کم راه فراررادرپيش گرفتند. مالکين بزرگ ارضي درسال1991 ارتش خصوصي رابنام سنلايت سناتشکيل دادندتابا MCC بجنگند.مائوئيستهادرمدت يکسال كل سن لايت سنا را نابودکردند. قدرت کارآئي واعتبارMCC بازهم بيشتر گسترش يافت.ازهمان زمان مارش به پيش حزب ادامه پيداکرد.جنبش لال کند نمونه کلاسيکي ازتبديل کردن جنبش ملي به مبارزه طبقاتي بشمارمي رود.

**به هدف اصابت کردنها و بخطا رفتن ها**

   تلاش حکومت براي ريشه کن کردن "مائويستهاي افراطي"باقساوت و پيگيري ادامه دارد. اين استراتيژي مانند يک چنگال دوشاخ است : آنها را بکشند، هواداران آنها را زنداني کنند، روستاها را ويران  ومردان وزنان واطفال رالت وکوب نمايند، تا اين مسئله نشان دهد كه هرگونه همکاري بامائوئيستها به معني خودکشي است. چماق خان نان هم دارد. فعاليتهاي انکشافي براه افتاده.  سياستمداران، وزيران، مامورين جمع آوري و مقامات ارشدپوليس غذا و لباس مجاني توزيع كردند. اين تلاش حكومت آشکارا براي اين بوده است که بگويد نسبت به حال مردم بي توجه هم نبوده وحاضراست درصورتي که روستائيان دست ازپشتيباني مائوئيستهابردارندبه

آنها کمک نمايند.

   تمام اينگونه تلاشهاي حکومت نتايج محدودي داشته است. مردم جارکند براي مدتهاي مديدي به فراموشي سپرده شده بودند. مردان آنها هميشه برده هاي کاستهاي بالاوثروتمندان بوده، شلاق کاري شده و نيروي جسماني شان بخاطر توليد ثروت بکار رفته است. زنان آنها هيچ چيز جز گوشتي که بخاطرشهوت راني ازهم دريده شود- ندارند. فرهنگ قبائيل زيرپاگرديده وربا خواران و مالکان بزرگ ارضي سادگي آنهاراهميشه موردسواستفاده قرار داده اند. گرسنگي وفقروبعبارت ديگرمحروميت آنها از غذاو مسکن هميشه آنهارابه دام انداخته است. زمينهاي جنگلزار و قابل کشت آنها گرفته شده است. انتخابات براي آنها چيزي جز فريب دموکراسي نبوده وصدهاتاي آنها بزورازخانه هاي شان بيرون آورده ميشدند تابزوربه حزب خاصي راي دهند.تمام شورشهاي آنها بامرمي( فشنگ)، باتوم وشراب خاموش گشته اند. آنها قبل از آنکهMCC بيايد مانند جانوران زندگي ميکردند ومانند جانوران ميمردند.

   فقط مائوئيستها بودندکه به آنها گفتند که شماهنوزانسان هستيد! مائوئيستها به آنها عزت وغرورشان را برگشتاندند. آنها بتازگي آموخته اندکه ميتوانند اعتراض کنند. آنها بتازگي آموخته اند که ميتوانندمرمي رابامرمي پاسخ گفته وزمينهايشان را دوباره بدست آورند. آنها از**MCC** آموخته اندکه  يگانه کساني نيستندکه استثمارميشوند و دراين جهان پهناورهستندمردميکه بر ميگردندومشت رابامشت پاسخ ميگويند و پيروزي راازآن خودميکنند. براي اولين بار"سياستمداران"ميآيندتاباآنها زندگي کنند- تادرزندگي محنت بارآنهاسهم بگيرندنه اينکه ازوضعيت آنان استفاده سوء ببرند. آنها عاشق مائوئيستها شدند و بفراخوان آنها براي انقلاب پاسخ مثبت دادند. آنها دزدان و رهزنان معروف را کشتندوديدندکه مائوئيستها چگونه حملات انتقام جويانه آنهارا دفع کردند. آنها زمين هاي مالکان بزرگ ارضي را قبضه کردندوديدندچگونه بجاي اسب سواري در شب- بسوي شهرها فرار ميکردند.آنهاديدندکه چگونه ربا خواران قصي القلب مطيع و فرمانبر شدند. سرانجام آنها ديدندکه باگذشت هرروز بيشتر برسرنوشت شان حاکم ميشوند.

    دليل ناکام ماندن حکومت درمنزوي ساختن MCC ازمردم دراين پيشينه تاريخي نهفته است. هيچ يک از رهبران بلند پايه MCC  تاکنون عليرغم اعلام جوايزي که حکومت ازيک مليون تا 5 مليون (11000-50000پوند سترلينگ يا از20000- 100000دالر امريکائي) روپيه را براي آنهاگذاشته- تا هنوزتوقيف نگشته اند.هيچ دسته منظم گريلائي تاکنون کاملا ازبين نرفته است.فقط روستائيان مجبوربوده اندکه خشم وغضب پوليس ومامورين اداري راتحمل كنندوآنراهم باكمال ميل پذيرفته اند.تاکنون عملياتهاي ايگل (عقاب)، ايکس، شکار ونوک تپه بواسطه حکومتهاي متوالي عليهMCC انجام يافته که همه وهمه به ناکامي منجرگرديده زيرا حکومت نتوانسته اعتماد مردم رابخود جلب نمايد. " دهکده هاي نمونه" ايجاد شده اند.شفاخانه هاي متعددي ساخته شده اند.احشام،غذا،لباس وچاههاي عميق توزيع وحفرگرديده اند اما روستائيان آنهارارشوه بحساب ميآورند.آنهاتمام آنهارا قبول کرده ولي حکومت را ردکرده اند.

   عمليات نوک تپه که بيكبارگي در ماه مه 2003قطع شد هزاران تن ازنيروي ذخيره وي مرکزي پوليس  CRPF(Central Police Reserve) Force)ونيروي امنيتي مرزی BSF(Boarder Security Force)را در برميگرفت. مقامات عاليرتبه بشمول شخص رئيس عمومي پوليس اين نيرو را رهبري مي كند. پوليس در خودروهاي زرهي تحت محافظت هلي کپترها ازبالا حرکت ميکردند. سرانجام آشکار شد که اين فقط يک نمايش قوا بوده نه چيزي بيشتراز آن وهيچکسي راهم تحت تاثيرقرارنداد. MCC مانند هميشه طفره آميزوناپيداترازهميشه باقي ماند. گزارش موفقيت آميزي که رئيس عمومي پوليس به خبرنگاران داد يك مضحكه محض بود. اودر کنفرانس مطبوعاتي اي با چهره اي درهم افتاده  گفت:"ما يک تصويردست اول ازتوپوگرافي جمرا و بيهار بدست آورديم."

    استراتيژي نظامي ايکه تاکنون MCC بکاربسته توانسته است حکومت رافريب دهد.منطقه طوري هست که به تعداد زيادي ازنيروهايCRPF وBSF ومدت زمان طولاني نيازدارد. در جاهائيکه جاده عراده رووجود نداردپوليس بايد پياده حرکت کند.ترس ازماين هاي ضد پرسنل هميشه حرکت آنهاراکندتر مي سازداماجمعيت مخالف تا کنون بزرگترين مانع برسر راه آنها بوده اند. حالا كه ديگر تعداد نيروهاي حکومتي خيلي زياد اند- مجبوراند که ازميان دهکده ها بگذرند. روستائيان زنان ومردان MCC راقبل ازرسيدن اين نيروهابمقصدشان اطلاع ميدهند. تمام اينگونه يورشهاتاکنون بي ثمربوده و ضربات سنگيني را برروحيه پوليس وارد آورده اند. حملات موفقانه دسته هاي مسلحMCC که هرماه باکمين گذاري، کشتن وزخمي کردن نيروهاي دشمن وقبضه نمودن سلاح شان همراست- روحيه ضعيف پوليس رابازهم پائين ترمي آورند.

    وضعيت درجارکند، بيهارو چاتيسگر طوري هست که پوليس هواي داخل شدن درروستاهاي زير نفوذMCCراازسر بيرون کرده واگرهم بخواهند اين کاررابکنندبايدنيروي بزرگي رابحرکت درآورند.حتي درآنصورت هم بايد در روشنائي روزونه درشب داخل اين روستا هاشده چندخانه را ويران وهرکسي راکه گير بياورندلت وکوب کرده وچند روستائي رادستگيروباعجله بيرون شوند. چندين تن ازافسران عاليرتبه پوليس دررسانه هاي خبري علناً اعتراف کرده اندکه آنهاازجانشان ميترسند.سران عاليرتبه پوليس ومقامات بالاي وزارت داخله به اين امرمظنون اندکه اين ترس اختلال آوررواني يكي ازدلايلي استكه موجب ميشود که اخبارحملات قبل ازآغازحمله به MCC برسد.يکي ازافسران متقاعد ( بازنشسته)‌ ارتش را با اين حكم كه او بايد تجارب ضد- شورشي خود رابراي رام ساختن مائوئيست هابكار برد- بعنوان والي ( فرماندار) چاتيسگر مقرر کرده اند.

**افغانستان : رشته ای ازعهدهای شکسته شده**

**براساس سلسله گزارشهای سرويس خبری جهانی برای فتح**

**تغييراتي را كه امپرياليسم آمريكا در رژيم افغانستان بوجود آورد با وعده هايي چون بهبود اوضاع اقتصادي، ايجاد ثبات، دمكراسي و رهايي زنان همراه بود. امپرياليسم آمريكا و متحدينش قول ” كمك هايي“ براي بازسازي كشور را داده و تلاش كردند تا حضور خود در افغانستان را با عنوان تامين امنيت مردم، توجيه كنند.**

**2سال بعد از اينكه كرزاي و جنگ سالاران به قدرت دولتي در افغانستان دست يافتند، بازسازي و اقتصاد افغانستان نابسامان تر از هميشه بنظر مي رسد. دولت اوضاع اجتماعي عقب مانده و محدود زنان را رسميت بخشيده است  و از به اصطلاح ثبات سياسي حتي در افق هم آثاري نيست. بهبودي در هر كدام از اين موضوعات با  راه حلي كه علامت ” ساخت آمريكا“ برآن حك شده باشد،  دورنماي روشني ندارد.**

**” بازسازي“ و اقتصاد افغانستان**

    بعدازآنكه بمب هاي آمريكايي خرابي هاي عظيم خودرابجاگذاشت، امپرياليسم آمريكا متحدين خود را در سال 2002 به كنفرانس توكيو فرا خواند. اين كنفرانس 5.8 بيليون دلار كمك به بازسازي افغانستان بمدت 5سال را متعهد شد. اخيرا امپرياليسم آمريكا 1.2 ميليارد دلار كمك ديگر را وعده داده و متحدين خود را براي كمك  يك ميليارد دلار ديگر فرا خوانده است. اين مقداركمك درمقايسه با استاندارد هاي بين المللي ناچيزاست. تنها مخارج اشغال براي امپرياليسم آمريكا قريب يك ميليارد دلار( 900ميليون دلار) هزينه دارد. اما هر فرد معمولي كه از مردم افغانستان حمايت ميكندومعتقد استكه راه حل مشكلات مردم افغانستان، فرستادن ” كمك“ هاي بيشتر است، بايد به شيوه ها و چگونگي صرف اين كمك ها بيشتر فكر كند.

   اكثريت عظيم آن در راه بازسازي كشور صرف نمي شود. بطوريكه روزنامه انگليسي آبزروردر 25مه 2003 متذكر شد،” تا بحال كشورهاي كمك كننده تنها 300 ميليون دلار را براي ساختن جاده هادرتمام افغانستان متعهدشده اند، برحسب اتفاق دقيقاهمان مبلغي كه براي بازسازي سفارت آمريكادركابل هزينه شده است... طرف قراردادشركت ساختماني غول آساي آمريكايي بكتل ميباشد“يكي ازدوكئوپراسيون هاي غول آسايي كه روابط حسنه با بوش دارند و هم اكنون بسختي مشغول  ثروتمندتر شدن درعراق ميباشند.بكتل براي بازسازي هركيلومتر جاده تقريبا 400.000دلار مزد مي گيرد.

    اما درمورد بقيه كمكها، امپرياليست هاي آمريكايي وغربي كمكهاي نقدي وغير نقدي راهم مستقيم وهم ازطريق سازمان هاي غيردولتي ارسال ميكنند. بيشتر آن، كمكهاي نظامي به دولت مركزي  و يا به يكي ازجنگسالاران است كه از طرف كشوركمك كننده، ارسال ميشود. اين كمكها همچنين شامل كمكهاي باصطلاح غيرنظامي،بشكل موادغذايي،نقدي وغذا هاي سوبسيد شده وارداتي از غرب مي باشد. ( نوع ديگري از كمك  به پولدارتر شدن كئوپراسيون هاي غول پيكر آمريكايي و يا غيرآمريكايي.)

    اقتصادافغانستان اساساتوسط ترياك و ارزهايي كه توسط پناهندگان به خانواده هايشان فرستاده ميشود،به حركت در ميآيد.افغانستان كه 4 ميليون از 24 ميليون جمعيتش در خارج از كشور بسر ميبرند، يكي ازكشورهايي است كه بسياري ازمردمش مجبور به ترك كشورخودشده اندوتعدادپناهندگان آن به نسبت كل جمعيت ازبالاترين هاست. دليل عمده  اين مسئله واينكه چرا اقتصادافغانستان عموما عقب نگاه داشته شده است بسيارساده است : جنگسالاران وسيستم فئودالي كه توسط آنها تحميل شده، است.

    حزب كمونيست افغانستان (يكي از شركت كنندگان جنبش انقلابي انترناسيوناليستي)، افغانستان راكشوري ”مستعمره ونيمه فئودالي“ارزيابي ميكند. نيمه فئودالي چون اقتصادو سيستم اجتماعي آن سيستم فئودالي استكه مناسبات سرمايه داري درآن نفوذ كرده است ومستعمره است زيراكه كشورنه تنهاازلحاظ سياسي واقتصادي تحت سلطه امپرياليسم است(مانند بسياري كشورهاي نيمه فئودالي)،بلكه مستقيما توسط نيروهاي امپرياليستي اشغال شده است.

   برخي از جنگسالاران به مثابه حاكمان فئودال محلي يا با حمايت آنان آغاز كردند.ديگران به مرورزمان بازور اسلحه به حاكمان فئودال يا زمينداران بزرگ تبديل شدند.درحدود 75% ازمردم افغانستان درروستاها زندگي ميكنندو بيشترآنهازيرسلطه وكنترل اين جنگ سالارانند. تقريبا نيمي از زمينهاي قابل كشت متعلق به فئودالهاوزمينداران بزرگ است،و نصف ديگردرميان بقيه دهقانان تقسيم شده است. يعني اكثريت وسيعي از دهقانان بي زمين اندوياكم زمين. كشاورزاني كه درزمينهاي فئودالها كار ميكنندمجبورندكه بين 65% تا 85% از محصول را بابت اجاره به فئودالها بپردازند. اگر كشت برروي زمين خشخاش باشد اجاره بيشترمي شود.

    جنگ سالاران و نيروهاي مسلحشان بازوراسلحه اين استثمارراتضمين مي كنند- در بيشتر موارد، خودشان همان استثمارگرانند. آنها زمين مردماني را كه كشورراترك كرده غصب كرده و دربرخي مواردمردم رامجبوربه فروش زمين هايشان مي كنند و يا حتي آنها را مجبورميكنندكه زمينهايشان رارهاكنند. برخي مواقع آنها به جمع آوري ماليات مي پردازند. آنها با استفاده از ماليات اسلامي بنام خمس، 20%  و يا بيشتر راازمحصول ميقاپند. نيويورك تايمز درگزارشي ازدره شولگرا در افغانستان در 24 سپتامبر2003 نوشت ” با نزديك شدن فصل درو، جنگ در اين سرزمين حاصلخيز بالا گرفت و اين اتفاقي نبود. قسمتي از محصولات انبوه پنبه، ذرت و گندم به فرماندهان محلي اختصاص دارد.هرچه زمين بزرگترباشدفرماندهان محصول بيشتري راميخواهند... در سراسر تابستان مردان مسلح در كاميون ها به گشت مي پرداختند. صداي شليك اسلحه بگوش ميرسيد.كشاورزان نااميدانه مينگريستندوآرزوي چيز بيشتري مگر رهايي از دست آنان را نداشتند...“

**شكوفايي كشت ترياك، در خدمت اقصاد جهاني شده**

   كشت خشخاش فرصتي طلايي براي دولت جنگ سالاران و كساني فراهم كرده است كه اين دولت نمايندگي مي كند و قصد دارند با گسترش سرمايه شان بخشي از طبقه كمپرادوري ساخت امپرياليسم آمريكا،شوند.تنهاچندماه پس ازآنكه امپرياليسم آمريكاو متحدينش به افغانستان تجاوزكردند،روشن بودكه افغانستان بارديگر بزرگترين توليد كننده ترياك درجهان خواهدشد. وقتي كه طالبان اين محصول رادرسال 2001 ممنوع كرد،درآن سال كمتر از 200تن ترياك توليدشد.امااين رقم در سال 2002به3400تن رسيدودر سال 2003 احتمالابه بالاتراز4000تن افزايش خواهد يافت. امروزتخمين زده ميشود كه بيش از3ميليون خانوار مستقيماازطريق كشت ترياك امرار معاش ميكنند.چندميليون نفرديگردر مزارع ترياك بصورت موقتي كارميكنند.

   كشاورزان افغانستاني درحقيقت توسط نيروهاي  ظالمانه قدرتمندي بطرف كشت ترياك رانده ميشوند. از يك طرف يك اقتصاد جهاني گلوباليزه وجود داردكه به آنهاانتخابي غيراز كشت آنچيزي كه بتوانندازِقبَلش امرار معاش كنندنميدهدو ازطرف ديگريك مداخله امپرياليستي وآنچه كه كه نتايج اين مداخله براي زندگي مردم داشته، آنرا به مردم تحميل مي كند.

   درصورت عدم وجود يك سيستم آبياري ودرشرايطي كه بيشتر مواقع آب توسط فئودالهاوزمينداران و افراد قدرتمندتر دزيده مي شود، بسياري به كشت ترياك روي آورده اند. خشخاش نسبت به گندم،وديگرمحصولات غذايي اصلي به آب كمتري احتياج دارد. بعلاوه دهقانان مگر مي توانند به كشت گندم بپردازند، هنگاميكه مجبورند با وجود گندمهاي ارزان وارداتي كه توسط دولت هاي كشورهاي ثروتمند سوبسيد شده، آنرازيرقيمت بفروشند؟ ” كمكهاي“غذايي آمريكاواروپابه افغانستان تقريبابه اندازه مينهاي آنها مهلك است.كشورهاي ثروتمند خوشحالندچراكه ميتوانند اضافه توليد گندم شان رابفروش برسانند،اماگندم وارداتي مجاني وياارزان،دهقانان كشورهاي تحت سلطه راخانه خراب ميكند،وباوابسته كردن كشوربه غذاي وارداتي،سرانجام به گرسنگي ميكشاند.

   اماآنانيكه ازتجارت ترياك سودميبرند مسلماًكشاورزان نيستند.سودبران باج گيراني هستندكه آنان رااحاطه كرده است. اول ازهمه باندهايي موجودندكه تحت عنوان”محافظت“درمقابل باندي ديگر،دهقانان راتلكه ميكنند.بعد گروه هاي مسلحي هستندكه به اين ويا آن جنگسالار تعلق دارند. بعد از آن نوبت مامورين دولت مي رسد كه رشوه خود را طلب ميكنند.اگردهقانان ازدادن باج به اين دزدان سرباززنند،آنهاممكن است روزبعدباداغان شدن كشتزار خودروبرو شوند، ياخود را در زندان ببينند. بنابراين درصدبزرگي ازدرآمد دهقانان به اين انگلها انتقال مييابد.حتي اگرمسايل براي يك خانواده دهقاني بخوبي پيش رود، براي آنها مقدار ناچيزي باقي مي ماند، كه البته بهتر از گرسنگي كشيدن است.

   توليد ترياك مستقيماباغلبه فئوداليسم وحكومت جنگسالاران درافغانستان رابطه دارد.امااوضاع سياسي كه توسط آمريكا اعمال شده است نقش كليدي را دراين موردبازي ميكند. ممكن است كه كشت خشخاش در افغانستان سابقه طولاني داشته باشد اما تا زمانيكه آمريكاحمايت ازمجاهدين اسلامي بنيادگرا(و فئودالي) درجنگ مقاومت درعليه روس رادرسالهاي 1980 آغاز ننموده بود، اين كشت هيچگاه چنين ابعاد بزرگي بخود نگرفت.جنگسالاران كشت خشخاش رادرنواحي تحت كنترلشان براي تامين هزينه هاي جنگ ضد روس تشويق مي كردند.

   اينك خشخاش در24استان از 32 استان افغانستان كشت ميشود.امابيشتر محصول آن در 5 استان كه از مراكز قدرت جنگسالاران متحد آمريكا هستند، ازجمله بدخشان، متمركز مي باشد. اين استان يكي از نقاط مستحكم احمد شاه مسعود، يكي ازمتحدين نزديك اروپا بخصوص فرانسه مي باشد. اين منطقه اينك تحت كنترل سازمانش يعني جمعيت اسلامي يكي ازبخشهاي قدرتمنداتحادشمال است.كشت خشخاش اينك بتنهايي بزرگترين بخش اقتصاد افغانستان راتشكيل ميدهد. برطبق يك تخمين اين محصول سالانه 2ميليارد دلار ارزخارجي ببارمي آورد. اين مبلغ براي ثروت وقدرت نيروهاي اجتماعي كه امپرياليسم آمريكابدانها متكي است يعني از سوداگران مواد مخدروجنگسالاران محلي گرفته تا كمپرادورهاي بزرگ و بالاترين مقامات دولتي، حياتي است. اين مسئله ارتباط تنگاتنگ با انقياد سياسي اقتصادي  كشوردر چنگال فئودالهاي عقب مانده و اشغالگران بيگانه، دارد.

    افغانستان 70% بازارهروئين جهان را تامين مي كند. افغانستان بازار پاكستان،  ايران، آسياي ميانه، روسيه و اروپاي شرقي و غربي را تامين ميكند. بسياري از معتادين به موادمخدرتوليدشده در افغانستان دركشورهايي متمركز هستند كه خواركردن مردم آن بطور ويژه اي با منافع استراتژيك امپرياليسم آمريكا در منطقه همخواني دارد. تخمين زده مي شودكه تاحدود6ميليون معتاد در پاكستان،5ميليون درايران،درحدود 4ميليون درروسيه وهمچنين تعداد زيادي معتاد در كشورهاي سابق اتحاد شوروي مثل تاجيكستان،ازبكستان، تركمنستان وقزاقستان وجوددارندكه همه ازهدفهاي امپرياليسم آمريكا براي نفوذوغلبه ميباشند. اين يكي از ”دستاوردهاي“ مهم اشغال افغانستان توسط امپرياليسم آمريكاست.

**امپرياليسم منشاء بي ثباتي افغانستان**

    ادامه جنگ قدرت درون رژيم افغانستان، عدم كنترل در خارج از كابل و مهمتر از آن ادامه شديد جنگ با طالبان، نشان دهنده آن است كه افغانستان تاچه حدبي ثبات باقي مانده است. بسياري از سازمانهاي كمك رساني فعاليت هاي خود را متوقف كرده  و از وخميتر شدن اوضاع  شكايت دارند.

   از نظر تاريخي افغانستان براي قدرتهاي بزرگي كه نگران سلطه منطقه اي خود بوده اند، پيوسته اهميت استراتژيكي داشته است. اين كشور بمثابه خط مرزي است كه آسياي ميانه ( كه تاريخا تحت سلطه روسيه بوده است) را از آسياي جنوبي( كه تاريخا تحت سلطه انگليسي ها و سپس آمريكايي ها قرار داشته است) جدا ميكند. براي انگليسيها و پس از آن آمريكاييها،افغانستان دروازه ورود به آسياي ميانه درحاليكه براي روسيه، دروازه اي به آسياي جنوبي و آبهاي آزاد جنوب بوده است. به استثناي دوره اي كه اتحادجماهيرشوروي يك كشور سوسياليستي بود. درخلال اين دهه ها شوروي سوسياليستي هيچگونه طرحي را براي افغانستان نداشت و چندين دهه آرامش نسبي برآنجا حكمفرما بود.

   امپرياليسم آمريكابااستفاده ازبهانه حمله11سپتامبر،تلاش كردبابهره گيري ازموقعيتش بمثابه تنهاابرقدرت اوضاع افغانستان رايكسره كند.هدف اين بود كه ثبات افغانستان رامنطبق برمنافع امپرياليستي خودبرقراروشرايط را براي توسعه سلطه گرايانه امپرياليسم آمريكا درآسياي ميانه وخاورميانه مهياكند. اما رونداوضاع نشان دادكه اين امر بسيار مشكلترازآن چيزي بودكه طبقه حاكمه امپرياليسم آمريكا در ابتدا تصورميکرد.

   روسيه هنوز هم آسياي ميانه را جزو دامنه نفوذ اش و افغانستان را حيات خلوت خودبه حساب ميآوردو پيشروي امپرياليسم آمريكابطرف مناطق تحت كنترلش را نمي تواند به آساني تحمل كند. در نتيجه حمايت خود از نيروهاي درحال جنگ  درون دولت افغانستان راافزايش داده است.بطور مثال گفته ميشود كه ژنرال قاسيم فهيم وزيردفاع مناسبات خوبي رابا روسيه دارد.بي دليل نيست كه  قرداد 40 ميليون دلاري ميان روسيه و جمعيت اسلامي كه فهيم يكي ازرهبران اصلي آنست،بسته ميشود. طبق اين قراردادروسيه هلي كوپترهاي حمل ونقل ومسلسل دارولوازم يدكي را مستقيمابه وزارت فهيم ونه به ارتش افغانستان تحويل ميدهد.

   ديگرامپرياليستهاي اروپايي براي گسترش دامنه نفوذشان درافغانستان اشتهاي كمتري ندارند.‌آنهااززمان طالبان بابرخي نيروهاي مخالف مناسباتي رابر قراركرده اند.بعداز تجاوزبه افغانستان بسركردگي امپرياليسم آمريكادرسال2001، كشور هاي اروپايي نيروهايشان را زير پرچم ملل متحدوناتوبراي كنترل كابل به افغانستان فرستادند.آنهاخواهان گسترش نقش بيشترملل متحددر افغانستان بوده اندتابدين وسيله بآنها اجازه داده شودكه نيروهايشان رابه خارج ازكابل گسترش دهند،بنابراين دامنه نفوذخود در افغانستان راافزايش دهند.

   كشورهاي ارتجاعي منطقه نيزدر افغانستان مداخله ميكنند.پاكستان در پيشاپيش آنهاقراردارد.ژنرالهاي آن بدستورآمريكاحاميان اصلي طالبان بودندوباكمكهاي بسيارطالبان رادر گرفتن قدرت ياري رساندند.بعداز سقوط طالبان، همين ژنرالهامتهم شدند كه به طالبان كمك ميكنندتاخودراباز سازي كنند وآنهارادرمناطق مرزي پاكستان آزادميگذاردتاازآن بمثابه پايگاهي براي عملياتهاي درون افغانستان استفاده كند. مناسبات بين پاكستان وجمعيت اسلامي يكي ازنيرو هاي قدرتمند در دولت كنوني افغانستان بسيارحاد است. نگراني اصلي پاكستان اين استكه دريكي ديگرازمرزهايش يعني باهندوستان درگيراست وتوان مقابله بانيروي متخاصم ديگري را ندارد.

   ازطرف ديگر،ايران به ميليشياي خصوصي اسماعيل خان حاكم استان غربي هرات كمكهاي نظامي ميكند. مقاديرعظيمي كالاهاي وارداتي به آن منطقه سرازيرميشوند.جمهوري اسلامي ايران همچنين تلاش ميكندتا از شيعه گري براي نفوذدرهزاره جات استفاده كندوگروههاي اسلامي رادر مناطق مركزي وشمال غربي افغانستان آموزش ميدهد.هندوستان نيزازطريق جمعيت اسلامي تلاش داردتااهميت منطقه اي اش رادررقابت باپاكستان افزايش دهد.

   تركيه وازبكستان بسيار مشتاقندتاحمايت خودراازژنرال دوستم ازاعضاي اتحادشمال كه بابرخي ديگرازنيروهاي اتحادشمال دشمني دارد،ازسرگيرندومي خواهندكه دراين جنگ قدرت اوراتقويت كنند.

   همه اين مسايل نشان ميدهندكه چگونه اين جنگسالاران تنهامهره هاي كوچكي درخدمت”بازي بزرگي“هستند كه توسط قدرتهاي بزرگ ودولتهاي ارتجاعي بازي ميشود.بزرگترين نقش ازآنِ اشغالگران آمريكايي وديگر امپرياليستهايي هست كه نيروهايشان را به آنجا فرستاده اند.آنهامنبع اصلي بي ثباتي اند.تاريخ دلايل چنداني ارايه نمي دهدكه تصورشوديك قدرت اشغالگر و يايك رژيم دست نشانده بتواندصلح و ثبات را به ارمغان بياورد، تغييرات اجتماعي يعني همان چيزي را كه مردم افغانستان بشدت احتياج دارند، به كنار.

**ستم خشن تر براي زنان**

   بعد ازاشغال افغانستان وسقوط رژيم طالبان، بسياري اززنان كشور تصور ميكردندكه آزادي هاي محدودي را بدست خواهندآورد.آنهاتصورميكردند كه ميتوانندحداقل حجاب اسلامي شانرا سبكتركنندوخانه هارابه منظور كارويا تحصيل ترك كنند.آنهااميدواربودندكه بتواننددرفعاليتهاي اجتماعي وسياسي شركت كنند.اما درعوض كابوس وحشتناك ديگري درانتظار آنها بود.

   حجاب اسلامي ممكن است ديگر از نظرقانون اجباري نباشد،اماهيچ زني نميتواندبدون آن بيرون برود.برقع پوششي كه ازسرتانوك پاراميپوشاند و درزمان طالبان قانونا اجباري بود، بسيارمعمول است. آنگونه كه در گزارشي ازعفوبين الملل درسال 2003 آمده است، ”درزمان طالبان اگر زني به بازارميرفت و  ذره اي ازبدنش رانشان ميداد،شلاق مي خورد. اماحالابه اوتجاوزميشود.“

   برگشت بسياري ازدختران به مدارس با مشكلات معيني نيز روبرو شده است. برخي از مدارس سوزانده شده اند تاوالدين راازثبت نام فرزندان شان درمدارس بترسانند. دربرخي از مناطق سربازان وياگروه هاي مسلح مجاهدين سابق دختران را از رفتن به مدارس منصرف ميكنند. بطوري كه ديدباني حقوق بشر اشاره ميكند، اين مردان بسياري ازدختران جوان رادر مسيرمدارس دزديده وموردتجاوز قرار داده اند.اين تهديدات سازمانيافته بر نگراني هاي والدين بگونه اي افزوده است كه بسياري از خانواده هاي پناهندگاني كه برگشته اندو فرزندان خودرادرپاكستان وياايران به مدرسه ميفرستادند، حالا ميترسندو ترجيح ميدهند كه دخترانشان در افغانستان به مدرسه نروند. دولت در تحكيم اين وضعيت براي زنان نقش مهمي دارد: درنوامبر2003يكي ازموادقانون سال هاي 1970مبني برممنوعيت ورود زنان ازدواج كرده به دبيرستانها، مورد قبول قرار گرفت. تصويب اين قانون هر گونه اميد براي بهبود زندگي را در بسياري اززنان درنطفه خفه نمود، چرا كه بسياري ازدختران در سنهاي پايين و برخي اوقات 9 و يا 10 ساله به زوربه خانه شوهر فرستاده مي شوند.

    دربسياري موارد،تجاوزوسوء استفاده هاي جنسي زنان،گزارش داده نميشود، چرا كه حمايت بسيارمحدودي را دركل جامعه داردوازجانب دولت هيچگونه حمايتي نميشود- نه درقدرت اجرايي  ( كه توسط رئيس جمهور كرزاي اداره ميشود) ونه درسيستم قضايي كه عمدتا دردست بنيادگرا هاست. درواقع حاكمين كنوني و دادگاه هايشان، قربانيان را به محاكمه مي كشانند ونه تجاوزگران را. زنانيكه قرباني تجاوزوياديگرسوء استفاده هاي جنسي واقع ميشوند، اغلب از جانب محكمه هابه زنامحكوم مي شوند.

   اين نوع ازستم برزنان كه زن به مالكيت مرددرميآيدوبنابراين” ناموس“ مرد بحساب ميآيد، درسيستم فئودالي و نيمه فئودالي عميقاًريشه دارد. زمين داران فئودال و جنگ سالاران،  كه تجسم  واعمال كننده چنين سيستمي اند دقيقا همان نيروهايي هستندكه به مثابه متحدين امپرياليسم آمريكا در افغانستان حكومت مي كنند.

**يك قانون اساسي جديد و ارتجاعي**

   يكي از بزرگترين مضحكه هاي باصطلاح دمكراسي تحميل شده بر مردم افغانستان قانون اساسي جديد رژيم دستنشانده استكه دراوايل 2004 به تصويب لويه جرگه رسيد. البته تعجبي ندارد زيراكه اين برنامه اساسا برنامه طبقه فئودال كمپرداوراست كه ازكيسه توده ها، به اربابان امپرياليست شان لبيك گفته اند.بعبارت ديگراين قانون اساسي به منظورمحافظت و تحكيم سلطه مناسبات اقتصادي و اجتماعي نيمه فئودالي و تضمين سلطه امپرياليسم بركشورطراحي شده است. اين بمعني ديكتاتوري طبقات ارتجاعي فئودالي ونوكران امپرياليستها و خدمتگذار انشان،‌ عليه اكثريت يعني خلق مي باشد.

   حضوراصول ايدئولوژي اسلامي در اين قانون اساسي نقض يكي از پايه اي ترين اصول هرنوع دمكراسي است- يعني جدايي دين ازدولت. قانون اساسي آنرااينگونه بيان ميكند:”هيچ  قانون نمي تواندنافذشودكه مخالف دين مقدس اسلام وارزشهاي مندرج اين قانون اساسي باشد.“همچنين به قضات اين اجازه راميدهدكه برمبناي قوانين اسلامي قضاوت كنند. قضات بايد”به نام خداوند بزرگ“سوگند ياد كنند كه ”عدالت راطبق احكام دين مقدس اسلام نصوص اين قانون اساسي و ساير قوانين افغانستان تامين نموده“.

    قانون اساسي تشكيل احزاب سياسي رامورد تاييدقرارميدهدبشرط اينكه برنامه شان ”درمقابل اصول اسلام“ قرارنگيردو”اهداف نظامي“ووابستگي خارجي نداشته باشند. اين بدين معني استكه كمونيست هاوسايرآتئيستها اجازه ندارندكه حزب وياسازمان خود را تشكيل دهند.اين وضعيت ميتواند براي سايراقليت هاي مذهبي اعمال شود. مائوئيست هادرافغانستان داراي تاريخ درخشاني هستند. دردهه40 شمسي اين تاريخ آغاز ميشودوحمايت وسيعي را در سرتاسر افغانستان كسب ميكنند. مائوئيست ها در ميان  توده ها به شعله اي ( بدليل اينكه ارگان سازمان رهبري كنند ه جنبش مائوئيستي يعني سازمان جوانان مترقي ، شعله جاويدنام داشت“ معروفند. مائوئيستها مبارزات سختي كردند. بسياري از آنان توسط دولت رويزيونيستهاي طرفدارشوروي در دوران تجاوزروس كشته شدند، در حاليكه برخي ديگر توسط بنيادگرايان اسلامي به قتل رسيدند. آنانيكه شعله اي هاراميشناسندبااحترام ازآنان يادمي كنند.اماقانون اساسي جديدآنهاراغير قانوني ميكنددرحاليكه سازمانهاي اسلامي كه جنايات بي شماري راعليه مردم مرتكب شدندازآزادي حكم راندن و اعمال جنايات بيشتر،تحت نام قانون بهره مند مي شوند.

   برطبق قانون اساسي،”دولت، سرمايه گذاريهاوتشبثات خصوصي را مبتني بر نظام اقتصاد بازار،مطابق به احكام قانون، تشويق وحمايت ميكندو مصوونيت آنرا تضمين ميكند.“ در حاليكه هيچگونه حمايت ومحافظتي از اقتصاد ملي را پيش بيني نمي كندو هيچگونه محدوديتي رابرسرمايه هاي امپرياليستي اعمال نميكند.بنابر اين هيچگونه تظاهر جدي ازاستقلال كشور وجودندارد،اما دربطن خودآزادي براي اشغالگران به منظور اداره اقتصاد كشور،غارت منابع و استثمار توده ها را مجاز دانسته است.

   اكثريت وسيع دهقانان افغانستان يا بي زمين وياكم زمين اند.اماقانون اساسي  نه به  توزيع زمين كه يكي از پايه اي ترين گامهاي دمكراتيك كه كشور به آن احتياج دارد،ميپردازد ونه اساساًبه مسئله زمين يكي ازاساسيترين مسائل مردم افغانستان حتي اشاره ميكند.درعوض رجوع توخالي اي رابه ”برنامه موثر“براي كمك به دهقانان به منظور رشد صنايع دستي مي كند.

   پيش نويس برنامه بسيار متفاوتي از جانب حزب كمونيست آينده افغانستان منتشرشده است.اين حزب شامل احزاب وسازمانهاي مائوئيست ازجمله حزب كمونيست فعلي افغانستان يكي از شركت  كنندگان درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي، ميباشد.اين برنامه اعلام ميكندكه،”انقلاب دمكراتيك نوين برنامه حداقل پرولتارياست.اين انقلاب سلطه امپرياليسم راسرنگون ميكندو مناسبات نيمه فئودالي راازطريق انقلاب ارضي ازبين ميبردوشعار مركزي زمين به كشتگررامتحقق ميکند .

**سايت و ايمل شعله جاويد در انترنيت :**

[**www.sholajawid.org**](http://www.sholajawid.org/)

[**Sholajawid2@hotmail.com**](mailto:Sholajawid2@hotmail.com)

**آتش خاموش ناشدنی درفلسطين**

    باتغييرات درسياست جهانی که با رويکارآمدن دارودسته جورج بوش مشخص شدبرخوردامريکابه مسئله فلسطين تغييرکرد.دارودسته بوش از تلاشهای کلنتون رئيس جمهورقبلی امريکادرمذاکرات کمپ دويدفوق العاده ناراضی بودند.چنين احساس ميکردند روشی راکه کلنتون درپيش گرفت عکس آنچه بودکه بايدصورت ميگرفت ؛يعنی تأکيدفوق العاده ای که برکليدی بودن مسئله جنگ فلسطين ورسيدن به موافقتی دراين موردبرای تقويت امريکادرشرق ميانه گذارده شده بود. به اساس اين نظر-آنطوريکه اعضای رهبری کننده سياست خارجی بوش بيان ميکنند- «راه رسيدن به دارالسلام ازعراق ميگذرد». به عبارت ديگربنظرآنهابهترين وشايدهم يگانه راهیکه بتوان مبارزه فلسطين راآرام کردوبرانداختن حکومت صدام حسين وبوجودآوردن عراق زيرسلطه امريکابمثابه وسيله برای شکل دادن مجدد شرق ميانه است . پاک سازی بقايای دوران «نظم کهن» يک بخش مهم اين اجنداءراتشکيل ميدهد. استدلال شان اينست که درگذشته کمپ مخالف برهبری سوسيال امپرياليسم شوروی نظامهای مخالف باامريکارادرمنطقه رويکارميآورد.ازآنجائي که حتی شوروی ازبين رفته است امريکا از موقع بايداستفاده کندآن نظام هاراازبين ببردبجای شان نيروهای طرفدار امريکادرمنطقه بخصوص امريکا را تقويت کندتاسلطه بلامنازع امريکا مستحکم گردد. اين برنامه درفلسطين بدين معنی استکه ياسرعرفات وحماس ازصحنه تاريخ بدورشوندبجای شان طرفداران غرب رويکاربيايندکه بوش بتواندباآنها«معامله»کند.سران امريکا بيش ازيکسال ازدادوستدياسرعرفات – عليرغم آنکه وی براساس آرای عمومی بحيث رئيس جمهور مقامات فلسطينی انتخاب شده بود- خود داری کردند واو رامردی مربوط به دوران قديم ناميدند. درماه اکتبر2003- امريکا گامی فراتر گذاشت. امريکافيصله نامه محکوميت اسرائيل توسط شورای امنيت ملل متحدرادرموردآنکه اسرائيل علناً تهديد کرده بودياسرعرفات راتبعيدو «از صحنه خارج ميسازد» ويتو(رد)کرد.

   بمثابه بخشی ازتدارکات برای تصرف دراماتيک قدرت درعراق جورج بوش پروسه«نقشه راه برای رسيدن به صلح» درشرق ميانه رابراه انداخت. به تائيد وتقويت امريکاسازمان ملل متحد- اتحاديه اروپا- وروسيه «نقشه راه برای رسيدن به صلح»رابه پروسه سه مرحله ی تقسيم کردندکه ازيکطرف شامل بر قراری دولت فلسطين درسال 2005 واز طرف ديگر متضمن امنيت اسرائيل بود .

   «نقشه راه »يک پروسه به اصطلاح «مساوات» برای طرفين درراه صلح است که گوياهردوطرف گام به گام در آن به پيش ميروند. درحاليکه هيچگونه مساوات وانصافی درآن وجودندارد. بطورمثال اسرائيل قراراست درگام اول ازسکونت اسرائيلی هادرمناطق اشغالی جلوگيری کند(امامناطقی که بعدازجنگ 1967به اشغال اسرائيل در آمد- نه مناطقی که درسال 1948توسط اسرائيل تصرف شد)- آنهم فقط ازسکونت اسرائيلی هائی جلوگيری ميکندکه بعد ازماه سپتامبرسال2001سکونت گزيده اند.بوش اين قراررا«امری دشوار» ناميدوشرون ميگويدکه اين امربرای اسرائيل يک«قربانی کردن های درد آوری» رادربردارد. درحاليکه اشغال اين سرزمين هاتوسط اسرائيل وسکونت بر آن ازاساس مخالف قوانين بين المللی (بطورمثال فيصله نامه (قطعنامه) 242ملل متحد)است اما اسرائيل ازده هاسال باين طرف چه در دوران حکومت های «ليبرال»وچه در زمانيکه «دست راستی ها» رويکار بوده اند- مشترکاًاين سرزمينهارادر تصرف داشته اند.اين سکونت گزينی های غيرقانونی درسه سال گذشته نرخی برابرباده هزار نفر در سال بوده است ودولت اسرائيل به هر خانواده ده هزاردالرکمک مالی ميکرده است . درحاليکه سکوت گزينی بابهانه های بی مفهوم مذهبی- مبنی براينکه خداوند برای يهوديان زمين ارزانی کرده است - سرپوش ميشوددرواقع اين امر بمثابه پايگاههای شديداً مسلحی برای کنترول سرزمينهای باقي مانده فلسطينی هاعمل ميکند. بنابر اين «نقشه راه»بدين معنی استکه فلسطينی هادرحاليکه زمين های شان به سرقت ميرودازمبارزه دست بکشندونظاره گرآن باشندکه صيهونيست هاکنترول براين سرزمينها راتحکيم کنندو حتی سرزمينهای بيشتری بدزند.

    نکته به نکته «نقشه راه » برمبنای اين خط استواراست :اسرائيلی ها عليرغم آنکه باسياستهای غيرعادلانه شان مدتها است ازقوانين بين المللی تخلف ورزيده اندگذشتهای اندک ونا چيری بکنند در مقابل رهبران فلسطينی ملزم قرارداده ميشوندکه ازحقوق بر حق فلسطينی ها دست بکشندومقاومت مردم دربرابر اسرائيل و سردمدارانش امريکاراسرکوب کنند.

     درحاليکه سران اسرائيلی بدون کدام (هيچگونه)سزاوسرزنشی ازشرايط «نقشه راه» تخلف ميکنند- مقامات فلسطينی ها مرتباًتوسط جرج بوش وتونی بلير محکوم يشوند- علناًابلاغ ميگرددکه عرفات عامل اصلی عدم پيشرفت پروسه «نقشه راه» ميباشد. امپرياليستهای امريکاوانگلستان در حالي که ميگويند تفنگ امکانات رسيدن به صلح راازبين ميبرد؛ اماخودشان درعمل به جنگ و تجاوز دست ميزنند. وقتی چندنفر اسرائيلی توسط فلسطينی هابه قتل ميرسدآنها سروصدابلندکرده حنجره پاره ميکنند؛ اماخود شان150هزارعسکر مجهز ميفرستند,هزاران نفر فلسطينی وعراقی غيرمسلح رابقتل ميرسانندوکشورشان رااشغال ميکنند.رياکاری امپرياليستهادرهيچ نقطه ای ازجهان واضح ترازشرق ميانه نيست.

   وقتی امريکابه بهانه ازبين بردن سلاح کشتاردسته جمعی عراق جنگ براه انداخت,رياکاری ودروغگوئی در سطح بالاتری اوج گرفت.سران امريکا درهمين اواخراعتراف کردندکه در پرتاب موشکهای مسلح به سلاح اتمی بااسرائيل همکاری کرده اند. دکترين نظامی اسرائيل براين مبنی استوار استکه باقراردادن زيردريائی سلاح اتمی درخليج فارس وديگری درشرق ميانه ميتواندبه کشورهای عربی همسايه اش باسلاح اتمی حمله کند.

   امپرياليستهای امريکائی درحاليکه به تبليغ صلح می پردازندوارتش پوسيده عراق راخلع سلاح ميکنندباخوشحالی هرچه تمامترماشين جنگی قدرتمند اسرائيل رادرجنگ خيزترين نقطه ای ازجهان باموشکهای هستوی مسلح ميکنند.

**خشتهای بيشتری درديوار**

    يکی ازبخشهای کليدی تلاش های اسرائيل برای کنترول فلسطينی هادر يکسال اخير ساختمان ديواری استکه اسرائيلی هاآنرا«ديوارامنيتی» می نامندو فلسطينی هاآنرا« ديواراپارتايد» ميدانند.

    اين ديوارکه 9متر(30فوت) ارتفاع دارددرعمق کرانه غربی ساخته شده است . ده هاهزار فلسطينی که پشت اين ديوار محاصره اندبرای رفتن به کشتزارها- مدارس ومحل کارشان بايدازپستهای نظامی اسرائيل بگذرند.درحاليکه شرون ادعاميکندديواربرای جلو گيری ازعمليات انتحاری است وبه هيچوجهی به مقصدجا انداختن مرزدائمی نمیباشد- فلسطينی هاباتفاق آراءبه اين باورندکه ديوار درست بهمين خاطر ساخته شده است .

    اسرائيل ازطرف نيروهای بين المللی شديداًمحکوم شده است – ديوارغول آسائی که توسط اسرائيل بشدت محافظه ميشودوعبورازآن بلافاصله به معنی روبروشدن باشليک قوای امنينی اسرائيل است - صحنه ای که فقط مي تواندکارکردنيروهای توتاليتاريست باشد - نه ساخته حکومتی چون اسرائيل که امريکاآنرا بمثابه «يگانه دموکراسی شرق» می شناسد. امريکاديواررابشيوه ملايمی موردانتقاد قرارداداماوقتی شورای امنيت سازمان ملل متحدقطعنامه ای رابه اسامبله (مجمع) عمومی ملل متحد پيشنهادکرد امريکايکی ازتنهاچهار کشور جهان بودکه عليه قطعنامه رای داد. فردای همان روزاسرائيل اعلان کردکه قطعنامه راناديده ميگيرد.

     اسرائيل ازديواروزيربنای آن وسيله ای بدست آورده است که توسط آن زندگی فلسطينی هارادرسالهای اخيراز بد بدترسازد. درسال2003يک هيئت پارلمانی انگلستان ازفلسطين ديدن کرد. احساس شديدی درميان برخی از اعضای پارلمان انگلستان وجودداشته است,که ديوارمذکورابزاری بوده است که بوش وبليرباآن بازی کنندو«نقشه راه»پرتاب يک تکه ناچيزبوده است تامخالفت در مقابل حرکتهای جنگی دولتهای امريکا و انگلستان راکاهش دهندوهيچگونه قصدی به منظور فشارگذاردن براسرائيل برای دادن امتيازاتی نداشته اند. هيئت ديوار رامحکوم نمود- تاخت وتازاسرائيل - حکومت نظامی (کرفيو)- پست های امنيتی وسائرمحدوديت هائی راکه اسرائيل برفلسطين تحميل ميکندعامل خفه کردن اقتصادفلسطين دانست . هيئات به اين نکته توجه کردکه ميزان بيکاری هفتاددرصدبالاتررفته است-سطح زندگی مردم بصورت جدی پائين آمده وسبب آن گرديده است که سوء تغذی اطفال درسطح صحراهای جنوبی افريقاتنزل کند.«آنچه فقرراغيرقابل تحمل ميسازد»گزارش علاوه ميکند «آنست که گويااسرائيل نيک آگاه است که فقرناشی ازآفات طبيعی نيست بلکه محصول عملکردهای حکومت اسرائيل است که عمداًبه آن توسل ميجويد». گزارش اشاره کردکه توقف آمبولانس فلسطينی هاومعطل کردن آنهادرپست های امنيتی کارآگاهانه ايست که اسرائيل به آن مبادرت مي ورزد. اعضای پارلمان گفتند«نمی توان اين استنتاج راننمودکه اين استراتيژی آگاهانه ای است ازطرف اسرائيل برای فشارگذاردن برفلسطينی هاتاعزم مبارزاتی آنهارابشکند.»

    درحاليکه اسرائيل فشارغيرقابل تصوری برفلسطينی هاواردميکند امريکابصورت انصراف ناپذيری ماشين نظامی صهيونيستی راباسلاح وپول تغذيه ميکندتابه خوانخواريش ادامه دهد.دولت امريکاازکنگره امريکا درخواست کرده است درسال2005  مبلغ 2,2بليون دالر-60مليون دالر- بيشترازسال 2004 باسرائيل پرداخت شود.اسرائيل درکل بيش از40 در صد مجموع کمکهای نظامی و اقتصادئی  خارجی امريکارادريافت ميکند.

**اسپ چوبی شرون**

هنگاميکه جهانی برای فتح آماده نشرميشدآريل شارون اعلام کردکه حکومت وی ساکنين يهودی حوزه غزه راازمناطق مذکوربيرون ميکشد. مفسرين ليبرال نيويارک تامز- لوموند وسائرين بحث براه می اندازندکه بايد ازاقدام شارون استقبال گرددواين بمثابه «گام اوليه» برای تخليه کرانه باشد- اين اعلان درواقع سرآغاز«زمين برای صلح» سنگ بنای برنامه تمام امپرياليست هادرمنطقه است .

    حال اين اقدام هرچه باشدامايک چيز روشن است که طبقه حاکمه اسرائيل به هيچ وجه قصدنداردتمام کرانه غربی سپس مناطق غزه راترک بگويدوبه ادامه آن درنهايت ازاسرائيل صرف نظرکند. تبليغ اين اقدام آنطوريکه نيويارک تامز وسائرامپرياليستهای ليبرال به آن می پردازندجزآرايش دامیکه اسرائيل چيده است چيزديگری نيست.پرداختن باين بازی شطرنج که مهره هايش بدست شارون چيده شده است بمعنی آنستکه تمام کارهای اسرائيل درسالهای اخيرکه همه از پشتيبانی کامل امريکا برخورداراست کاملاًناديده گرفته شوند.

    احتمال قوی برآنست که اسرائيل مقدارناچيزی را-7500مسکن دور افتاده  ايکه درمناطق فقيرنشين غزه قرار دارد ودفاع ازآن امرمشکلی است – ازدست بدهدتا 210,000 مسکن پربهای کرانه غربی- قسمت اعظم - رادرتصرف نگه دارد. دلائل زيادی وجودداردکه سران اسرائيل اقدامات تحميلی رارويدست گيرند- درصورت لزوم حتی بصورت يک جانبه – مسکونين کرانه غربی رادر پشت ديوارامنيتی مستحکم کندوبر زمينهای باقيمانده کرانه غربی وغزه دولت دنبالچه کوچک فلسطينی برقرار نمايد. شايد«اول غزه»جايش رابا«تنها غزه» عوض کند.مگرنيويورک تايمرو لوموندبه اين باورنيستندديوار600-700 کيلومتر آن بقيمت 1,4 مليون دالرتمام ميشودبمثابه يک مرزاصلی عرض وجود ميکند؟باين ترتيب بحش بزرگی ازکرانه غربی وحداقل ,اکثر دهکده های يهودی نشين آن که بطور تعيين کننده ای آب وسيستم حمل ونقل کل منطقه راکنترول ميکندبرای اسرائيل باقي ميماند. اماتاجائی که به فلسطينی هامربوط ميشود,آنهابين سرزمينهای شان درپشت ديوارهای غول آسای (که دورتادورغزه رافرا گرفته است)وآنچه که ازکرانه غربی برايشان باقی مانده است زندانی خواهند بودکه توسط قلمرو های تحت کنترول اسرائيل ازهم جدا ميشوند. دراصل قطعنامه تقسيم فلسطين تحت قيموميت انگلستان توسط سازمان ملل درسال 1948- 50درصد رابه اسرائيل و50درصدرابه فلسطين داد. در جنگیکه بلافاصله پس ازتجزيه فلسطين وپس ازاشغال کرانه غربی وغزه که درسال 1957صورت گرفت اسرائيل 78در صد آنچه راکه درفيصله نامه اصلی تعيين « شده بودتصرف کرد. اسرائيل باگرفتن زمينهای پشت ديوار 80 تا 85درصدزمين راتصرف نمود. اماچه چيزی به فلسطينی هاخواهدرسيد,  دلداریهای تلخ درمورد اينکه «ظواهر يک دولت»به آنهاداده خواهد شدکه حرفی استکه شارون زده است ومعنايش داشتن دهکده های فلسطين نشين مانند بنتوستانهای افريقای جنوبی نژادپرست البته دهکده ای باپرچم ملی وسرودملی .

   تحميل يکجانبه چنين شرائطي بر فلسطينی هادرواقع بيانگردست و پاچگی اسرائيل وحاميان امپرياليست آن ميباشد. ازاواخردهه1980که مبارزات خلق فلسطين درکمپ های پناهندگان به انفجاردرآمدومبارزات توده ی انتفاضه باراول براه افتاد اسرائيل وامريکادر محاسبات شان به اين نتيجه رسيده اند که برای خاتمه دادن مقاومت مردم فلسطين بجزاينکه بنحوی بامقامات فلسطينی واردمعامله شوند راه وچاره ديگری ندارند. اساس مذاکرات مادريد- اسلوبه تعقيب آن برنامه «نقشه راه» برهمين منظور استواراست.

   امااين امکان موجوداست که اسرائيلی هاريسکی راقبول کنندوبه اقدام يکجانبه ای دست بزنند. آنها ازيکطرف اوضاع را به نفع خودمی بينند- بادرنظرداشت اينکه حرکت امريکادرعراق شرائطی را بوجود آورده است که دولت اسددر سوريه ودولت ملاهادرايران رازير فشار قرار داده است. ازجانب ديگرسران اسرائيل بامشکلات روزافزون متعددی روبرو اند- بعلت انتفاضه ميزان مهاجرت يهوديان به اسرائيل به حدی تقليل کرده است که درظرف 15سال چنين نبوده است – توريزم (جهانگردی) سقوط کرده است – اقتصاد دچارمشکلات است - حتی در ارتش ظاهرايکپارچه اسرائيل شکاف هائی ظاهرشده اندتاجائی که صدهانفرازنيروی ذخيره ارتش از خدمت درقلمروهای اشغالی اسرائيل سرپيچی ميکنند. سال گذشته دربين سران اسرائيلی اين نظرقوت گرفت که بصورت يکجانبه «جدا»از فلسطينی هابه عقب مرزهای قابل دفاع عقب نشينی صورت بگيردتا فلسطينی ها«دولت کوچک» خودراتشکيل دهند. درسال 2003- اين قسمت مهمی از برنامه انتخابات رياست جمهوری حزب کارگرراتشکيل ميداد- شارون با تمام شهرتیکه درپشتيبانی از صيهونيزم داردوخواستارتوسعه در سراسر فلسطينی ميباشدازديرزمانی به تشکيل «دولت کوچک»فلسطينی تمايل نشان داده است وبهمين علت دوسال پيش شرون بامصوبه حزب ليکود در مخالفت باچنين دولتی که ازطرف نخست وزيرقبلی ناتن ياهوبه پيش گذاشته شده بودبه مقابله برخواست . بهمين علت آشکاراستکه برنامه «نقشه راه»ازآن جهت درچشم شرون قابل اهميت استکه دولت «موقت» فقط در کمترازنيمی ازکرانه غربی برقرار مي شود. شارون شايد ميخواهدکه نيروهای اسرائيلی وساکنان غيرقانونی را در پشت ديوارهای امنيتی قراردهد.به فلسطينیهااجازه دهددر مناطق غزه و تقريبانصف کرانه غربی حکومت «موقت» تشکيل دهندومرحله دوم برنامه «نقشه راه» راتکميل شده اعلان کندودرعينحال تضمين کندکه اين راه حل«موقتی»واقعا«دائمی» شود.

   درست استکه ريشه مشکلات امپرياليستهاوصيهونيستهادربرقراری نحوی ازآرامش وخاتمه دادن تصادمات ,اساسادرغيرعادلانه بودن اهداف آنها است – امامشکلات اينهابيشترازآنست . درجهان امروزی تمامی طبقات حاکمه دارای اهداف غيرعادلانه ميباشند اما همه دربرابرخيزش مقاومتهای پيگيری که صيهونيستهاهرروز با آن مواجه اند قرارنمی گيرند. اوضاع فلسطين ازبسی جهات بيان فشرده جناياتی است که امپرياليسم به آن مرتکب ميشود- راندن مجموعه خلقی ازخانه وکاشانه شان وراندن آنهابه زندگی درکمپ های پناهندگی و تبديل دولت استعماری مهاجرين به پايگاه امپرياليسم غرب در منطقه ,جائی که چندميليون مهاجر اروپائی بردهها ميليون عرب زورگوئی ميکنند.

   هرگاه درنقطه ازجهان کسی مورد سرقت قرارگرفته باشد- بازورگوئی وبد رفتاری روبروشده باشد- مزه شلاق ظالمان راچشيده باشد- درپيش چشم شان خواهران وبرادران شان بدست تفنگداران ظالم مورداذيت واهانت قرار گرفته باشدبدون آنکه کاری ازدستش برآيد- به فلسطينی هامينگرندوشرايط خودشان رادرآنهابصورتی عريان مي بينند. دست نکشيدن فلسطينی هااز مبارزه وامتناع شان ازتسليم شدن – با وجودی که گاه گاه چنين به نظر ميرسددر برابرموانع زبون کننده ای قرار دارند- مقاومت وسرسختی شان منبع الهام ميليوناانسانی است که بايدبه شرايطی که خوددرآن قرارگرفته اندباز بنگرند- گاهی امکان مقاومت راميبينند در حاليکه قبلاچنين نمي ديدند.

   فلسطينی هاازبدوپيدايش تاريخی شان تاحال شايدامروزدردشوارترين موقعيت خودقراردارند. صيهونيستهاو امپرياليستها اميدوارندفلسطينی هابحدی زمين کوب شده باشندکه ازتشکيل يک نظام فلسطينی استقبال کنندوياحداقل بدون سروصداآنراقبول کنندولوآنکه نظامی محقر, دستنشانده وناتوان باشدو توسط دارودسته فاسدی ازکمپرادورها درسرزمينی کمترازيک ربع اصل سر زمينهای مادری شان اداره شود.

   اماصيهونيستهاهرگزبه آرامش زندگی نکرده ونخواهندکرد. درراس مشکلاتی که صيهونيستها به آن مواجه شده انداين موضوع قرارداردکه آنهاسکونت گزينان ظالمی اندکه دولت خودرابرسرزمين مردمی بناگذاشته اند که شمارصاحبان اصلی اش به ده ميليون ميرسد- ولوآنکه حالادرپناهندگی بسرميبرندفرزندانش زن ومردهنوزهم فکربازگيری سرزمين اجدادی شان راعميقا درسردارند- بخصوص آنهائيکه درکمپهای پناهندگی بسرميبرند.صرف نظرازاينکه ياسرعرفات تاچه حدميخواست با رهبرحزب کارگر (براک) در سال2000  دربه توافقاتی دست يابد- گذشته ازآنکه براک نخست وزيراسرائيل چنددرصد ساحات متصرفه راموردمعامله گری قراردهد- هم ياسرعرفات وهم امپرياليستهانيک آگاه بودندکه هيچ موافقتنامه ای نمی تواندحق بازگشت فلسطينی هابه فلسطين راازآنهاسلب نمايدو«دولت کوچک»فلسطين آنهارابه صلح وادار سازد .

   اتفاقااين يکی ازدلايلی خواهدبودکه ممکن است شارون بصورت يکجانبه باين اقدام دست بزند- تااسرائيلی هابه عناصرفئودال کمپرادوريک«دولت کوچک» که سخت درعطش آن بسر ميبرند,اعطانمايند- بدون آنکه حق باز گشت فلسطينی های پناهنده کمپ هارا رسمامنسوخ سازند- يعنی شرايطی را مهياسازندکه به تسليمی ننگينی تن دردهند .

   فلسطيني هاباقدرت هيولائی روبرواندوهنوزهم آن رهبری ای راندارندکه قدم به پيش نهدودشمنان مردم فلسطين رادرميدان نبرد شکست دهد- اماکسی شک نداردکه مبارزات شان کماکان ادامه خواهديافت – وستمديده گان جهان دوشادوش آنهاحرکت خواهندکرد .

   مبارزات خلق فلسطين درستی جمعبندی راکه مائوتسه دون ارائه داده است بروشنی ثابت ميکند- بدين معنی که «مرتجعين توطئه ميکنندشکست مي خورند- بازهم توطئه ميکنندبازهم شکست ميخورندوسرانجام نابودميشوند.

   اينست منطق امپرياليست هاو مرتجعين جهان دربرخوردبامردم .آنها هرگزازاين منطق سرپيچی نمی کنند ... اماوقتی مردم مبارزه ميکنندشکست مي خورندبازهم مبارزه ميکنندشکست مي خورندوبازهم مبارزه ميکنندتاآنکه پيروز ميشوند... خلقهانيزازين منطق سرپيچی نمی کنند .»

**بياد ادوارد سعيد : فرزند نادر جهان**

**نوشته ج. س.**

**بنقل از كارگر انقلابي، ارگان حزب کمونيست انقلابي آمريکا، شماره 1215، 12 اكتبر 2003 ارسال شده به انگليسي و اسپانيولي**[**www.rwor.org**](http://www.rwor.org/)

          ادواردسعيد،روشنفكربرجسته مردمي،سخنور مردم فلسطين،و تئوريسين دانادر24 سپتامبردرسن 67 سالگي درگذشت. حتي نمايندگان نظم موجوددرجهان امروز،كسانيكه در زندگي به او حمله كرده وناچيزش ميشمردند، مجبورشدندمرگش رابا پيامهاي دهن پر كن تسليت گويند. ولي ملل تحت ستم و بخصوص فلسطيني ها و ساير خلق هاي عرب با خواندن آوازهائی در ستايش ارزشي كه زندگي وي برايشان داشت سوگواري كردند.

    ادوارسعيددراورشليم دريك خانواده مرفه فلسطيني متولدشد. خانواده اي كه بزورتجاوز،تروروخلع يدي كه حاصل ايجاددولت اسرائيل درسال 1948 بود، به همراه صدهاهزار فلسطيني ديگربه تبعيدابدي رفت. سعيددراوايل سالهاي 1950بعنوان دانشجو به ايالات متحده آمدوهمچون بسياري ازكسانيكه از جهان سوم ميآيندبيشترعمرش رادراين كشور ماند. او داراي دكتراي هارواردو متصدي مقام استادي ادبيات تطبيقي دردانشگاه كلمبيابود. سعيد موقعيت ممتازي در زندگي آكادميك داشت. او بارها اين موقعيت را بخاطرآنكه لازم ميديدمقابل دروغ وستم وغارتگري امپرياليسم و صهيونيسم بايستد به مخاطره انداخت.

    «حادثه سنگ- اندازي» سه سال پيش يك نمونه است.درسفري به جنوب لبنان،سعيد بطور سمبوليك سنگهايي را به آنسوي مرزهاوبسمت يك پست نگهباني اسرائيلي پرتاپ كرد.مرزي كه بتازگي،وقتي اسرائيل مجبور شدازاشغال لبنان دست بكشد،ايجادشده بود.اين يک حرکت بسيارمناسب درهمبستگي با جوانان فلسطيني عليه نيروي نظامي اسرائيل بودونتيجتا ارتجاعيون اسرائيل را به ولوله انداخت بطوريكه خواستارآن شدندكه اين محقق واستاد برجسته ازشغلش دردانشگاه كلمبيا اخراج شود. سعيددرطول زندگيش بارهابمرگ تهديد شد.تلاشهاي اينان براي بر كناركردن سعيدازمقامش به شكست انجاميد  واوتازمان مرگ به تدريس ادامه داد.

    ولي اين حادثه يعني نشان دادن ارادتش به جوانان سنگ انداز فلسطين ازژستهاي غيرمعمول بودكه رابطه عميق سعيدبانسل جديدرانمايان ميكرد. سعيد بخاطرتحقيقات ونقدهاي ادبي اش درباره نويسندگاني چون جين آستن، جوزف كنراد،وآلبركامومعروف است. علايق وي درجهات بسياري سيرميكرد.ازآن جمله است مقدمه جديدي بررمان تصويري «فلسطين» اثرجوساكو.دراين مقدمه سعيدبه ارزش ضدساختاري «كميك» در«مقابله با روندهاي فکری جا افتاده» اشاره مي كند.

\*\*\*\*

    سعيديك روشنفكرمردمي بود،يك روشنفكرمتعهدومبارزوزندگي اش نمونه ايست والا ازقابليت روشنفكران، وقتي كه خودوفکرخودرادربرابر قدرتهاي حاكم و دركنارمردم جهان قرارميدهند.پرولتاريا به اينگونه افرادونقشي كه بازي ميكنند ارج واحترام ميگذارد.

    درمعروفترين ونوآورترين اثرش يعني شرق شناسی  **Orientalism**سعيد مسيري راكه طي آن نظريات غرب در موردشرق يا«خاور»شكل گرفت دنبال ميكندونشان ميدهدكه چگونه حرفه اي به نام «شرق شناسي» بوجودآمد. «شرق شناس» روشنفكري استكه يك منطقه از خاورميانه تاخاوردورومردم آنجارا «مي شناسد.» اونشان ميدهدكه اين مفاهيم بعنوان بخشي ازفتوحات اروپاي امپرياليستي درعصرجديد،ازدوران تهاجم ناپلئون به مصردر سال  1798ساخته شدند. تهاجمي كه طي آن يكهزار مقام شهري، متخصص آمار، اقتصاددان، بيولوژيست وحتي شاعر وهنرمند، ارتش 3400 نفره ناپلئون را همراهي ميكرد.

   امپرياليست ها ملزم بودندسرزمين ها و مردمش رامطالعه كنندتابتوانند كنترلشان كنند. ولي دانشي كه بدست آوردند به اهداف سلطه جويانه شان آلوده بود.دراِين دانش،مردم وساختار هايشان به«ديگران»بدل شدند، «ديگراني»که منفعل،احساساتي و نادانند ، درست برخلاف غربيان فعال،متفكرو دانا.خلاصه اينكه تصوير «بومي تنبل و ناداني»كه بايدبراه راست هدايت شود ساخته شد:بومي ای كه بايد تحت حاكميت درآيدوسنن و خرافات «اسرار آميزش» توسط غرب دانا و برتر مطالعه و درجه بندي شود.

   اين تصوير شرق شناسان از خلقهاي «خاور» نوعي دانش دروغين است. ولي به يك هدف خدمت ميكند: فقط و عمدتا براي اين نيست كه امپرياليستها احساس برتري كنند، بلكه براي بناي يك گفتمان سلطه گراست كه درآن آنچه دانش رسمي وموردقبول است با ساختارهاي قدرت درهم تنيده شده است.همانطوركه سعيدميگويد: «تاثيري كه اين ابزاربرذهن دارند توسط نهادهايي كه حول آنهاساخته شده تقويت ميشود. هرشرق شناس بدون اغراق داراي يك سيستم حمايتي بسيارقدرتمنداست كه نهايتابه خود نهاد هاي دولت ميرسد. بنابراين كسيكه در باره دنياي شرق عربي مينويسد، اتوريته يك كشورراپشت قلم خود دارد،لحن قلمش اثبات يك ايدئولوژي گوشخراش نيست،اوبا اطمينان بي شبهه ازحقيقت مطلقي كه نيروي مطلق پشتيبانش است مينويسد.» . ازاواخر سالهاي 60 به بعد،سعيد بمثابه يك تئوريسين فرهنگي ادبي، توجه خود را به اين شكل از رابطه متقابل ميان دانش و قدرت معطوف كرد. اين مسئله مصادف شدباچرخشي درجهت سمت گيري فعالتربامبارزه سياسي مردم فلسطين وشركت دررهبري سياسي جنبش فلسطين. واقعه اي كه سعيد را به زندگي سياسي سوق داد،حمله وحشيانه اسرائيل وتسخيركرانه غربي در سال1967بود(معروف به جنگ 6 روزه). كتاب بعدي اش «مسئله فلسطين» بود و درسالهاي1970 عضو«شوراي ملي فلسطين» شدكه«پارلمان درتبعيد» خوانده ميشد.درسي سال متعاقب آن، او مرتبادرباره فلسطين گفت ونوشت.او سخنوري ماهروازفعالترين معرفهاي جنبش فلسطين درآمريكاشد. براي هفته نامه مصري الاهرام كه درتمام جهان عرب پخش ميشودستونی رامي نوشت.

   مبارزه فلسطين مراحل مختلفي را پشت سرگذاشته استكه آغاز اولين انتفاضه درسال 1988طلايه داريكي از مهمترين مراحل آن بود- مبارزه اي توده اي عليه اشغال،سلطه وخلع يد،رو درروي تفنگهاي ارتش اسرائيل.مبارزه اي كه قلب تمامي ستمديدگان رادر سراسرجهان مالامال ازشادي كرد. اسرائيل وحكام آمريكامستاصل ازاين مبارزه،باب مذاكره باياسرعرفات و سازمان آزاديبخش فلسطين (ساف) را گشودند،كاري كه قبلاازآن سربازمي زدند.باپيشرفت مذاكرات،ادواردسعيد ديدكه عرفات دارد به آمريكا تسليم مي شودودرسال1991 از شوراي ملي فلسطين استعفا داد.

     دوسال بعد،توافقنامه اي امضاشدكه قدرتي صوري به«اتوريته فلسطيني» در مناطق محدودوبسته اي ازكرانه غربي ونوار غزه داد (توافقنامه اسلو).

     اوبدرستي اين توافقنامه رامحكوم كرده آنرا«ابزارتسليم فلسطين»خواند، ابزاريكه«جنبش رهائيبخش فلسطين رابه يك شهرداري كوچك»بدل كرده است. اودرعين اينكه انتقادخودرامطرح ميكرد، به تبليغ مبارزه فلسطيني ها براي حق تعيين سرنوشت ادامه ميداد.

    نوشته هاي ادواردسعيدقابل توجه اند، نه فقط بخاطرمواضعي كه تبليغ ميكرد. بلكه همچنِِين به اين دليل که اوتحليل سياسي راباانتقادادبي- فرهنگي وبه شيوه اي مستقيم وخاص خودتلفيق ميكرد. دنياي اودنياي يك محقق وروشنفكر اومانيست بودكه برايش هيچ چيزانساني غريبه نبودودرآن مغزانسان ابزارظريفي ازدرك ودقت درارزيابي بود.اوازاين نقطه نظر،مقابل روشنفكراني استكه چه دردانشگاههاوچه درخارج آن مغز شانرا بآنكس که قيمت بالاترداده فروخته اند، ياآن رابه عرصه هاي تنگ محدودكرده اندويادرخدمت قدرت وارتجاع قرار داده اند.

\*\*\*\*\*

   سعيدخودرااومانيست معرفي ميكرد و تعريف خاصي ازاين ديدگاه فلسفي وسيع داشت. اوميگويد«منظورمن از اومانيست نخست رهائي ذهن مااز زنجيرهائي استكه [ويليام] بليك [شاعر] آنرابخوبي نشان داده است وبكار انداختن آن درمسيرتعمق تاريخي و سنجيده. اومانيسم علاوه برآن حاكي از يك حس هم مسلكي باديگرمتحققين، ديگرجوامع وديگردوران هانيز هست.... هرعرصه اي باسايرعرصه ها مرتبط است وهيچگاه هيچ امري در جهان ما در انزوانبوده.... مابايددر باره بيعدالتي ورنج بگوئيم، اما درمتن تاريخ ،فرهنگ وواقعيت اقتصادي اجتماعي.»

     ادواردسعيداومانيسمش راعليه افراط مذهبي بكارميگرفت. او مدافع سرسخت سكولاريسم بودومخالف جنبشها، جوامع ودول بنيادگراومذهبي، چه صيهونيست، چه اسلامي و چه مسيحي. اوباهرآنچه بنظرش دگم ميامدومانع انتقادوارتباط آزادميشد، ضديت داشت. درعينحال، او معقتد بودعلم وتفكرانتقادي ميتواندبه شناختي عميقترازجهان منجرشودونقش روشنفكركمك به پيشرفت دانش و آزادي بشراست. اين اعتقاد،واومانيسم سعيد،او رادرمقابل فلسفه هاي «پست مدرنيستي» قرارداد؛يعني درمقابل آن هاييكه معتقدندحقيقت،آزادي و قضاوت اخلاقي مفاهيمي كاملا نسبي وبومي اند و آن معناوارزش جهانشمولي راكه سعيد درآنها ميديد ندارند.

    اودركتاب «معارفه هاي روشنفكر» به مسئوليت اجتماعي،سياسي واخلاقي روشنفكرميپردازدودرك خوداز روشنفكر بعنوان يك شخصيت مقابله گرراباز ميكندوچالشي درمقابل روشنفكرقرارميدهد:«هيچكس نميتواند هميشه،راجع به تمام مسائل، اظهار نظرکند. ولي من معتقدم مقابله باقدرتهاي شكل يافته و مجازجامعه، قدرتهائي كه درمقابل شهروندان جوابگويند،بويژه هنگاميكه بوضوح ازطريق يك جنگ غيراخلاقي و بي رويه،ياازطريق برنامه اي تبعيض گرا، سركوبگرومبتني برخشونت جمعي، پيش ميروند، يك وظيفه مشخص است.»

\*\*\*\*\*

    اين نگرانيهاي شرافتمندانه وخشم سوزان عليه بي عدالتي،سراسرزندگي سعيدوازجمله12سال آخري راكه با سرطان مبارزه ميكرد،رقم ميزد.دردو سال گذشته، وقتي حكام آمريكا جنگ عليه جهان واستقراردولت پليسي در كشورراآغازکردند،گروهي ازفعالين، روشنفكران وهنرمندان جوابي مهيا كردندبه نام«بيانيه وجدان: به نام مانه» كه اعلام كرد: «كاري كنيم كه نگويند مردم ايالات متحده زمانيكه حكومتشان جنگي بي پايان رااعلام كردودست به اقدامات سركوبگرانه جديدوشديدزد، هيچ عكس العملي نشان ندادند.» ادوارد سعيدازاولين ومشتاق ترين امضا كنندگان اين بيانيه بودوسايرين را به امضاي آن تشويق كرد.

    ادواردسعيدمردي بافرهنگ وبا علايقي وسيع بودوعشق عميقي به اپرا وموسيقي كلاسيك داشت.اوپيانيست ماهري بودونوشتجاتي نيزدرزمينه موسيقي شناسي ونقدموسيقي داشت. اين عشق،اورابادانيل بارن بوئيمDaniel Barenboimكه پيانيست ورهبر اركسترسرشناسي است همراه كرد. اين دوباهم «ديوان غرب- شرق» را بنا نهادند كه محملي براي موسيقي دانان عرب واسرائيلي بود. يكي ازآخرين انتشارات سعيدكتابي بودكه ايندوباهم نوشته بودند.بارن بوئيم بمناسبت مرگ سعيد گفت كه وي «نه تنهاباموسيقي، ادبيات، فلسفه وسياست احساس راحتي ميكرد، بلكه ازنادرافرادي بودكه رابطه وهمسوئي رشته هاي مختلف راميديد... اوموسيقي راتنهاتركيبات صوتي نمي ديدوبه اين واقعيت آگاه بودكه همه شاهكارهاي موسيقي تصويري از جهانند.»

     مانيزبه اين گستردگي وديدعميق از ارتباطات دروني درجهانبيني ارج مينهيم.او يك روشنفكر برجسته و خودآگاه بود كه غناي شناخت وتحقيق درزمينه تئوري وفرهنگ رابااعمال وگفتارش در طرفداري ودفاع ازمردم، پيگيرانه وبا روشنبيني نقادانه به پيش ميبرد. پرولتاريا ادواردسعيدرابزرگ ميدارد.

**1می 2003**

**موج جديدی ازانقلاب ظاهرميشود**

     انقلابيون وکارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی اندروز اول می رادر شرائط خاصی تجليل ميکنند.مردم سراسرجهان برامپرياليسم امريکاکه ظالمانه به عراق تجاوزودرآنجابساط بازکرده است خشمگين است. درروز های اول جنگ مردم عراق نشان دادند که آنهاتصميم دارندبجنگند. جنبش توده ای ده هامليون نفری بروی صحنه نمايان شد.اماسقوط زود فرجام رژيم صدام حسين يکبارديگرنشان دادکه زيررهبری طبقات ارتجاعی نمي توان عليه امپرياليسم بصورت موثرمقاومت کرد.اين يکی ازوظائف سنگين پرولتارياوتنهاپرولتاريااست که بايدبا مردم متحدشود، مبارزه انقلابی رابرضد رهبران ارتجاعی درهرکشوررهبری کند.

    تنهاطبقه کارگراستکه ميتوانددر سطح جهانی دربرابرامپرياليسم ايستادگی کندزيرامنافع طبقه کارگر درازبين بردن کامل سيستم امپرياليستی وآزادی تمام ملل جهان نهفته است که جامعه ای بدون طبقه،  فارغ از استثمار– جامعه کمونيستی ايجادکند. ريزه خواران دشمن از دير زمانی سالهای سال اعلان کرده اند که تحقق و دست يابی به اين امرو چشم انداز تاريخی نا ممکن و رويای خطر ناکی است. امااين رويا بذات خود بر مبنای اين شرائط مادی استوار است که پرولتاريامشترکارنج ميکشد، استثمارميشودودارای وظيفه مبارزاتی مشترکی ميباشد. اما عليرغم تمامی وارونه سازی و دروغگوئی ها اين امر پا برجااست که شرائط برای طبقه کارگر انگيزه و هدف خلق می کند تا برای آن برزمد. در واقع اين ايده که بدون ريشه کن ساختن سيستم سرمايه داری ميتوان مشکلات جامعه انسانی رابرطرف کرد يک فريب خطرناک است.يک سيستم اجتماعی که موتورآن بر اساس استثمار انسان ازانسان حرکت ميکند،انواع واقسام نابرابری هاو ستم ها را بوجود می آورد، در جنگهای غيرعادلانه بخاطر غارت وتجاوز ميليونهاانسان راقربانی وتلف ميکند – يک چنين سيستمی را هرگز نمي توان بارفرم اصلاح کرد.

   کسانيکه ازين سيستم دام چينی شده بهره ميگيرندباحاميان شان هرگزبزبان دليل ومنطق گوش نمي دهند، آنها به خواستهای مردم ولو آنکه با صدای بلندی به پيش کشيده شودوقعی نميگدارند.تمامی حرفهای امپرياليستها که بنام رعايت " قوانين بين المللی"،"دموکراسی"،"مشوره با تابعين "و"آزادی"- صرف نظر از آينکه باظرافت ازدهان تونی بليربيرون مي شودويابازبان گنگ جورج بوش بيان ميگردد،وحتی وقتی بزبانهای فرانسوی وآلمانی ترجمه ميشوند-  جزاز پوشاندن واقعيت های عريان چيزی بيش نمي باشند.

     امپرياليستهايک مشت اقليت اند، تنهابالشکروپوليس ودستگاه های جاسوسی شان برسياره زمين حکومت ميکنند-  صرف نظر از سلاح کشتاردسته جمعی شان که بهر قيمت ميخواهندآنرادراختياروانحصار خود داشته باشند. جنگ عراق يکبار ديگردرستی گفته مائوتسه دون را ثابت کرد که"قدرت سياسی ازلوله تفنگ بيرون می آيد."

امپرياليستهاولوآنکه در ظاهر قدرت مندبنظر ميرسنددرواقع ضعيف اند. چرا؟به اين دليل که استثمار،ستم، بی عدالتی وتجاوزگری شان آنهارامورد نفرت مردم سراسرجهان منجمله موردنفرت مردم کشورهای خودشان قرارميدهد.

    علم وايدئولوژی کمونيزم، مارکسيسم – لنينيسم – مائوئيسم، سلاح باقدرت است – نه تنها بعلت اينکه جهان رابدرستی تحليل و تجزيه ميکند،بلکه درعين حال بخاطری که بامنافع اکثريت بشر مطابقت دارد. وقتی کمونيسم توسط پرولتاريا وزحمتکشان درک ميشود، نيروی مادی بوجود ميآيد که ميتواند جهان را تغيير دهد.

     بازهم دعوت ميکنيم به کوه های هماليانگاه کنيد،ميليونهاانسان پايمال شده امروزبپاخاسته  سلاح درکف گرفته وقدرت سياسی رابدست اکثريت عظيمی ازمردم سپرده است.  نپال کشوری نهايت عقب نگهداشته شده دراثرجنگ خلق قدم به قدم به نمونه درخشانی بدل ميشود که پرولتاريا و زحمتکشان تمام کشور ها آينده خودرادرآن جستجوميکنند.در پيرو،ترکيه،هند،فليپين وديگرنقاط انقلابيون مائوئيست سرسختانه درفش جنگ خلق را برافراشته نگهميدارند.

چهارچوب ساخت اجتماعی شرق ميانه باتجاوزامپرياليسم امريکابرعراق  ازهم تکان خورده است. به يقين درماه ها و سالهای آينده مبارزه طبقاتی شديد ترميشود. درحال حاضر آنچه کمبود است يک جنبش کمونيستی واقعی در بسياری ازين مناطق است.

     آسيای جنوبی مرکزتوفان پرولتاريای انقلابی جهان است. صد هامليون نفردر هند،پاکستان،سری لانکا،و بنگله ديش ازاستبدادسيستم امپرياليستی و نيمه فئودالی بشدت رنج ميکشند. برخلاف بسياری از نقاط ديگر جهان که انرژی انقلابی توده های مردم مجرا حرکی ندارد، موجوديت احزاب مائوئيستی واقعی در جنوب شرق آسيا الترنتيو انقلابی را بوجود آورده است.

    دراروپا،امريکای شمالی،جاپان و کشورهای اوقيانوس امکان پيشرفت مبارزه طبقاتی روشنتربچشم مي خورد.جنبش پرتوان ضدتجاوز امپرياليسم امريکاعليه عراق گوشه ای ازنارضايتی مردم عليه سرمايه داری انحصاری راکه در بطن اين سر زمينهانهفته است بنمايش گذاشت.

   درافريقاکمبودتغذيه وسرايت امراض مردم راتکه پارچه کرده است. رژيم های نيمه مستبدکه به نمايندگی ازباداران امپرياليستی شان حکومت ميکنند درتمام کشورهای منطقه دچاراختلافات وکشمکش اند. باوجوديکه امروزعمدتامردم ازين جنگهارنج ميکشند،ولی درعين حال ديده ميشود که امکانات براه انداختن جنگهای رهائيبخش هم بوجودميآيد.

   امريکامدتهاامريکای لاتين را به ديده "صحن حياط"خودنگاه کرده است ونتائج سلطه نئوکلونياليستی امريکا درين کشورها بروشنی نشان ميدهدکه زندگی اقتصادی اين کشور هاتابع باداران يانکی شان است. ارجنتائن زمانی يک کشور ثروتمند بدستور صندوق مالی جهان امروز در بحران فرورفته است و تمام منطقه به انتظارهمين سرنوشت اند.

    به اين دليل استکه موج انقلاب در سراسرسياره ظهورکرده است.مردم جهان ديگری ميخواهندوبطورروز افزون تصميم ميگيرندکه برای آن مبارزه کنند. اين امربذات خود ضرورت تشکيل احزاب پيشآهنگ مارکسيست – لنينيست – مائوئيست رامبرم ترميسازد. درجائيکه حزب وجودنداردبايدايجادشود. درجائيکه حزب موجوداست بايدتقويت گردد تا بتواند وظائف انترناسيوناليستی خود را انجام دهد. تمام اين احزاب در انترناسيونال کمونيستی که جنبش انقلابی انترناسيوناليستی گام اولی آنست بايد متحد شوند.

    مبارزات چند ماه اخيرنمونه ای از آينده ای را که  در پيش رو است بنمايش ميگذارد. امپرياليستهای امريکائی ديوانه وارميکوشندبه قمار قهرآميزی توسل جويند، دندانهای زهرآگين خود را در گلوی مردم جهان بيشتر از بيش فرو برند. اما مردم جهان به چنين آينده ای تن نداده و نخواهند داد.  صرف نظر ازاينکه امپرياليسم تاچه حد قدرت مند است، ولی توانائی توده های مليونی بمراتب بالاتر ازتوانائی امپرياليستهااست.صرف نظرازينکه دشمن چقدر ميخواهد بجنگندوتکبر نشان دهدتاماهيت سيستم تاريخ زده خودرا بپوشاند، اماجايگاه اصلی نظام شان همانجائی است که نظام های بردگی وفئودالی درآن پرتاب شدند. به مبارزات خود شدت بخشيد وبرای نبردهای بزرگ تری که در افق نمايان است آماده شويد!

**باجنگی که امپرياليسم امريکا عليه جهان براه انداخته است مخالفت و مقاومت کنيد، آنرا شکست دهيد!**

**به هماليانگاه کنيد - جهان بهتری درحال تولد شدن است!**

**احزاب پيش آهنگ مائوئيستی ايجاد نمائيد، آنها را تقويت کنيد و با جنبش انقلابی انترناسيوناليستی متحد سازيد!**

**زنده باد انترناسيوناليزم پرولتری!**

**کميته جنبش انقلابی انترناسيوناليستی0**

**در باره مبارزه براي وحدت نيروهای کمونيست راستين**

    مسئله وحدت درسراسرتاريخ جنبش بين المللي کمونيستي اهميت بسيار زيادي داشته است. درمقابل دشمن که قدرتمندودرسطح ملي وبين المللي سازمان يافته  است،ضرورت  وحدت طبقه کارگروتوده هاي ستمديده تحت يک رهبري پيشاهنگ مرتبأ خود نمائي ميکند.توده هاخواهان وحدت انقلابيون هستندواغلب نميتوانند بفهمندکه چراآنها به وحدت نرسيده اند. اماعليرغم نياز آشکار براي وحدت و عليرغم آرزوي توده ها، هميشه رسيدن به وحدت سخت بوده است.اززمان مارکس و انگلس تاکنون،جنبش کمونيستي بين المللي بامبارزات مکررو شديد توام بوده است.حقيقتأوحدت فقط ازطريق مبادرت به چنين مبارزاتي ميسر ميشود.ايدئولوژي پرولتاريافقط ازاين طريق توانست ظهوريابدوهويتي راپايه گذاري کندکه ازايدئولوژیهاوگرايشات غيرپرولتري که به نام طبقه کارگرو ستمديدگان سخن ميگويندخودرامتمايز کندواساس وحدت حزب پيش آهنگي باشدکه صلاحيت متحدکردن توده هاي وسيع زحمتکشان راداشته باشد. زماني که مسئله وحدت نيروهاي پيش آهنگ کمونيست دوباره داردبه يک وظيفه عاجل درهردوسطح ملي وبين المللي تبديل ميشود، مابايد درک ديالکتيکي استواري درموردرابطه بين مبارزه و وحدت واينکه چگونه وحدت جنبش کمونيستي ساخته ميشود، داشته باشيم.

     اگرمابه منشاجنبش مائوئيستي نگاه کنيم،خواهيم ديدکه مائوئيسم محصول طغيان عليه  تمام آن چيزهاي فاسد شده جنبش کمونيستي(چيزيکه  بنام رويزيونيسم ميشناسيم)بود.در رويزيونيسم لغتهاي"کمونيست"يا "مارکسيست ـ لنينيست"يا حتي" انترناسيوناليست" بسيار است ولي از جوهرانقلابي خالي است.درحاليکه کمونيسم يعني  جنگ براي سرنگوني ديکتاتوري طبقات استثمارگر وبرپائي دولت ( ديکتاتوري) پرولتاريائي و توده هاي خلق بمثابه بخشي از مبارزه جهاني براي از بين بردن کامل جامعه طبقاتي.

      مبارزه  مائوعليه رهبران رويزيونيست اتحاد شوروي، يعني کسانيکه قدرت رااز طبقه کارگر کشور "اتحادجماهيرشوروي سوسياليستي" ربودندوسرمايه داري رامجددأبر قرار کردند، موجب ظهور و رشد جنبش مائوئيستي شد.مبارزه مائو عليه رويزيونيستهاي مدرن شوروي، در خود چين شالوده هاي ايدئولوژيکي را تقويت کرد و زمينه هاي  انقلاب کبير فرهنگي پرولتاريائي  و تئوري ادامه انقلاب را بوجود آورد. اين انقلاب و تئوري ادامه مبارزه طبقاتي و ادامه انقلاب تحت ديکتاتوري پرولتاريا مهمترين خدمت مائو به پرولتارياي انترناسيوناليست گرديد. در اين مقاله فقط  ميتوانيم بطور گذرا به دستاوردهاي عظيم انقلاب کبير فرهنگي پرولتاريائي اشاره کنيم. اين انقلاب موفق شد که بطرز بيسابقه اي ده ها ميليون کارگر، دهقان و انقلابيون آگاه  را به جنگ براي باز پس گرفتن آن بخشهائي از دولت که بوسيله رويزيونيستها غصب شده بود، بلند کند. رويزيونيستهاي حزب کمونيست چين و دولت سوسياليستي چين کساني بودند که مي خواستند چين را به عقب و به  راه سرمايه داري برگردانند.

      انقلاب کبير فرهنگي پرولتاريائي  نيزهمانندانقلاب اکتبر، امواج تکاندهنده اش رابه سراسرجهان منتشرکرد.در همه کشورهايکي پس از ديگري نيروهاي انقلابي در جنبش کمونيستي بدور مائو و پرچم انقلاب کبير فرهنگي پرولتاريائي جمع شدند. همه جا اين نيروهاي نوظهور با مخالفت شديد رويزيونيستها مواجه ميشدندو ميبايست يک مبارزه دشواررا پيش مي بردند. در همه کشورها، اينان اغلب  انقلابيون جواني بودند که بهمراه چند تن از کمونيستهاي قديمي و آزموده عليه روساي رويزيونيست شورش ميکردند.اينهابايکديگ،باالهام ازخيزش بزرگ انقلابي درچين وتحت تاثيرنبردجهاني عليه امپرياليسم که در حال ظهوربود،جرات کردندکه عليه باور هاي تثبيت شده رويزيونيستهاي مدرن که خودرادر پرده مارکسيسم ـ لنينيسم پوشانيده بودند، اما در عمل سازش و مماشات  با ارتجاع و امپرياليسم را پيش ميبردند، مبارزه کنند.

    اين مبارزه بزرگ جهاني عليه رويزيونيسم مدرن،  در کشورهاي مختلف به اشکال متفاوت شکوفا شد و رشد کرد. در کشورهاي تحت سلطه اين مبارزه اغلب بر روي مسئله  راه کسب قدرت سياسي تمرکز يافت؛ در مورد اينکه آيا راه پايه اي که در پراتيک پيروزمند انقلاب چين به اثبات رسيد بايد اتخاذ شود يا خير (اين راه کسب قدرت عبارتست ازدست  زدن به جنگ خلق طولاني مدت ومحاصره  نقاط قدرت دشمن در شهرها بوسيله جنگ درمناطق روستائي). رويزيونيست هاي مدرن بشدت با بکاربستن آموزه هاي مائودر فرآيند انقلاب دراين کشور ها مخالفت مي کردند. اما نيروهاي انقلابي تازه متولد شده، هم در پراتيک و هم در مناظره تئوريک با رويزيونيستها مبارزه مي کردند و به اين  مسئله که فشرده مسائل حياتي "جنبش عملي" بود پاسخ مي گفتند. پژواک زوزه هاي هيستريک رويزيونيستهاوفرصت طلبان عليه گامهاي اوليه اي که جنبش مائوئيستي برای بکاربستن خـــط مائودرباره جنگ خلق برداشت، هنوزبه گوش ميرسد. درهند، چارومازومدارشورش ناگزالباري را آغاز کرد. اين شورش به حق " تندر بهاري"لقب گرفت زيراتاثيرهيجان آوري برتوده هاي انقلابي آن کشورداشت. اين شورش ، جرقه هاي مبارزه مسلحانه را زدو صحنه سياسي هندرابالكل دگرگون نمود.درترکيه، ابراهيم کايپاکايا اشتباهات رويزيونيستهاواپورتونيستها را نقدکردواين نقدرادرجنبش کمونيستي ترکيه توسعه دادوعلاوه براين جسورانه اولين جوخه هاي مسلح راشکل دادوترس به جان رويزيونيستها و ارتجاعيون انداخت و براي  ميليون هاتن مردم ستمديده‏ اميدبه ارمغان  آورد.دربنگلادش، سراج سيکدار، گروهي ازمائوئيستهارارهبري کرد. آنهاتوانستند درست دربحبوحه زمانيکه  توده هاي کشور پاکستان شرقي عليه ستم ملي و تهاجم ارتش هندشورش کرده بودند، خودرابميان گرداب تضادها بيندازندتا بررونداوضاع تاثير بگذارند.حزب جديد التاسيس مائوئيستي دربنگلادش(حزب پوربابنگلا شاربوها را پارتي يا پي بي اس پي)  بسرعت شکوفا شد و برنامه سياسي پرولتاريا ـ جنگ طولاني مدت خلق و انقلاب دمکراتيک نوين ـ را به مسئله روز کشور تبديل نمود. در فيلي پين، خوزه ماريا سيسون دست به تأسيس حزب کمونيست فيلي پين و ارتش نوين خلق زد که تابه امروزجنگ عليه امپرياليسم وارتجاع فيلي پين را ادامه ميدهد. در تمام اين مواردوخيلي موارد ديگر مي توانيم ببينيم که وحدت بزرگ در نتيجه مبارزه بدست آمدودرنتيجه پيشبرد مبارزه درعرصه ايدئولوژيک که با مبارزه سياسي براي کسب قدرت سياسي مرتبط بود،يک گروه کوچک ازکسانيکه "دانشمندان" رويزيونيست فوراانگ" فرقه "به آنان زدند، توانستند به سرعت هزاران انقلابي را  بسيج  و متحد کنند و حمايت ميليونها ميليون نفر از توده هاي خلق را بدست آورند.

     در تعدادي ديگرازکشورهانيز اساس جنبش مائوئيستي امروز به  مواضع پيشرفته ايدئولوژيک و سياسي  که آن نيروهادرآن زمان اتخاذکردندبر ميگردد.در ايالات متحده، باب آواکيان، رهبر حزب کمونيست انقلابي آمريکا، نقش حياتي در جلب بخشي ازجنبش انقلابي کشوربمواضع مائوئيستي بازي کرد.درپرو،آبيمال گوسمان (صدر گونزالو)درحال پيشبردچندين مبارزه عليه رويزيونيسم بودکه بعدأ منجربه بازسازي حزب کمونيست پرو تحت رهبري خط صحيح شد.دراروپا مهم ترين احزاب مائوئيستي تاسيس شدند وبسرعت در دوران تغييرات ناگهاني رشدکردندو بوسيله وقايع پر شکوهي چون ماه مه 1968 دانشجويان و کارگران فرانسه تثبيت شدند.

**وحدت ـ مبارزه ـ وحدت**

    شکلگيري جنبش مائوئيستي نمودي از قانون ماترياليسم ديالکتيک است. مائوتسه دون بما ميآموزد قانون تضاد، وحدت و مبارزه اضداد، نيروي محرکه  پيشروي همه پروسه ها،  چه در طبيعت و در جامعه يا در افکار مردم، مي باشد. جنبش کمونيستي در هر دو سطح ملي وبين المللي از اين قانون مستثني نميباشد. جنبش کمونيستي خود وحدت اضداد است،  ميدان نبرد دائمي ميان ايده ها و نيروهائي که  پرولتاريا و منافع طولاني مدت کسب قدرت وپيشروي بسوي کمونيسم را نمايندگي ميکنند با آن ايده ها و نيروهائيکه خواهان سازش ويا تسليم به ارتجاع و امپرياليسم و خواهان ترک هدف مبارزه براي ايجاد يک جهان کمونيستي اند، ميباشد. اين مبارزه مداوم همه جا و هميشه يک شکل نيست بلکه  از ميان امواج مختلفي ميگذرد و بر طبق  شرايط مبارزه طبقاتي در هر کشور ودر سطح بين المللي ويژگي هاي خاص خود را دارد. از نقطه نظر کمي، غالبأ چنين مبارزه اي درون يک حزب متحددر شکل بحث ومناظره، انتقاد و انتقاد از خود، جمعبندي از پراتيک انقلابي و از طريق ساير اشکالي که در آنها ايده هاي درست و غلط  مورد مبارزه قرار مي گيرند رخ مي دهد وطي آن کمونيستها منجمله آنهائي که مرتکب خطا شده اند بدور يک ديدگاه و سياست واحد متحد مي شوند.

   اما از نقطه نظر کيفي، وقتي که  عين اهداف وديدگاه جنبش کمونيستي به زير سئوال ميرود مبارزه دو خط حادي درگيرميشود.مائوئيستهاتشخيص ميدهند که درچنين دوره هاي نادروحاد مبارزه دوخط، درمقايسه با تغييرات تدريجي در " زمانهاي عادي"،  جهش ها و گسست هاي بزرگ روي ميدهد. در دوره هائي مانندمبارزه لنين بارويزيونيستهاي انترناسيونال دوم يا مبارزه مائو عليه رويزيونيستهاي مدرن شوروي بوده است که جنبش کمونيستي بيشترين چيزها را بدست آورده و بيشترين چيزها را از دست داده است. چنين مبارزاتي هر چند وقت يکبار در سطح بين المللي و درکشورهاي معين روي ميدهد؛ اين قانوني اجتناب ناپذير است. وقتي چنين مبارزاتي سر بلند ميکنند، توانائي رهبران و کادرهاي کمونيست در تشخيص آن  و مبارزه  براي يک خط  ايدئولوژيک سياسي صحيح  تاثيري تعيين کننده بر روي آينده جنبش کمونيستي طي سال ها و حتي نسل هاخواهد داشت.

     پروسه وحدت ـ مبارزه ـ وحدت در جنبش کمونيستي مرتبط و مشروط به پروسه کلي انقلاب پرولتاريائي جهان است.  مرحله و شرايط مبارزات درون جنبش کمونيستي را مبارزه طبقاتي‏‏ تعيين ميکند. بطور مثال مائو و لنين بنا به ميل وانتخاب خوددرگيرآن مبارزات نشدندبلکه اين مبارزات انعکاس تئوريک وايدئولوژيک نبردهاي حادي بودندکه درجهان درحال شکلگيري بود: نبردهاي ميان نيروهاي امپرياليستي و ارتجاعي ازيکطرف ونيروهاي پرولتاريائي و تحت ستم در طرف ديگر. مبارزه ايکه لنين بر عليه خيانت کاران انترناسيونال دوم انجام داددرنتيجه بروز جنگ جهاني اول ضروري شده بود. اين جنگ سرنگون كردن بورژوازي را در شماري از کشورها به وظيفه فوري تبديل کرده بود. اما رويزيونيستهاي انترناسيونال دوم بجاي انجام اين وظيفه از طبقه حاکمه "خودي" و جنگ آن عليه رقباي امپرياليست ديگر حمايت مي کردند؛ اينها در واقع  نمايندگان بورژوازي در ميان اقشار طبقه کارگر بودند؛  اينها  خودرابرآن بخشي از کارگران ("اشرافيت کارگري") متکي کرده بودند که در ازاي حمايت از طبقه حاکمه خود در جنگ از امتيازات ناچيزي برخوردار مي شدند.

     از طرف ديگر،توده وسيعي از کارگران وحشتزده ومتنفرازکشتار جنگ جهاني اول و مشتاق يک راه حل انقلابي بودند. اما دربيشتر کشور هارهبري اي موجودنبودکه قادرباشد منافع طبقاتي توده هاي کارگررا نمايندگي کند، پشتيباني آنها را بدست آورد و آنها را در جنگ بر عليه بورژوازي رهبري کند. در غالب کشورها، رهبران يا محافل انقلابي وجود داشتند که بر عليه خائنين ميجنگيدند، و در آلمان کارل ليبکنخت و رزا لوگزامبورگ در جريان رهبري شورش قهرمانانه اسپارتاکوس جان خود راازکف دادندوتاامروز مورد احترام پرولتارياي انترناسيوناليست آگاه به منافع طبقاتي ميباشند. معذالک، بايدتوجه کردکه نيروهاي انقلابي  غيراز کمونيستهاي  روسيه تزاري آنقدراز نظر ايدئولوژيک ناروشن وازنظر سازماندهي ضعيف بودند که نتوانستند ميليونهاتوده رادريورش به دژهاي امپرياليستي رهبري کنند. بدون رهبري لنين و حزب بلشويک، انقلاب اکتبري نمي توانست وجود داشته باشد و بين الملل كمونيستي نمي توانست شکل بگيرد.

     بهمين ترتيب، مبارزه طبقاتي در چين آگاهي جنبش جهاني پرولتاريائي را تعميق نمود. وقتي خط مائو در چين پس ازمرگ او درسال 1976 سرنگون شد، رنگ سرخ چين عوض شد و صدها ميليون از کارگران و دهقانان به عقب و به جهنم سرمايه داري پرتاب شدند و يک بورژوازي نو پا از طريق دزدي لگام گسيخته ، رشوه خواري، کوچانيدن و برده کردن بي نظير و بي سابقه در تاريخ انسان، خود را چاق و چله کرد. چين از يک پايگاه جهاني انقلاب پرولتاريائي به يک حلقه ديگر در نظام جهاني امپرياليسم و ارتجاع تبديل شد. امروزه،  يادآوري اين موضوع هنوز دردآور است. قبل از اين واقعه  مائوو انقلابيون چيني مداومأ امکان بقدرت رسيدن رويزيونيستها را هشدارداده بودندو بطور مستقيم به انقلابيون سراسر جهان فراخوان داده بودند که در صورت به قدرت رسيدن رويزيونيستها در چين،  به توده هاي چيني کمک نمايند تا  آنها را سرنگون کنند.  با اين وصف، جنبش مائوئيستي جهان خيلي ناموزون به اين مبارزه بزرگ عکس العمل نشان داد. بسياري ازاحزاب وسازمانهاعملأازرهبران جديدچين حمايت کردند و کساني راکه نزديکترين افرادبه مائو بودند،بعنوان باندچهار نفره و انشعابگران "ماوراي چپ " محکوم کردند. برخي ديگر از احزاب و سازمانهاي کمونيستي پس از کودتاي رويزيونيستي در چين کاملأ اعتماد به خط مائو را از دست دادند و بوسيله انور خوجه رهبر حزب کار آلباني به انديشه مائو تسه دون (مائوئيسم ) حمله کردند؛ که اين خود بمعناي دست شستن ازپيشرفتهاي گرانبهاي علم پرولتاريائي که توسط مائو به ثمررسيده بود، بود.بجاي آن خوجه و پيروانش کوشيدندبه نظريه هاي پوسيده قديمي جنبش گذشته کمونيستي  که مائوئيستهامدتها قبل آنهاراپس زده بودند،جاني تازه دهند(براي مثال، رد اعتبارجنگ خلق طولاني مدت در کشور هاي تحت سلطه، رد انتقادمائو از تفکر متافزيکي استالين و غيره ). و بالاخره بخش ديگر يا بخش عمده جنبش مائوئيستي پيشين، خودشان را بي رهبر و مايوس يافته و  نتوانستند  در برخورد به اين شکست هولناک به مبارزه انقلابي ادامه دهند و کاملا اعتماد به آينده انقلاب جهاني را از دست دادند.

     خوشبختانه، يک اقليت کوچک از جنبش مائوئيستي گذشته در مقابل بار سنگين سختي ها به مقاومت و مقابله پرداخته، آموزه هاي مائو و  مقر فرماندهي انقلابي حزب کمونيست چين  را بعنوان سلاح اصلي بکار گرفتند. بسياري از اين نيروها درسال 1984 به پاي تشکيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) رفتند. ريم جسورانه خود را مرکز جنيني نيروهاي مائوئيستي جهان اعلام کرد و گفت براي ايجاد  بين الملل کمونيستي از نوع جديد مبارزه مي کند.  ريم نيز بدوأ بوسيله بسياري در جنبش انقلابي مورد حمله و تمسخر قرار گرفت و توسط عده اي ديگر که فکر ميکردندخط ايدئولوژيک و سياسي کم اهميت ترازحجم وبزرگي نيرو است، برسميت شناخته نشد. قضاوت درموردموضع سياسي احزاب بر حسب مقدارنيروئي که در اين يا آن مقطع دارند، يک شکل از پراگماتيسم است. همين نوع پراگماتيسم بعضي از مائوئيستهاي مبتلا به آن را هنگام به قدرت رسيدن رويزيونيستها در چين  گيج کردو باعث شدکه آنهابه حمايت از رويزيونيستهاي چين بپردازند در حاليکه چين عليرغم قوي بودنش هيچ نشاني از سوسياليسم نداشت مگر ادعاهاي گاه و بيگاه برخي رهبرانش. اماريم واحزاب تشکيل دهنده آن برروي اصول کمونيستي خودپافشاري کردند و درشرايطي که  ارتجاع جهاني "پيروزي نهائي" بر کمونيسم را اعلام ميکرد، به موفقيتهاي حيرت انگيزدرمبارزه طبقاتي دست يافتند. حزب کمونيست پرو (پ س پ )،که جنگ خلق رادرسال 1980 آغاز کرده بود، در سال بنيانگذاري ريم به آن پيوست ودردهه1980 بي وقفه و پيگيرانه پيشروي کرد تا بدانجا که  در مقطعي امپرياليستهاومرتجعين ترس شان را ازدورنماي پيروزي مائوئيستهاي پرو اعلام داشتند. پس ازدستگيري صدر گونزالودرسال 1992يک خط اپورتونيستي راست درحزب کمونيست پروبه ظهوررسيد،که فراخوان ترک مخاصمه بنفع قراردادصلح راداد.جنگ خلق درپرودچارشکستي موقت و" پيچي درجاده" شد. اماپايداري کميته مرکزي حزب در راه جنگ خلق عليرغم شرايط دشوار کماکان الهام بخش مائوئيستهاي سراسر جهان شد و از طريق پايداري بر اهميت  ايدئولوژي و سياستي که در ريم فشرده شده است پرتو افکند.

     در جبهه ايدئولوژيکي، ريم در سال 1993سطح وحدت خود را بالا برد و بدور مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم  بعنوان ايدئولوژي پرولتاريا متحد شد. عده اي به ريم تحت عنوان اينکه "يک موضوع ديگر براي انشعاب در جنبش کمونيستي بين المللي آفريده است" حمله کردند. يک عده  ديگر گفتند که اين صرفأ تغييري در واژه است و نه  در محتواي سياسي؛ و به اين ترتيب سعي کردند اين پيشرفت را کم بها جلوه دهند،وسعي کردندبا بکاربردن فرمول بندي "انديشه مائوتسه دون يا مائوئيسم" اين دو را با هم همسنگ قرار دهند. در حقيقت اتخاذ مائوئيسم توسط ريم که در سند زنده باد مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم منعکس شد انعکاس کسب درک بالاتر و متحدتري نسبت به درکي که تا آن موقع در جنبش کمونيستي بين المللي از ايدئولوژيمان وجود داشت، بود. ريم با اين موضع بحول درک بالاتري از ايدئولوژيمان متحد شد.

     اهميت اين شناخت بالاتر وقتي در عمل نشان داده شد که رفقاي حزب کمونيست نپال (مائوئيست)، حزبي که در تماس نزديک با پيشرويهاي جنبش کمونيستي بين المللي و خود ريم تشکيل شده بود، در سال 1996 جنگ خلق را شروع کرد و اکنون سراسر کشور را با انقلاب روشنائي بخشيده است.

     حزب کمونيست نپال (مائوئيست) براي تدارک آغاز جنگ خلق، ناچار بود با نظرات ام. ب. سينگ که  از رهبران قديمي جنبش مائوئيستي نپال بود، تسويه حساب کند. سينگ مبارزه اي را درريم برعليه اتخاذ مارکسيسم – لنينيسم- مائوئيسم براه انداخته بود  و در بخشي از اين موضع رويزيونيستي اعلام کرده بود که دست زدن به جنگ خلق طولاني در نپال غير ممکن است مگر اينکه اول انقلاب در کشور همسايه يعني هند پيروز شود. انشعاب سازماني بين ام.ب.سينگ وآنهائي که بعدأ توانستند نقش مرکزي در ساختن حزب کمونيست نپال (مائوئيست) بازي کنند، بتاريخ  1986 برميگردد. در اين سال حزب کمونيست نپال (مشعل) به دو مرکز( يکي "کميته مرکزي" ناميده ميشد و ديگري "کميته سازمانده مرکزي" ) تقسيم شد. کادرها و اعضا تشخيص دادند که تحت رهبري سينگ  انقلاب نميتواند به وقوع بپيوندد. معذالک، در آن مراحل اوليه يک نقد همه جانبه سياسي و ايدئولوژيک ازخط سينگ هنوز به عمل نيامده بود؛ در نتيجه انشعاب درون حزب مشعل در آنزمان به سطح يک مبارزه دوخط کامل تکامل نيافت.  بعدأ،زمانيکه  مسائل سياسي و ايدئولوژيک در نپال روشن شد، و همچنين در تداخل با پيشرفتهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي اين امکان بوجود آمد و کاري انجام شد که بعدا حزب کمونيست نپال (مائوئيست)  به آن نام طرد"مکتب فکري ام.ب.سينگ" نهاد. وقتي اين نقدگام به گام پيش رفت، تاثيرات منفي عدم وحدت که ناشي ازناروشنائي سياسي بود نيز حل شدونيروهاي بيشتري حول مرکز حزبي واحدمتحدشدند.بدين ترتيب يک شالوده محکم براي وحدت در ابعادي که تا آن موقع در نپال سابقه نداشت بوجود آمد. زيرا تحکيم حزب بدور مائوئيسم و طرد همه جانبه "مکتب فکري ام.پ.سينگ" بود که در را بر روي آغاز جنگ خلق در 13 فوريه 1996 گشود.

      لنين دهها سال قبل گفته بود که  نقش سياسي اي که نيروهاي مختلف در جنبش کارگري روسيه در دوران بحران وانقلاب ايفا نمودند  پيشاپيش‏‏ و سالها قبل  درمبارزات سياسي ميان خود انقلابيون، منعکس شده بود. بحث و جدل عده نسبتأ کوچکي، تحت شرايط تلاطمات انقلابي ميتواند تصوير زنده اي  از منافع متضاد طبقات مختلف را فاش نمايد. در نپال، وقتي خط مارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم  جنگ خلق را آغاز  و پيشروي آنرا رهبري کرد ، آن مسائلي که پيش از اين محدود به محافل نسبتأ کوچکي از رهبران و فعالين  بود به يکباره  تبديل به مسائل توده هاي وسيع شد، و واقعيت زنده خط سياسي و ايدئولوژيک صحيح بسادگي قابل رويت گرديد. اين واقعه همچنين باعث شد که  تعداد زيادي از کادرها و حاميان خط غلط متوجه اشتباه خودشده و جذب موضع مارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم  شوند و خدمات مهمي به انقلاب جاري بنمايند. لذا ميتوان ديد آن مبارزه (يا جدائي)  از ام.ب.سينگ براي ساختن مهمترين وحدت يعني  وحدت بين کمونيستهاي راستين و توده هاي وسيع طبقه کارگر،دهقانان وروشنفکران انقلابي که نيازمندراه حلي انقلابي براي مسائل جامعه نپال هستند ـ ضروري بود. و بار ديگر، اين حقيقت جهانشمول که وحدت ثمره مبارزه است، باثبات رسيد.

     امروزه مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم پرچم متحد کننده تمام نيرو هاي کمونيست راستين سراسر جهان شده است. ميتوان  ديد که اتخاد مائوئيسم توسط ريم نه تنها عاملي در دامن زدن به تفرقه و جدائي نشده است بلکه بالعکس تبديل به محوري براي صف آرائي مجدد ووحدت نيروهادر سطح جهان وهرکشور معين شده است.

**"يک به دو تقسيم ميشود " يا " دو در يک ترکيب ميشود" ؟**

     يکي از خدمات بزرگ مائوتسه دون تکامل بيشتر ماترياليسم ديالکتبکي و تاريخي بود. بويژه، مائو بر روي وحدت ومبارزه اضداد بمثابه قانون مرکزي ديالکتيک تاکيدنموده، و بشکلي درخشان آنرا درجامعه سوسياليستي، ساختمان حزب، اقتصاد سياسي، جنگ انقلابي و ديگر عرصه ها بکاربست. همانطوريکه مشاهده کرده ايم، درک عميق در مورد چگونگي بکاربستن قانون ديالکتيک در پروسه تشکيل و تقويت يک حزب پيشاهنگ حياتي است.

     در چين يکي از عرصه هاي مهم مبارزه تئوريک جبهه فلسفه بود. مائو مجبور بود در اين عرصه شديدأ عليه رهبران رويزيونيست چين، لئوشائوچي، که بعدأ از طريق انقلاب کبير فرهنگي پرولتاريائي  سرنگون شد، وعليه نماينده اصلي لئو در عرصه فرهنگي، يانگ هسين ـ چيان، بجنگد. سال 1963، در همان حاليکه مائو پلميکي علني عليه خروشچف و رويزيونيستهاي حزب کمونيست اتحاد شوروي را آغاز کرده بود، يانگ دليل مياورد که "همه چيز مطلقأ ترکيب دو دريک است". ( براي مرور بيشتر اين مباحث به پکن رويو 22 ژانويه 1971 و 23 آوريل 1971 رجوع نمائيد.) او بحث ميکرد که " آناليز يعني ُيک به دو تقسيم ميشودُ  در حاليکه سنتز بمعناي ُترکيب دو در يکُ است."

     بمنظور تکامل مبارزه عليه رويزيونيسم در چين و در سطح جهاني مائو ميبايستي موكدا اين تزها را رد ميکرد. وي مجددأ تاکيد کرد که: " تمام پديده ها بدون استثناء بدو تقسيم ميشوند"؛" در جامعه و در طبيعت همه پديدهاي متفاوت با وجوديکه  در محتوا و فرم متفاوتند، ولي همه بدون استثناء به اجزاي مختلف خود تقسيم ميشوند." ( "سخنراني درکنفرانس سراسري حزب کمونيست چين در باره فعاليت تبليغي"، نقل شده در جزوه سه مبارزه بزرگ درعرصه فلسفي، انتشارات زبانهاي خارجي پکن، ص 58)

     انقلابيون در حزب کمونيست چين استدلال مي کردند که " فلسفه مارکسيستي بما ميگويد که آناليز و سنتز قانون عيني پديده ها  ودر همان حال روشي است که توسط آن مردم امور را درک ميکنند. آناليز نشان ميدهد چگونه يک هستي به دو جزء مختلف تقسيم ميشود و چگونه اين اجزا در گير مبارزه هستند. سنتز نشان ميدهد چگونه بخاطر مبارزه بين دو جنبه مختلف پديده، يکي بر ديگري غالب شده آنرا شکست داده و محو ميکند، چگونه يک تضاد کهنه حل ميشود و يک تضاد جديد ظاهر ميگردد، و چگونه پديده اي کهنه از بين رفته و پديده اي جديد غالب ميشود. بزبان ساده، سنتز بمعناي آنست که يکي ديگري را "مي بلعد"...

     " آناليز و سنتز از نزديک با هم درارتباطند. در آناليز سنتز وجود دارد و در سنتز،  آناليز موجود است...

     پروسه جمعبندي از تجاربمان نيز پروسه اي از آناليز و سنتز است. بشر با در پيش گرفتن انواغ مختلف مبارزه در پراتيک اجتماعي ، تجارب غني انباشت کرده که برخي موفقيت آميز وبرخي ديگر ناموفق بوده اند. در جمعبندي از تجارب، لازم است درست را از غلط تشخيص داده آنچه را که درست است تصديق و آنچه را که غلط است نفينمائيم. اين يعني، تحت رهبري مارکسيسم ـ لنينيسم ـ انديشه مائوتسه دون ، اطلاعات حسي غني بدست آمده ازپراتيک رادوباره سازي کردن،  دور ريختن کاه و نگاه داشتن جوهره، حذف نادرست وابقا درست، از يکي به ديگري  وازسطح  به عمق رفتن، ارتقا شناخت حسي به شناخت تعقلي ودرک قوانين دروني پديده ها. حرکت اضداد ـ تقسيم يک به دوـ در سراسر پروسه ادامه دارد.باتجربياتي که از اين طريق جمعبندي شده، ماقادربدفاع از حقيقت و تصحيح اشتباهاتمان،فراگير کردن تجارب پيروزمندودرسگيري از اشتباهاتمان،هستيم.(" تئوري  ترکيب دودريک  فلسفه اي ارتجاعي براي احياء سرمايه داري است"، پکن رويو، 23 آوريل 1971)

     نقل قول فوق که در اوج انقلاب کبير فرهنگي پرولتاريائي نوشته شده و گذشت زمان نيز درستي اش را اثبات کرده ، براي مائيکه بدنبال ساختن وحدت کمونيستها در سطح هر کشور و جهان هستيم راهنماي خوبي ميباشد. در حاليکه ظاهرأ ممکن است اينطور بنظر برسد که وحدت کمونيستهاي سازمانهاي مختلف از طريق ترکيب "دو در يک" ميسر است، اما  اين ديدگاه نميتواند جوهر پروسه اي را که از آن طريق پديده جديدي  بظهور ميرسد، درک کند. سنتز وحدت جديدي را نمايندگي ميکند، اما همانطور که نقل قول فوق بحث ميکند، سنتز را نميتوان با "ترکيب دو در يک" يکي دانست ـ سنتز نتيجه مبارزه ودگرگوني استکه از طريق آن يک تضاد يا دسته اي از تضاد هاحل ميشوندو تضاد جديدي، ظاهر ميشود.

     در رابطه با مبارزه بين "تقسيم يک به دو" در مقابل بينش " ترکيب دو در يک"، رفقاي حزب کمونيست چين بشدت تئوري "مخرج مشترک گرفتن يا جستجوي نقاط اشتراک"  را نقد نمودند. در اينجا غرض اشاره به استدلالات لئو شائوجي و يانگ هسين ـ چن وديگراني است که ميان قطبهاي متضاد بدنبال "نقاط مشترک" ميگشتند، مثلأ ميان سرمايه داري و سوسياليسم، ميان بورژوازي و پرولتاريا. در حقيقت اگر ما فقط  ظاهر را ببينيم و نه محتوا را ، ميتوانيم تعداد زيادي از آن نوع  " نقاط مشترک" ميان مارکسيسم و رويزيونيسم بيابيم. آيا رويزيونيستها نيز ادعا نميکنند نماينده پرولتاريا و طرفدار سوسياليسم و کمونيسم هستند؟ آيا رويزيونيستها  نيز مدعي مخالفت با امپرياليسم نيستند؟ اما اگر از آگاهي مارکسيست - لنينيست – مائوئيستي  براي عبور از سطح  و نفوذ به اعماق استفاده کنيم، ميبينيم که رويزيونيسم  و مارکسيسم دشمنان سازش ناپذيري هستند که بر سر هر نقطه  در مقابل هم ايستاده اند.

     وحدت را بايد بعنوان محصولي از مبارزه و سنتز ديد، جهشي که از طريق آن وحدتي جديد بر شالوده ي تضادي جديد شکل مي گيرد. بديهي است چنان وحدتي محصول "معامله" برمبناي کشف  "نقاط مشترک"و بي اعتنائي نسبت به موضوعات اساسي مورد مبارزه، نمي باشد.درتاريخ جنبش کمونيستي نمونه هاي بسياري موجود است که نشان ميدهد رسيدن به  وحدت بر مبناي کشف "نقاط مشترک" هرگز موفقيت آميز نبوده و  براي پيشرفت جنبش زيانبار بوده است.

     اگربه شکلگيري خودبين الملل کمونيستي رجوع کنيم، ميتوانيم ببينيم لنين براي متحدكردن هرنيروي ممکن سخت تلاش کرد، ولي اينکاررا بدون سازش برسرمسائل اساسي آن روز انجام داد.بويژه، اصرار داشت اعضاي بين الملل کمونيستي ازنارهبران رويزيونيست گسست کرده وباهر تلاشي که جهت سازش باآنهاتحت لواي وحدت باشد، سرسختانه مقابله نمايند.

     مثالهاي مهمي نيزازگذشته نزديک ترمان داريم که اين نکته را نشان ميدهد.قبلأبه مضمون طغيان كمونيست هاي تركيه تحت رهبري ابراهيم کايپاکاياعليه رويزيونيستها، منجمله عليه کسانيکه  سعي ميکردند خود را زيرنقاب حمايت از مائو و چين انقلابي پنهان کنند،  رجوع کرديم.( منظور رويزيونيستهاي شفق استکه همانطوري که انتظارميرفت ازکودتا ي   ارتجاعي درچين حمايت کردند،همان هاکه رهبر اصلي شان پرنچک تاهمين امروز دشمن قسم خورده جنبش انقلابي در ترکيه است وفراخوان اتحادبا مرتجعين طبقه حاکمه را ميدهد.) مبارزه کايپاکايا وحدت جديدي که حزب کمونيست ترکيه (مارکسيست – لنينيست) نام گرفت به ارمغان آورد. {نام اين حزب به اختصار ت ک پ م ل است – توضيح مترجم}.  اين اتحاد جديد  سريعأ صدها هزار و حتي ميليون ها حمايت کننده را در کشور به حرکت در آورد. اما مانند هر وحدتي آن نيز مهر مبارزه را برخودداشت ومتعاقب شهادت کايپاکاياوعقبگردهاي مبارزه مسلحانه اي که وي براه انداخت، مبارزه جديدي درت ک پ م ل برسرچگونگي جمع بندي ازآن تجربه انقلابي و کاربست خط سياسي ايدئولويک آغاز شد.

     اينجا قصد نداريم تاريخ اين مبارزه را در جزئيات مرور کنيم ( بعضي از اينها را ميتوان در جهاني براي فتح شماره 28 سال 2000، "نامه سر گشاده به حزب کمونيست ترکيه \ م ل " ايضأ در جهاني براي فتح شماره 29 سال 2002 اسناد کنگره حزب کمونيست مائوئيست [ ترکيه و کردستان شمالي ] (م ک پ ) که ادامه دهنده  ت ک پ( م ل) است، مطالعه نمود.)رهبري"حزب کمونيست مائوئيست"معتقد استکه پس از مرگ ابراهيم کايپاکايا به مدت سي سال يک جريان قوي اپورتونيستي درحزب وجودداشتکه بويژه بحول  مسئله  تکامل علم مارکسيسم - لنينيسم توسط مائوتسه دون  به مرحله اي کاملأ نوين واعتبارتحليل کايپاکايادرموردجنگ طولاني خلق بعنوان راه انقلاب در ترکيه، متمرکزميشد. ازآنجاکه يک خط سياسي ايدئولوژيک صحيح وجود نداشت، درعرصه تشکيلاتي نيزنفاق سايه  انداخته بود.فراکسيونيسم،بي انضباطي وانشعاب درحزب بيدادميکرد.

     روشن است که تفرقه در ميان نيروهاي پيشرو کمونيست بار سنگيني بر دوش توده ها و مبارزاتشان بود. در واقع، اغلب اينطور است که توده ها فقط ميتوانند تفرقه و فلج شدن مبارزه عملي يعني انعکاسات سطحي مشکلات عميقتر خط سياسي و ايدئولوژيک را ببيند. زيرا از سطح به عمق ماجرا رفتن و به ماهيت مبارزه ميان مارکسيسم و رويزيونيسم رسيدن مستلزم داشتن آگاهي  مارکسيست- لنينيست- مائوئيستي است. و اين چيزي است که توده هاي وسيع نه در حال حاضر ونه در آينده بطور خود بخودي کسب نمي کنند. و آنچه که براي توده ها صحت دارد  براي صفوف گسترده اعضاء و رزمندگان حزب سياسي نيز صادق است؛ زيرا اينها نيز اگر بخوبي مسلح به کاربرد مارکسيسم – لنينيسم – مائوئيسم نباشند ( که در آن دوره بطور عموم صفوف ت ک پ م ل نبودند) فقط سطح مسئله را مي بينند و نه ماهيت آن را، مشکل تفرقه و فلج شدن را ميبينند و  نمي فهمند که جوهر مسئله خط سياسي و ايدئولوژيک است.

     هنگاميکه تلاش هاي متعدد براي متحد کردن گروه هاي اصلي ت ک پ م ل مي شد، وضعيت عمومي بهمين نحو بود. يکي از مهمترين پروژه هاي وحدت  تشکيل "کميته مرکزي متحد و موقت" (پي يو سي سي ) در سال 1993 بود.  پي يو سي سي که بخشهاي بزرگي از ت ک پ مل را يکجا جمع نمود، هيجان زيادي را در ميان اعضاء و هواداران ت ک پ م ل برانگيخت. [ اين اتحاد ميان ت ک پ (م ل) و ت ک پ \م ل انجام شد و ت ک پ م ل (مرکز مائوئيستي) در آن شرکت نکرد.] اما اين وحدت ديري نپائيد زيرا پي يو سي سي با مذاکره بر سر  "نقاط مشترک"  بوجود آمده بود. حتي برخي از نکات مشترک که به ظاهر"نقاط مشترک" صحيح بنظر ميرسيدند (مانند اتخاذ مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم بعنوان ايدئولوژي ) تنها لفاظي فرماليته براي پوشانيدن همان برداشتهاي غلط سابق از مائوئيسم بود؛ بويژه آنکه بخشي از خط پي يو سي سي عبارت بودازردانتقادات مائو از اشتباهات استالين و رد اين حقيقت كه  ايدئولوژي پرولتاريائي توسط مائو به مرحله عاليتري تكامل يافته است و مواضع غلط ديگرمانند ارزيابي غلط و زيانباراز جنبش انقلابي انترناسيوناليستي.

     نتايج اين تجربه قابل تامل است. پي يو سي سي اصلأ نتوانست انتظارات اعضاء و هوادارانش را بر آورده کرده  و به موج نويني از مبارزه انقلابي در ترکيه دامن بزند. در عوض، فراکسيونيسم، فقدان ديسيپلين، تفرقه و فلج بودن که مشخصه گذشته بود در حزب جديد هم ادامه يافت. در عرض چند سالي اندک، مجددا انشعابات عمده اي در حزب روي داد. بدليل آنکه خط صحيحي پروسه مبارزه و پيشروي را در ت ک پ م ل رهبري نمي نمود، انشعابات و اتحادهائي که روي ميدادند کاملا با پروسه  ُوحدت ـ مبارزه ـ وحدت ُ هنگاميکه مارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم  در فرماندهي است، تفاوت  داشتند. در مورد ت ک پ م ل، سطح بالاتري از وحدت حزبي و سطح بالاتري از پراتيک انقلابي بدست نيامد.

     فقط در سالهاي اخير اين وضع شروع به تغيير کرد زيرا رهبران و اعضاي ت ک پ (م ل) پروسه طرد کامل مواضع نادرست گذشته و جمعبندي از تجربه گذشته کل جنبش برمبناي مارکسيسم - لنينيسم – مائوئيسم راآغازکردندواتحادبا جنبش کمونيستي بين المللي، بويژه با جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ( ريم) را در پيش گرفتند.ميان ت ک پ (م ل) و ت ک پ \م ل ( که اغلب ُاوزگور گلجکُ ناميده ميشود)مبارزه اي انجام شدکه کاملا متفاوت ازمشاجرات سکتاريستي گذشته بود؛ در اين مبارزه که از سوي ت کا پ ( م ل) پيش برده شدمسائل واقعي حياتي درجنبش ترکيه بدرستي موردتوجه قرارگرفت  و اختلاف بين ت ک پ (م ل) و ت ک پ \ م ل به سطح مبارزه دو خط ارتقاء يافت.

     درترکيه، مثل هرجاي ديگر، پروسه وحدت تمام کمونيستهاي راستين دريک حزب واحد،هنوز کامل نشده است.يقينأ تعداد زيادي ازکادرها،  اعضاء،وهواداران ت ک پ \ م ل فعلي ميتوانندوبايد نقشي فعال در بوجودآمدن حزبي پيشروومتحد ايفاء نمايند. براي کامل کردن اين  پروسه بر اساسي صحيح وبراي متولدکردن  ُوحدت نوينُ که حزب  پيشاهنگ واحد يقينأآنرانمايندگي خواهد کرد،لازمست  گسست راديکال بيشتري از درک غلط گذشته که امروزبيشتروبيشتردر ت ک پ \م ل تمرکز يافته است انجام شود. جدائي هر چه بيشتر ت ک پ \ م ل از صفوف جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ( ريم) و اتخاذ خط  سانتريستي براي ايجاد ُوحدتُ در جنبش کمونيستي بين المللي از تبلورات اين درک غلط ميباشد. (براي بحث بيشتردرموردخط اين حزب به جهاني براي فتح شماره 28 سال2000رجوع کنيد،که به جدائي ت ک پ \ م ل از ريم وپيوستن آن به صفبندي متفاوتي در جنبش بين المللي پرداخته است ). گسست ازخط ايدئولوژيک سياسي غلط وافشاي آن،کليدوحدت وپيشرفت است.

**چه کسا ني انشعابگر هستند؟ چه کساني طرفدار وحدت؟**

      تاريخ همچنين نشان داده است که همواره نيروهاي راستين مارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم  هستند که براي وحدت مي جنگند و هميشه نيروهاي رويزيونيست و اپوربونيست هستند که به گروه گرائي، انشعاب و توطئه متوسل ميشوند.احزاب وسازمانهاي  مارکسيست - لنينيست - مائوئيست صحنه دائمي مبارزه دو خط هستند؛ همانطورکه گفتيم اين احزاب و سازمان ها برخي اوقات ميتوانند شاهد مبارزات دروني بسيارحاد باشند؛ امااگراين مبارزات  بوسيله خط ورهبري مارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم  هدايت شوند، ميتوانند به وحدتي بزرگتر در درون حزب، بين رهبري واعضاء و خيلي مهمتر، بين حزب و توده ها، منجر شوند.

     از طرف ديگر، احزاب بورژوائي وارتجائي صحنه نوع ديگري از مبارزه هستند:  مبارزه بين افراد و دسته بندي ها بخاطر منافع شخصي، بخاطر اتوريته و پرستيژ شخصي، و حتي برسرسهمي ازفساد .هرچندممکنست چنين احزابي براي مدت معيني  صورتکي از وحدت ظاهري رابه نمايش بگذارند، اين وحدت چيزي نيست جزحاصل اطاعتي که بخاطر ترس از انتقام، دلبستن به پاداش، جهالت ياحتي ترور.ايننوع احزاب با ظهوراولين شکاف ازهم ميپاشندو رهبران شان مانندخرچنگهائي که در تورافتاده اند يکديگر را پاره مي نمايند.

     اين بدان دليل است که احزاب بورژوائي وارتجاعي منافع توده هاي وسيع پرولتروستمديده رانمايندگي نکرده ونميتوانندبنمايندولذابايد همواره بدنبال گيج کردن وفريب دادن توده ها بوده، به پست ترين وعقب افتاده ترين احساسات آنها متوسل شده، و سعي در اعمال ديکتاتوري بر آنها بنمايند. هر چقدر هم پيروان احزاب بورژوائي و ارتجاعي زياد باشند اماديريازود توده ها به   قضاوت در مورد آنها مي نشينند. تاريخ اين مسئله را بارها و در کشورهاي گوناگون اثبات نموده است.

     وقتي برخي احزاب سياسي بورژوازي ملي يا خورده بورژوائي،  مبارزه اي  را (هر چند بشکل نيم بند و رقيق) عليه امپرياليستهايا مرتجعين بومي براه مي اندازند، ادعا مي کنند که سخنگوي تمام خلقندو اغلب ميتوانندشمار  قابل توجهي از توده ها رامنجمله ازميان طبقات ستمديده بدنبال خود بکشند. اما حتي در چنين مواقعي خصلت استثمارگرانه بورژوازي خود رانشان ميدهد.چنين نيروهائي نمي توانندازصميم قلب برتوده هاي ستمديده تکيه بنمايند و نمي توانند عاليترين منافع آنها را منعکس کنند. آنها همواره سعي ميكنند به احساسات فرومايه وعقب مانده توده ها توسل جويند يابااين عقب ماندگيها سازش کنند؛ بطور مثال با ناسيوناليسم تنگ نظرانه، تعصب کورکورانه مذهبي، ستم بر زنان، وغيره. اگرچنان احزابي به قدرت برسندوباسيستم جهاني امپرياليسم سازش بنمايند، کاراکتر عامه پسند آن زماني شان معمولأ بسرعت باد هوا مي شود، و ديگر حتا نمي توان آنها را از احزاب بورژوائي و مرتجع ديگر تميز داد. ( ميتوانيم اين تغييرات رابروشني درخط سير نيرو هاي ناسيوناليست کرددرعراق مشاهده کنيم. نيروهائي که مبارزه را با مبارزه  براي حقوق مردم کرد شروع کردند ولي اکنون به بازيچه اي در دست امپرياليستهاي آمريکائي جهت برده نمودن کردها، و نه تنها کردها بلکه تمام عراقي ها، تبديل شده اند.)

     زمانيکه يک سازمان مارکسيست - لنينيست - مائوئيست  از خط انقلابي صحيح جداميشود،لاجرم ايدئولوژي و سياست رويزيونيستي در عرصه تشکيلات آن بازتاب مي يابد و کم کم خصائل احزاب بورژوائي و ارتجاعي را اتخاذ مي كند.

     مائوتسه دون اينرا بشکلي درخشان در اثر معروفش  ُسه آري وسه نهُ  جمعبندي نمود : "مارکسيسم را بکار بنديد، نه رويزيونيسم را؛ متحد شويد، تفرقه نياندازيد؛ رک و روراست باشيد، توطئه و فريب نکنيد." (به " گزارش در مورد "بازبيني اساسنامه" مربوط به دهمين کنگره حزب کمونيست چين، نگاه کنيد) در اين ميان کليد جمله اول است يعني خط صحيح مارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم  را بکار بنديد. آنهائي که از چنان خطي جدا مي شوند نمي توانند متحد شوند لاجرم انشعاب ميکنند. آنهائيکه از مارکسيسم جدا ميشوند قادر نيستند رک و رو راست بوده و يک مبارزه اصولي را براي ديدگاه هايشان انجام دهند. بلکه، همواره به حملات شخصي، پخش شايعه و پچ و پچ، مبهم نمودن مسائل خطي مهم درگيردرمبارزه پرداخته  و توطئه گري وفريب  دستورکارروز ميشود. چنان اشخاصي همواره منافع بلند مدت پرولتارياي انترناسيوناليست را فداي منافع تنگ و کوتاه مدت يک اقليت مينمايند.مبارزه براي وحدت کمونيستهاي راستين، مبارزه براي وحدت بين حزب و توده ها، يکي از وظايف دائمي مارکسيست ـ لنينيست ـ مائوئيست هاست، وبايدهمواره مراقب باشند از سبک کارواشکال مبارزاتي بورژوازي، مرتجعين و احزاب رويزيونيست پرهيز نمايند.

     در مورد احزاب سابقأ مارکسيست - لنينيست- مائوئيست  که بشکلي کيفي به احزاب رويزيونيست تبديل شده اند، اين احزاب تفاوتي بااحزاب ارتجاعي ديگرندارندـ هنگاميکه قدرت سياسي را بدست بياورندآن باصطلاح سانتراليسم دمکراتيک وانضباط چنان احزابي فقط مشخصه اي است براي اعمال  ديکتاتوري ارتجاعي برتوده هاي خلق منجمله اعضاي حزب.امروزه حزب کمونيست چين مثال کاملي است از حزبي بورژوا،ارتجاعي وفاشيست. کسانيکه هزاران هزارازنزديکترين پيروان مائو،منجمله همسروي چيان چين رادستگيرکردند،کسانيکه کارگران ودهقانان انقلابي راوحشيانه سرکوب کردندتاقدرت سياسي رابدست آورند،کسانيکه ازنظرمردم جهان به " جلادان ميدان تين آن مين" در 1989 معروف هستندـ چنين حزبي را هرگزنميتوان "اصلاح"کرد بلکه بايد مانند ديگر احزابي که ديکتاتوري ارتجاعي اعمال ميکنند، با زور سرنگون کرد.

**مبارزه براي وحدت در دستور کار است**

     نيازي مداوم براي اتحاد تمام نيرو هاي راستين کمونيست درتمام کشورها وجود دارد. اما نياز به وحدت وحتي آرزوي وحدت هميشه براي به ثمر رساندن مبارزه براي دست يافتن به يک پيشگاهنگ متحد ويگانه کافي نيست.عامل کليدي ظهورخط  ايدئولوژيک سياسي مارکسيستي ـ لنينيستي ـ مائو ئيستي صحيح است؛ زيرا فقط چنين خطي پتانسيل آن را دارد که محور گردآمدن جمع بزرگ نيروهاي کمونيست راستين در کشور مفروض باشد.

     تاريخ نشان داده است که طريقه ظهورچنين خطي از کشور به کشور بسيار فرق ميکندزيرا کشورهاي مختلف داراي شرايط مختلف هستند و جنبش کمونيستي هرکشورداراي تاريخ متفاوتي است. بعنوان مثال، در پرو رفيق گونزالو صدرحزب کمونيست پروميگويدکه حزب کمونيست پرو محصول مستقيم يکسري مبارزات تاريخي جنبش کمونيستي آن کشور بود (مبارزاتي که رفيق گونزالو درآنها نقش مرکزي در مبارزه عليه رويزيونيسم و اپورتونيسم، داشت). در نپال،تشکيل حزب کمونيست نپال ( مائوئيست)ازمسيري ديگر گذشت، و رفيق پراچاندا،صدرحزب، جمعبندي کردکه نيروهائي که بعدأ نقش اصلي را درتشکيل حزب کمونيست نپال ( م ) بازي کردند، در مراحل اوليه جنبش کمونيستي، مثلأ در دهه 1970،  صحيح ترين خط درون جنبش کمونيستي را نداشتند.

     شکل گيري يک خط صحيح در کشور مفروض پروسه اي طولاني است که ناچارأ در برگيرنده پيچش و چرخش، پيشروي و عقبگرد ميباشد. و چنانکه ميدانيم، پروسه اي پايان ناپذير است، چرا که خطي صحيح هرگز نمي تواند " ساکن" بماند بلکه فقط ميتواند در مبارزه اي دائم عليه آنچه که نادرست است و در کنش و واکنش با  مبارزه طبقاتي پيشرفت نمايد. همچنين اين امکان وجودداردکه به خطاي جستجوي خط "مطلقأصحيح "دچار شويم؛و چون اين سراب غير قابل دستيابي است،کاربرد بهانه " خط صحيح موجود نيست " تبديل به پوشش ظاهر الصلاحي براي اجتناب ازرسيدن به وحدتي که درهر دوره مفروض ممکن است، ميشود.  بدنبال خط " مطلقأ صحيح " بودن ايده آليسم و متافيزيسم است ونه ماترياليسم ديالکتيک. اين نگرش، پروسه تفکر را از هستي، و تئوري را از پراتيک جدا ميکندوبه سکتاريسم وستروني منجر ميشود.رهبران کمونيست بايددر معرفي مسائل مهم خط ايدئولوژيک و سياسي که د رهرمقطع مقابل روي جنبش انقلابي قدعلم ميکندهشيارباشندو توجه شان را به اين نکات متمرکز نمايند. هرچندهيچ مبارزه ايدئولوژيک و سياسي را نميتوان درقوطيهاي ازقبل تعيين شده بطورتروتميزبسته بندي کرد ـ چراکه هميشه جنبه هاوميدانهاي بسيارمتفاوتي ازمبارزه وجود دارد ـ با اين وجودحقيقت آن استکه  حل مسئله عمده ياتضادعمده مقابل پاي جنبش درهرمقطع مفروض، کليدحل مسائل درجه دوم ولي مهم، مانند سبک کار،جمعبندي صحيح ازآن دسته از مشاجرات درون جنبش که کمترداراي جنبه  تاريخي هستند و غيره ميباشد. وقتيکه کمونيستهاتوانائي خودرادرتشخيص مسائل کليدي خط ايدئولوژيک سياسي بالا برند،  قادرخواهند شد محکمترمتحدشوندو اجازه ندهند که موضوعات نسبتأ درجه دوم درپروسه وحدت آنهاخلل ايجادنمايد.

     مقدارزيادي تجربه در کشورهاي مختلف و در سطح جهاني انباشت شده است. طي تاريخ جنبش طبقه ما، دستاوردهاي بزرگي بدست آمده و اکنون نيز دستآوردهاي نويني، از قبيل پيشرفتهاي بزرگ جنگ خلق در نپال،  در حال بوجود آمدن است. اما اين را نيز مي دانيم که جنبش بين المللي کمونيستي دچار عقبگردهاي جدي شده است. بطور مشخص جنبش ما هنوز از اثرات  شکست چين  رنج مي برد. و در دوره اخير نيز علاوه بر پيشرفت و پيروزي در کشورهاي مختلف، شاهد شکست نيزبوده ايم. براساس جمعبندي ازاين تجربه غني مبارزاتي وفداکاري ها، پيشرفتهاوعقب نشينيها،بايديک خط صحيح حدادي شود.اين کارمستلزم آن استکه هم تجربه اساسي پرولتارياي بين المللي  رابابکاربست مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم جمعبندي کرده و جذب کنيم وهم درسهاي تجربه مبارزاتي پرولتارياوستمديدگان و نيرو هاي پيشروکمونيستي هر کشور خاص را با بکاربست مارکسيسم – لنينيسم – مائوئيسم جمعبندي و جذب کنيم.

     در تعدادي از کشورها، تجربه انقلابي بوسيله گروه هاي مختلف کمونيستي، در حاليکه جدا از يکديگر فعاليت کرده اند، بدست آمده است. بطورمشخص، اين يکي ازويژگي هاي مهم جنبش کمونيستي هند است. در هند، بدليل تاريخ جنبش کمونيستي آن و همچنين بدليل وسعت وگوناگوني کشور، نيروهاي مختلف کمونيستي اشکال متعددي از مبارزه انقلابي منجمله تلاش براي گسترش جنگ خلق را در نقاط مختلف کشور به پيش برده اند. حال وظيفه سنتز کردن تجربه مجموعه جنبش کمونيستي در هندوستان ( هم تجارب سالهاي اخير و هم تجربه خيزش کبير ناگزالباري) شديدأ در دستورکارقراردارد. مطمئنا پروسه اين جمعبندي مملو از مبارزه خواهد بود: مبارزه بر سر اينکه کدام درسهاي اساسي را بايد مورد حمايت قرار داد؟ چه ضعفهائي بيرون زد که بايد برآنهافائق آمد؟ در جنبش کمونيستي هند همانند جنبش کمونيستي در کشورهاي ديگر، سرانجام موفقيت آميز اين پروسه بايد عبارت باشد از: شکل گيري يک حزب پيشاهنگ واحد بر اساس يک خط صحيح مارکسيست  - لنينيست – مائوئيستي و اتحاد آن در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم). همچنين نبايد شک داشت که اين پروسه همراه  با جهش و گسست خواهد بود؛  به اين معناکه  لازم است آن جنبه هائي ازتفکروپراتيک که آشکاراغلط بوده اند افشاء شوند، و دستآوردهاي عظيم و مثبت جنبش کمونيستي آن کشور مورد حمايت قرار گرفته و تکامل داده شوند.

     در هند نيز برخي ها تلاش کردند با اتخاذ سبک "جستجوي نقاط مشترک" اتحاد مارکسيست ـ لنينيست ـ مائوئيستهاراشکل دهند.امااين تجربه  شکست خورد.دراواخردهه1990، حرکتي براي وحدت تعدادي از سازمانهائي که بخشي از جنبش مارکسيست - لنينيست - مائوئيستي  هندبودندشروع شدکه به شکلگيري سازمان"جانا شاکتي" منجر شد. ايجاد اين سازمان با استقبال بخش هاي مهمي ازرزمندگان وحاميان جنبش مارکسيست - لنينيست- مائوئيستي هندمواجه شد.ولي اين اتحاد قلابي وتو خالي بود. اين اتحاد بر مبناي مذاکره براي برسميت شناختن " نقاط مشترک " ميان سازمانهاي شرکت کننده، شکل گرفته بود. اما اين " نقاط مشترک" مشتمل بر، و در واقع متکي بر، جمعبندي غلط از جنبش ناگزالباري (که تحت رهبري چارومازومدار پيش رفته بود) بود و در حقيقت نفي آن تجربه و درسهاي  آن بود. عجيب نيست که اين اتحاد اپورتونيستي، مانند بسياري از اتحادهاي اپورتونيستي  درتاريخ جنبش بين المللي کمونيستي، بر مبناي " ترکيب دو در يک " بود؛ يعني بر مبناي  ترکيب حمايت لفظي از استراتژي جنگ خلق با خط ايجاد سازمانهاي توده اي مسالمت جو بعنوان زير مرحله اي " ضروري "  و ترکيب مبارزه غير قانوني با شرکت دراز مدت در سياستهاي پارلمانتاريستي. اين نوع  التقاط گرائي، که  مارکسيسم را  با اپورتونيسم  "همسنگ " قرار مي دهد، همواره بدانجا ميرسدکه مارکسيسم تبديل به دکور پشت ويترين ميشود، و رويزيونيسم هدايت کننده  پراتيک و تعيين کننده جهت گيري ها! در مورد جاناشاکتي، اتحاد غير اصولي ديري نپائيد و چون حبابي ترکيد. شور وشوق ناشي از وحدت با سرخوردگي عميقتر از پيش جايگزين شد. اين بدان معنا نيست که چيز قابل توجهي در تجربه و درک اعضاء و رهبران جاناشاکتي وجود ندارد که بتواند در خدمت به تشکيل حزب پيشاهنگ واحد مارکسيست ـ لنينيست ـ مائوئيستي درهند در آيد. وجود دارد و بايد بخدمت اين پروسه در آيد. اما براي آنکه اين تجربه مفيد باشد، براي آنکه واقعأ در خدمت مردم باشد، پروسه " تقسيم يک به دو "، و بويژه پروسه انتقاد از  اپورتونيسم و رويزيونيسم و طرد آن اساسي است.

**در مورد خط بين المللي جنبش کمونيستي**

     هر حزب يا سازمان سياسي بوسيله موضع، ديدگاه و روشي (متدي) رهبري ميشود. غيرممکن است حزبي براي  انجام انقلاب در کشور خود يک خط ايدئولوژيک سياسي را بکار برد و براي جنبش بين المللي يک خط ايدئولوژيک سياسي متفاوتي را بکار برد. تاريخ ثابت کرده که چنين چيزي ممکن نيست.

     تشکيل احزاب کمونيست و پيوستن آنها به بين الملل کمونيستي متعاقب سالهاي بعداز انقلاب بلشويکي 1917، اجزاء يک پروسه واحد بودند. حمايت يا عدم حمايت از ديکتاتوري پرولتاريا که در روسيه تزاري به ظهور رسيده بود مرتبط بود با مسئله جنگيدن يا نجنگيدن براي ديکتاتوري پرولتاريا در کشور خود. بهمين ترتيب، حمايت از مبارزه مائوتسه دون عليه رويزيونيسم  و پشتيباني از انقلاب فرهنگي يکي از خط تمايزات مهم و  ضروري ميان کمونيستهاي انقلابي راستين و انواع  رويزيونيستها در هر کشوري ميباشد.

     امابايدبخاطر داشته باشيم آنچه که امروزچنين اشکاراست، زماني به اين واضحي نبود وبرسرش مبارزات تلخي شده است. درفاصله ميان دوره  لنين و رويزيونيستهاي مدرن،  لشگري از اپورتونيستهاوسانتريستهاوجودداشتند که سعي ميکردندتحت عنوان وحدت پرولتارياياپراگماتيسم صرف( اين فلسفه که"هر چيزي کارکند درست است ") خط تمايزات راپاک کرده يا گل آلودنمايند. وقتي مائواعلام کرد "شورش برحق است" ومبارزه  تکان دهنده اي را عليه  رويزيونيستهاي حاکم درشوروي رهبري نمود، يرخي احزاب صاحب نفوذمانندحزب کارگران ويتنام، که در آن زمان مهمترين مبارزه را در جهان عليه امپرياليسم آمريکا رهبري مينمود، رجعت به "اتحاد" قلابي درون جنبش بين المللي کمونيستي که حتي باند رويزيونيستي شوروي را در بر ميگرفت، را موعظه ميکردند.کسي نميتواند منکرضرورت بزرگي که رهبري ويتنام درجنگ باآمريکاباآن مواجه بودشود وتصور بحث هائي در وصف  ديپلماسي و لزوم سازش سخت نيست. ولي نبايد درسهاي تلخ خيانت تراژيک درويتنام را فراموش کنيم؛ خيانتي که باعث شدبعدازآنهمه قهرماني ميليونهانفرازتوده هاي مردم آن كشور وپيروزشدن برقويترين دشمن امپرياليستي جهان،ويتنام کماکان در چنبره تارعنکبوت  نظام جهاني امپرياليستي باقي بماند. اپورتونيسم، پراگماتيسم، سانتريسم و رويزيونيسم دررابطه بامسائل جنبش بين المللي بدون شک موجب آن ميشودکه زير آب مبارزه انقلابي درون کشورمفروض زده شود، انرژي آن تهي شود و در نهايت نابود شود.

     آنچه که درگذشته صادق بود، امروزنيزمصداق دارد.پس ازکودتاي رويزيونيستي درچين هرج ومرج ناگزيري درجنبش مائوئيستي روي داد وبراي مدتي، گردانهاي مختلف جنبش بين المللي کمونيستي باضرورت پيشروي جداگانه مواجه شدند. برخي نيروها در موقعيت بهتري نسبت به ديگران براي استخراج سريعتر درس هاي شکست چين ومفاهيم آن براي جنبش جهاني،قرارداشتند.جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) بخاطر اينکه توانست سريعتروقاطعانه تر از ديگران خصلت واقعي رويزيونيستهاي چين را تشخيص داده و وظيفه مبارزه عليه آنها را برعهده بگيرد، درخواست امتيازات ويژه نمي کند. چنانکه مائو  بشکلي زيبا گفت، " آنکه دير آمده و آنکه  زود تر آمده، تمام کسانيکه انقلاب مي کنند مستحق برخورد مساوي هستند."

     بر خلاف دوره گذشته هنگاميکه بسياري از نيروهاي کمونيست جهان جداگانه فعاليت ميکردند، امروز واقعأ تمام نيروهاي جنبش کمونيستي بين المللي بدنبال وحدت درسطحي بين المللي هستند. سئوال اساسي اينست، اتحاد با چه کسي، روي چه خطي با کدام ايدئولوژي و براي کدام منظور؟ سياست ورفتاري که  يک نيرو نسبت به جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) اتخاذ ميکند يک موضوع فرعي نيست. امکان نداردکه حزبي درمورد انقلاب درکشورخود داراي خط مشي صحيح باشدولي باريم خصومت ورزد يانسبت به آن  بيتفاوت باشد. برعکس، ارزيابي غلط از ريم بايستي بعنوان هشداري بحساب آمده و بعنوان محرکي براي کشف و ريشه يابي آن جنبه هاي غلط سياست و ايدئولوژي که بر پايه آنها چنان ارزيابي غلطي متکي شده، بکار رود.

     همچنين بايدتوجه کنيم که گروه بنديهاي موجود در سطح بين المللي منعکس کننده خط احزاب سياسي آن گروه بنديها در رابطه با مبارزه طبقاتي در کشور خودشان نيزهست. سانتريسم پارلمانتاريستي حزب کارگران بلژيک (پ ت ب ) دست در دست مساعي آنها در پاک نمودن درسهاي  مبارزه بين المللي عليه رويزيونيسم مدرن در شوروي و"اتحاد مجدد"جنبش کمونيستي بر مبنائي کاملأ اپورتونيستي و ضد مائوئيستي، به پيش مي رود. برنامه هاي غير انقلابي احزابي مانند حزب مارکسيست ـ لنينيست آلمان (ام ال پ د) ، حزب کمونيست نپال (مشعل)، حزب کمونيست هند (پرچم سرخ) و گروه هاي مشابهي که  به "کنفرانس احزاب و سازمانهاي مارکسيست ـ لنينيست ( آي سي ام ال ) ملحق شده اند آن "چسبي" است که اين ملغمه را بهم مي چسباند. همچنين ممکن نيست براي هميشه انسان يک پايش را در اردوي انقلابيون نگاه دارد و از گسست کردن از رويزيونيستها و اپورتونيستها امتناع  کند.

     ميبينيم که وجود ريم شرايط مناسبتري را  براي وحدت نيروهاي راستين مائوئيست در سطح بين المللي وملي بوجودآورده است. اين مسئله بعنوان مثال در افغانستان روشن بوده است، درجائيکه نيروهاي راستين مارکسيست - لنينيست- مائوئيست  براي تقويت حزب کمونيست افغانستان جمع شدند. درهند، ريم براي توقف درگيري مسلحانه اي که بين دو تا از مهمترين گروه هاي مائوئيستي آن کشوردرجريان بود، فراخوان صادر کرد. در آنزمان بودند کساني که ابتکار اتخاذ شده در کنفرانس منطقه اي آسياي جنوبي احزاب و سازمانهاي ريم در سال1999 را تحت لواي " بي فايده " يا حتي دخالت بي جا، نپذيرفتند. اکنون انکارنقش مثبت ومهميکه اين فراخوان درکمک به توقف درگيري و فراهم نمودن جوي مثبت در جنبش مائوئيستي آن کشور ايفاء نمود، غيرممکن است. ( کنفرانس منطقه اي جنوب آسياي ريم سال 1999 فراخواني صادر نمود که در شماره 26 جهاني براي فتح سال2000 تجديد چاپ شد. )

     آيا اين بدان معناست که ريم به تنهائي در برگيرنده نيروهاي مائوئيست است و تمام آن ديگراني که بيرون از آن هستند مائوئيست نمي باشند؟ واضح است که چنين بحثي مسخره است. سازمانهاي مائوئيستي مهمي خارج از ريم وجود دارند که ضروريست و بايد نقشي قدرتمنددرمتحدنمودن کمونيست هاي راستين در سطح هر کشور و در سطح بين المللي ايفاء نمايند. چنانکه ما از  هنگام تاسيس مان اعلام کرده ايم، هدف ريم جايگزين کردن خود با يک بين الملل کمونيستي نوع نوين است. تشکيل بين الملل (انترناسيونال) نمايانگرسنتزو تضادي نوين در سطحي کيفيتأ بالاتر از آنچه ما تا کنون تجربه کرده ايم، خواهد بود. سئوال اينست که آياخودرابردستاوردهاي ريم و ديگران متکي کنيم و در ساختن يک قطب مارکسيست - لنينيست – مائوئيستي  راستين در سطح بين المللي فراتر برويم  يا آنکه باور کنيم که وظيفه نخست عبارتست از منحل کردن نقش ريم بعنوان مرکز جنيني و جايگزين کردن آن با يک  دکان بحث التقاطي و بي اثر که تنها کارش اين است که مائوئيستها و اپورتونيستها را در هم بياميزد. سئوالي که در مقابل هر نيروي کمونيست راستين قرار دارد اينست که آيا از صميم قلب از پروسه وحدت نيروهاي راستين مارکسيست - لنينيست - مائوئيست  حمايت کنديااينکه عقب بماندوازديگران نيزبخواهدکه آنهاهم عقب بمانند. سئوال اينست که آيا اتحاد بايد  بر مبناي مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم باشد يا اينکه  سياست و ايدئولوژي بايستي تابع ملاحظات ديگر از قبيل کسب نيروي موقتي بشود (ما از اينکه برخيها در جنبش مائوئيستي  هنوز نيروهاي رويزيونيست رسوائي چون فارک  کلمبيا را  نيروي " مارکسيست ـ لنينيست " بحساب مياورند سخت  در شگفتيم !) " حمايت از صميم قلب " يا "عقب ماندن "در پروسه وحدت نيروهاي راستين مارکسيست - لنينيست - مائوئيست  در سطح بين المللي، يک مسئله حياتي مربوط به خط است. مسئله ايست که  نميتوان زير قالي قايم کرد، بويژه وقتي که با مسئله تشکيل حزب واحد پيشاهنگ در کشور مفروض درهم تنيده شده باشد.

     امروزه " باد وحدت " از هر سو مي وزد و براي انقلابيون کشورهاي مختلف اميد به ارمغان مي آورد. طلايه هاي  نبردهاي بزرگي در افق نمودار شده و از نيروهاي کمونيست مي طلبد که بر کمبودهايشان غلبه کنند و به وحدتي دست يابندکه معرف سطحي بالاتر، محکمتروصحيحترازسطحي باشدکه امروزوجوددارد.مبارزه براي نيل به وحدت ميان مائوئيستها امري ساده نيست، چراکه انقلاب هرگزامري ساده نيست. بادوچندان کردن تلاش هايمان و بي باک بودن در بدور ريختن آنچه نادرست است و حمايت از آنچه  صحيح است، مي توانيم گامهاي مهمي درمتحدکردن کمونيستهاي راستين هم در سطح ملي وهم بين المللي،برداريم.

-------------

توضيحات:

     براي مطالعه متن کامل مقاله "تئوري ترکيب دو در يک، يک فلسفه ارتجاعي براي احيا سرمايه داري  است" به  تارنماي اينترنتي مجله جهاني براي فتح مراجعه کنيد:

www.awtw.org

**خيزش های سرتاسری  جهان برضدجنگ واشغال امپرياليستی**

 چندين ميليون نفربطوربی سابقه ای که نظيرش دردهه های اخيرديده نشده است درسراسرکره زمين به شورش آمدند.

   اين حرکت بتاريخ 15فبروری 2003, برضدجنگی که توسط امپرياليست های امريکائی وانگليسی عليه عراق درحال تدارک بود,به نقطه آوج خودرسيد.

   درهالند,بلجيم,انگلستان ,آلمان ,ترکيه ,قبرس وسائرنقاط ديگرپايگاههای نظامی پيوسته هدف اعتراض مردم قرارگرفت. فعالين درايتالياقطارهای که موادنظامی امريکارابه عراق حمل ميکردتوقف دادند,کارگران بنادرکاليفورنياازبارکردن موادبه کشتی هاجلوگيری کردند,درترکيه جريان پائين کردن وسايل نظامی امريکارامختل نمودند. همين که تجاوزبه اشغال نظامی عراق بدل شدمردم عراق ازسرفرودآوردن اباکردند,به انواع واشکال گوناگون مقاومت منجمله مقاومت مسلحانه دست زدند.

   بمجردی که ماشين کشتارامريکاده هاهزارازعساکرواهالی عراق رابه قتل رساند,رسانه های بورژوازی به دفاع شتافتند. اين عمل به آتش خشم مردم ازهرکنج وکرانی که بودنددامن زد,مردم به تظاهرات توده ای واکسيونهای گوناگون دست زدند. مراکزناتو,سفازتخانه ها,نمادهای امريکاوانگليس درتمام کشورهای سياره ازجاپان وفليپين گرفته تاامريکای لاتين وماورای آن موردبسيج مردم قرارگرفت .

   درشعارهاوپوسترهاکه بزبانهای متعددی نوشته وبه اشکال مختلفی ترسيم شده بودندبوش مشابه به هيتلرنشان داده شدوتروريست درجه يک قلمدادگرديد. بوش جرئت نکردازمحوطه های رسمی وبيمارستانهای نظامی درمحضرعام حاضرشود.

    ديوارننگين زمينهای فلسطينی هاراازهم بريده وفلسطينی هارادرحيطه ديوارزندانی ميکنددرسرزمينهای اشغالی مردم دربرابرتفنگداران اسرائيلی باسنگ پرانی سرسختانه مقاومت ميکنند,صدهافلسطينی وباشندگان کمپ های پناهندگان درغزه وسواحل غرب بقتل ميرسد.

   صدهاهزارنفرازمليتهای مختلف درمرزبين فرانسه وسويس نزديک ژنيف کنفرانس سران هشت کشورثروتمندجهان رامورداعتراض وطعن قراردادند .

   بوش وقتی در افريقای جنوبی (به حمايت قوای امنيتی مخصوص امريکائی ها)برای چندساعت ازمحوطه اش بيرون رفت باخشم اعتراض هزاران نفرروبروشدودرماه نوامبرهنگاميکه درانگلستان به محفل چای نوشی باملکه انگلستان رفت,بخاطردفاع انگلستان ازتجاوزامريکابرحريم عراق ,خشم مردم برتونی بليربالاگرفت. مردم پيوسته يکی بعدديگرتظاهرات براه انداختند, کالبد14متری بوش راازفرازميدان تارافلگربزمين پرتاب کردند .

**... آينده هنوزهم رقم ميخورد.**

   درسپتامبر2003 هزاران نفردهقانان امريکای لاتين ,دانشجويان ضدگلوباليزاسيون ازکشورهای مختلف درشهرکانکون مکسيکوچندين روزبرعليه سياست های سازمان تجارت جهانی که زندگی هزاران دهقان رادرجابه تباهی می کشانداعتراضات رنگينی رابراه انداختند.

   شورشهای پرتوان 2003 عليه ماشين کشتاروتخريب اقشاری متشکل ازنسل های قديم وجديدمردم رابحرکت درآورد,بروی اشکال عاليتری ازمقاومت ومبارزه دردل توفان هاصحنه جديدی را,بازکرده است ...

**بی عدالتی ضرب در دو**  **محاکمه ای جديد برای صدر گونزالو درنظر گرفته شده است**

      قرار است که صدرگونزالو( ابي مائل گوسمان)ازحزب کمونيست پيرو  (PCP) و ديگر رهبران و اعضاي حزب در ماه مارچ 2004 دوباره محاکمه شوند. اگر رژيم پيرو آنهائيرا که به مدت 13 سال درسلولهاي زندان نگه داشته باردگرمحاکمه ميکند نه براي اجراي عدالت  بلکه براي ارتکاب به بيعدالتي براي دومين بار ميباشد. رژيم پيرو و حامي عمده بين المللي آن اضلاع متحده (ايالات متحده) درنظردارند که ازاين محاکمه براي منحرف ساختن توجه مردم ازجنايات خود و به محاکمه كشاندن  اصل شورش و اشاعه ياس و نااميدي  در دل افراد انقلابي استفاده کنند.

    بويژه اميدوارندافکارانقلابي  درذهن برخي از زندانيان بعد ازسالها محروميت از زندگي جمعي حزب و همچنين محروميت از پيوند عميق با توده ها، کم رنگ شده و براي مورد استفاده قرار گرفتن ارتجاعي آماده باشند.  در تعقيب گزارشات اين محاکمه و مبارزه عليه  آنچه که مرتجعين حاکم برپيرو و جهان ميکوشند بدست آورند فوق العاده مهم است كه هرگز نكته مركزي : اهداف و اعمالي كه صدر گونزالو و ديگران به آن متهم هستند را از نظر دور نكنيم.

   درسال1980 اعضاوهواداران حزب کمونيست  پيرو (PCP**)** تحت رهبري صدر گونزالو کار دشوار آگاهگرانه و سازماندهي ميان فراموش شدگان و تحقيرشدگان،دهقانان فقيروآنانيكه  در حال عادي هيچگونه صدايي ندارند را به منظورشورش مسلحانه آغاز كردند. ازجائيکه مائوئيستها جزبرخلق برهيچ چيزديگرتکيه نميکنند، جنگ توده اي که با شرکت عده نسبتا محدودي شروع شده بود تدريجا به طوفان هستي ساز و دشمن سوزيکه در آن مليونها انسان سهم گرفته و بپا خاسته بودند تبديل گشت. امريکاي لاتين چيزي نظير آنرا نديده بود. درحقيقت سراسرگيتي تنها چند نمونه انگشت شمارازايننوع جنگ را ديده است. گردانهاي بي چيزان برخاسته بودند تا نه تنها استثمارگران مستقيمشان ودولتي نماينده آنانراهدف بگيرند بلکه امپرياليزم جهاني را با چشم اندازهدف رهائي خودوبمثابه بخشي ازانقلاب جهاني بخاطرنجات بشريت ازتمام اشکال ستم، استثمار و نابرابري  ورسيدن به کمونيزم و جامعه بدون طبقه – بمبارزه بطلبند.  به اين دليل بودکه آنهابه شعله هاي درخشاني مبدل گرديده وپشتيباني خلق راازکران تاکران کسب کرده و به مائوئيزم اعتبار نوين بخشيده و در راه برپائي  و تدارک جنگ خلق هاي نوين امداد رسانيدند.

   برگزاري دوباره ” مگا محكمه“      ( محكمه بزرگ) نامي كه مطبوعات پرويي به آن داده اند، نتيجه تصميمي از طرف دادگاه قانون اساسي  است- كه به فسخ جنبه هايي ازفرامين ”ضد تروريستي“ رئيس جمهور كه محاكمات غيرعلني در مقابل قضات  نقابدار را اجازه مي داد، پرداخت. اين فرامين در زمان رئيس جمهور مخلوع  و بدنام آ لبرتو فوجيموري  که اكنون به اتهام فساد فراري است، صادر شد. جانشين فوجيموري- اليخاندرو توليدو بادلواپسي از يکدهه دهشت افگني و حکمراني نفرت انگيزولجام گسيختگي فوجيموري خود را دورميکند- ولي تحت فشاردادگاه  بين القاره اي حقوق بشر امريکا Inter-American Human Right Court مستقردرکوستاريکا- خود رامجبورميبيندبپذيرد اين محاکمات خلاف حقوق بين المللي بوده اند. احکامي که دادگاه تا کنون صادر کرده از اين قراراست که 1136 تن بواسطه قاضي هاي نقاب دارمحکمه شده و295 تن که  به "اتهام خيانت به ميهن" زنداني گشته اند- بايد سرازنو محاکمه شوند.

   قانون اساسي پيرو حبس ابد با عدم امکان آزادي  راممنوع  ميسازد. و مجازات اعدام را نيزاز دير زمان به اين طرف ممنوع  قرار داده  ولي با وجود آن نيروهاي مسلح  پيرو زندانيان غيرمسلح را (طي چندين قتل عام در زندانهاي مشهور) به آتش مي بندند و فوجيموري ميخواست که صدر گونزالو را بعد از دستگيري در ماه اکتبر1992بقتل برساند. جنبش نيرومند بين المللي بنام "زمين و زمان را براي دفاع از جان صدرگونزالو به حركت درآوريد"   ازعواملي بود که فوجيموري را برسرجايش نشاند. درعوض سه تن ازافسران نيروي دريائي با چهره هاي نقاب زده نقش قاضي را بازي کرده و طي يک محاکمه سري تقلبي صدر گونزالو را به حبس ابد محکوم کردند. وکيل مدافع او به همين شکل مجازات شد. فوجيموري لاف ميزد که رهبرحزب کمونيست پيروPCP هرگز از سلول زيرزميني ايکه اوآنرا"مزار" صدرگونزالو ناميده بود- بيرون نخواهد آمد.اکنون بنظرميرسد که توليدو نيز همين نيت را دارد.

   اگرچه درحدود 100 نفريکه مجددا محاکمه گرديده برائت حاصل کرده اند ولي مطبوعات پيروئي کوچکترين ابرازترديد نميکنند که 11 تن ديگرکه درماه مارچ محاکمه خواهندشد- محکوم نخواهند شد. تنها سوالي که دراين ميان مطرح است مدت زمان حبس ميباشد: 25 سال ازهمان زماني که حکم دادگاه صادرميشود و يا حبس ابد با شانس محاکمه مجدد بعد از35سالدرهردو حالت، قرار را چنين گذاشته اندکه صدرگونزالووساير رهبران هرگز از اسارت زنده نبرآيند( بيرون نيايند). قراراست که محاکمه در زندان نظامي کالاو، محلي که صدر گونزالو و ساير رهبران حزب کمونيست پيرو در سلول هاي زير زمين آن نگهداري ميشوند برگزار شود.

محاکمه سال 1992 صدرگونزالو با چنان تحقير متفرعنانه اي براي ظواهر قانوني صورت گرفت كه بيش از چند ساعت بطول نيانجاميد و حتي معلوم  نشد که موارد جرم چيست. اما اينبار آنها اتهامات چندي را رديف نموده اند: يک سري عمليات مسلحانه درجريان جنگ خلق که ازسال 1980 الي روز دستگيري صدرحزب کمونيست پيرو و سايررهبران آن درليما صورت گرفته است. اين 11تن كه قرار است محاكمه شوند يا به اين علت كه  آنها رهبران حزب و در نتيجه مسئول اين عمليات هستند و يا بعنوان مجري اين عمليات، محاكمه مي شوند. آنها عبارتند ازصدرگونزالو، رفيق ميريم( ايلينا ايپاراگويره)  زينون  ورگاس  کارديناس، مارتاهواتي، کارلوس اينچاوس  تيگوي، لورا ازيمبرانو، اليويا زانابريا، نانسي رويز، روبرتو پيزارو، کارمن کارهواپوما و ماريتزا گاريدو ليکا.

   رفيق فليسيانو (راميرز دوراند) که مسئوليت رهبري حزب کمونيست پيرو بعد از دستگيري صدرگونزالو تا زمان دستگيري خودش را داشته  نيزدرزندان کالاو نگهداري ميشود. اگرچه مطبوعات ليما نام او را در ليست متهميني که قراراست در ماه مارچ محاکمه شوند- ذکرنکرده است ولي تحليلگران مرتجع اظهاراميدواري ميکنند که اختلافات تائيد نشده ميان صدر گونزالو و رفيق فليسيانو ميتواند مورداستفاده قراربگيرد واين محکمه رابنمايش زشتي تبديل و براساسي ترين مفهوم انقلاب لجن پراكني کنند.

    نکته اساسي جهتگيري ازاينقراراست : اگرکسي ميخواهدعدالت واقعي اجراشود، زنان و مرداني که اين انقلاب راعليه نظام اجتماعي بيدادگر و استيلاي اضلاع متحده رهبري کرده اند- بايد آزاد شده و سران حکومت پيرو که مسئولين بيدادگري  و استبداداند- بايد محاکمه شوند.

   اضلاع متحده درجنگ خونيني که حکومت پيرو عليه دهقانان فقير و ساير زحمتکشان براه انداخته  بود نقش حياتي بازي كرد. اين دهقانان و زحمتكشان جرات مبارزه بخود راه داده بودند تا در آينده بحساب بيايند. صندوق بين المللي پول و بانک جهاني حمايت بي دريغ خود را به رژيم فوجيموري که اکنون بمقياس جهاني بعنوان يک توطئه چين جنايتکار عليه منافع خلق پيروبوده است مورد تاييد است- اعلام كردند. حکومت اضلاع متحده چاردست و پا بدفاع از فوجيموري  در مقابل انتقادات بين المللي پرداخت – زمانيکه او در سال 1992" طي کودتايي " تمام قدرت را قبضه نمود. اضلاع متحده بصراحت ازسياست فوجيموري مبني برقاضيان نقابدار،جوخه هاي مرگ وبقيه كار زارتروربراي زدن انقلاب فاصله نگرفت. درحال حاضرارتجاع جهاني بهمان ترتيب ازتوليدو پشتيباني ميکند، اگرچه او به شکل ديگري در همان جاده سابق قدم برمي دارد و کمترازسلفش متعهد به كشيدن شيره جان خلق نبوده كمتر آماج تنفر نمي باشد اگر چه اوقدرتش را مديون کودتاي نظامي نباشد. محاکمه جديد کوششي است تامردم تمام اينهارا فراموش كنند. امااينها جناياتي اندکه خلق پيروو خلقهاي سراسرجهان نه خواهند بخشيد ونه فراموش خواهندکرد.

   جنبش انقلابي انترناسيوناليستي، مركز سياسي جنيني  احزاب مائويستي جهان از رفيق گونزالو و سايراسيران جنگي و زندانيان سياسي انقلابي در پيرو دفاع  ميکند زيرا اين جنبش ازجنگ خلقي حمايت ميکند که آنها به دليل رهبري کردن آن محاکمه ميشوند. درمحاکمه ايکه پيش روي ما قراردارد اساسي ترين مسئله همان مسئله قديمي است و هنوزهم در مركز سياست حاكمان امروز  جهان قراردارد- يعني اينكه خود انقلاب جنايت است!

   تعداد کثيري ازمردم از سياستمداران و مدافعين حقوق بشرمشهورگرفته تا  زنان و مردان معمولي كه طرفدار اجراي عدالت هستند، همراه با مائوئيستها به دفاع از جان صدر گونزالو برخاستند، اگرچه لزوما با جنگ خلقي که صدرگونزالو آنرا رهبري ميکرد و يا ايدئولوژي و سياستي که اين جنگ از آن منشا ميگيرد موافق نبودند- اما با شور و شوق ازموضع کميته اضطراري  در سال 1992 در دفاع از جان داكتر ابومائل گوسمان موافق بودند: "هرناظرصادق و مطلع از اوضاع پيرو، بدون درنظرداشت عقايد سياسي اش نميتواند انکار کند که داکتر ابي مائل گوسمان رهبرشناخته شده  مليونها دهقان، کارگر، دانشجو، روشنفکر و اقشارمختلف ديگر در پيرو مي باشد. تحت هيچ شرايطي نمي توان جنگ 12 ساله ايکه او  رهبري ميکرد "عملي تروريستي" خواند. تحت هيچ شرايطي نميتوان از دادن عنوان رهبرگرفتار شده حزب وارتشي انقلابي به داكتر ابي مائل گوسمان طفره رفت. داکتر ابي مائل گوسمان سزاوارپشتيباني وسيع بين المللي اي است که تمام زندانيان مخالف امپرياليسم  و رژيم هاي ارتجاعي، هميشه از آن بر خوردار بوده اند"

   محاکمه جديد به احتمال قوي شبيه محاکمه سال 1992 خواهد بود:  تقليد مضحكانه اي ازعدالت.

    هر كس كه ازبي عدالتي حاكم بركل اين پروسه هراس دارد نمي تواند تلاشها براي جلوگيري از ابراز نظر علني صدرگونزالو وساير زندانيان را بپذيرد. 24 نوامبرسال 1992 هنگامي که فوجيموري ميخواست پيروزيش را در انظار رسانه هاي  خبري جهاني بنمايش بگذارد- صدرگونزالو با سخنراني مشهورش ميز را بر عليه آنهابرگرداند. اوگفت که عليرغم  پيچي درامتدادجاده- انقلاب پيرودر مسير جنگ خلق ادامه خواهد يافت(براي متن کامل سخنراني به [www.awtw.org](http://www.awtw.org/)جهاني براي فتح شماره 29 سال 2002مراجعه کنيد) . يکسال بعد فوجيموري اعلام کرد که صدرگونزالو و رفيق ميريام نظرات شان راتغييرداده و طي نامه اي خواستار صلح شده اند.

   خط اپورتونيستي راستي ازدرون حزب سربلند کرد واين بحث راعلم کرد که بدليل دستگيرشدن صدر گونزالو، انقلابيون بايد جنگ خلق را متوقف سازند، ارتش خلق و کميته هاي توده اي را که در آنها خلق قدرت سياسي را درقسمت اعظمي از روستاها در دست دارند- منحل اعلام کنند.

    کميته مرکزي حزب کمونيست پيرو خط اپورتونيزم راست را محکوم نموده واعلام  کردند اين حقه اي ساخته وپرداخته رژيم فوجيموري است که به صدرگونزالو نسبت داده ميشود.

   جنبش بين المللي بخاطردفاع از جان صدر گونزالو مضاف  بر فعاليتهاي ديگرطي يکدهه هفت هيئت بين المللي را به ليما فرستاده است. درمركز خواسته هاي اين هييئت ها موضوع دسترسي آزادانه و مستقيم صدر گونزالو، رفيق فليسيانو و ساير زندانيان سياسي واسيران به وکيل مدافع، دوستان، خويشاوندان  و رسانه هاي خبري بين المللي، قرار داشته است. رابطه آنها با جهان خارج شديدا محدود بوده است.

    ممکن است که حکومت توليدو نيز بکوشد که سياست  در انزوا نگهدا شتن صدرگونزالو و ديگران را تعقيب کند. قانون جديد به دولت اجازه ميدهد که وسايط ضبط الکترونيکي ودوربينهاي فيلم برداري را درجريان محاکمات ممنوع كند. در بعضي از محاکمات متهمين انقلابي درجريان سال گذشته بخبرنگاران فقط اجازه استفاده ازقلم وکاغذ را داده بودند و بس. درهسته اين سياست اين مسئله قراردارد که نگذارند مردم بفهمند جريان ازچه قراربوده وبصورت موثرصداي متهم راخفه سازند تا آنها نتوانند سياستهايشان را با مردم درميان بگذارند. اين مسئله که جنايتکاراني که صدر گونزالو و سايرين را زنداني ساخته، رابطه آنها با جهان را کنترول و دستکاري نمايند- غيرقابل تحمل است. عدم دسترسي همگاني به اين محاکمات اين حقيقت رابه اثبات ميرساند که هدف اصلي اين محاکمات توجيه خصلت جنايتکارانه محاکمه قبلي است.

    براساس گزارشاتي که ازروزنامه  ليمائي "لاريپابليکا" بدست ميآيد- صدرگونزالو در نظرندارد که بااين محاکمه غيرعادلانه همکاري نمايد. مردم بايد به حمايتشان ازصدر گونزالو و ساير رهبران زنداني عليه اتهاماتيکه مرتجعين برضد آنها رديف نموده اند- ادامه دهند. هر آنچه كه قرار است در اين محاكمات رخ دهد - اما به صدر گونزالو بايد اجازه داده شود که نظراتش را آزادانه درمحضرعام بيان کند.

   چيزيکه دراين محاکمه جدا مطرح است تنها اين نيست که مردم از گذشته چه دركي مي گيرند بلكه اينست كه آنها در آينده چه مي cخواهند وبويژه اينکه آيا شورش برضد ستم برحق است ؟

**اعلاميه رسمي پنجمين کنفرانس منطقوي احزاب وسازمانهاي شامل در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) آسياي جنوبي،**

   پنجمين کنفرانس احزاب وسازمانهاي شامل درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي درماه جولاي  2003پيروزمندانه بپايان رسيد. اين کنفرانس منطقوي بدلايل چندي کنفرانسي تاريخي بود. نخست ازهمه اين کنفرانس درشرايط پرتلاطم وغوغائِيکه تاريخ نظيرآنرابه ندرت ديده است، بر پاشده بود. ازيکطرف امپرياليستهابسرکردگي امپرياليزم اضلاع متحده دست بيک حمله تهاجمي نظامي،سياسي وبرتري جويانه اي عليه خلقهاي جهان زده وازجانب ديگرآنهابامقاومت سخت خلقهادرسراسرگيتي بشمول داخل دژهاي امپرياليستي روبروميباشند.مبارزات مسلحانه وغير مسلحانه که درپيشاپش آن جنگهاي درازمدت خلق تحت رهبري مائوئيستهادرنيپال، پيرو، هند، فليپين وترکيه قراردارندنشانه هايي ازظهورامواج نوين انقلاب پرولتري جهان ميباشد.اين تمايل همچنان خويشتن رادرتراکم مبارزات  درکشورهاي آسياي جنوبي نظيربنگلديش، پاکستان،  سريلانکاوبوتان متبارزميسازد.ثانيا،براي اولين باراين کنفرانس درمنطقه سرخ ، منطقه ويژه گريلايي بهار- چاتيسگر- اوريسا- جارکنددرهندبرگزارشد. اين کنفرانس در فضاي گرم واطمينان بخشي که بواسطه يک دسته ازارتش چريکي رهايي بخش خلق (People's Liberation Guerrilla (PLGA) Army) که تازه تاسيس شده وتحت رهبري مرکزمائوئيستي هندقراردارد،برگزار شد. ثالثا،اين کنفرانس زماني دايرشدکه جنگ خلق درنيپال  قله هاي نويني رافتح ميكندوکشوررا  بيک پايگاه انقلاب پرولتري جهاني مبدل ميسازد. رابعا،مرکزمائوئيستي هند( MCCI) که شرکت آن درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي (RIM) جنبش مارادرآسياي جنوبي مستحکم ترساخته است، براي اولين باردراين کنفرانس شرکت جسته بود.

   کنفرانس بواسطه کميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي فراخوان ورهبري گرديده واعضاوکاند يداي عضويت ريم RIM  درمنطقه درآن شرکت ورزيده بودند.درمورد تمام نکات دستورجلسه بحثهاي  زنده وخلاقي صورت گرفت.

    تمام رفقا برسردرک اهميت حياتي تحولات دراوضاع بين المللي که ماآنرابعد از11 سيپتامبر 2001 بصورت فشرده ازسر ميگذرانيم باهم همنظربودند. جنبش مابرروي اين نکته پافشاري ميکندکه اين دوران هم خطرات بزرگ وهم فرصتهاي بزرگ را باخودحمل ميکند.  اهميت مشخص اين مطلب اينست كه جنبش ماهم ميتواندوهم بايدبرشد ت مبارزاتش بخاطرتبديل اين فرصتهابه جهشي واقعي درکارهاي ما درجهت اعتلاي امواج نوين انقلاب پرولتري جهاني  بمنظورايجادتحول بازهم سريعترونيرومندترتحت رهبري مارکسيزم – لنينزم – مائوئيزم  بيافزايد.

   ما درآسياي جنوبي مسئوليت خطيري رابرعهده داريم.حالاوقت آنستکه فرصت راغنيمت شمرده وکوششهاي مانرادوچندان کنيم.جهشي به پيش درمسيرمبارزات انقلابي دراين منطقه کمک بزرگي درجهت تبديل نمودن آسياي جنوبي بيک ساحه پايگاهي روشن انقلاب پرولتري جهاني بحساب ميرود.شرايط ذهني نقش سکوي نمايشي رابازي ميکندکه مابايدبرروي آن نقش مانراايفانمائيم،امامااجيران پسيف نيستيم،ماهم ميتوانيم وهم بايدآنچه راکه"مائو"نقش  ديناميك آگاهي انسان ناميد در دراماي(نمايشنامه)بزرگ انقلاب بازي كنيم وبه اينصورت به”تسريع وانتظار“تكامل  اوضاع مساعدتربين المللي كمك نماييم.

مضاف بربيان درک نسبتابالاومشتركي كه موجود است، بحث برروي اوضاع بين المللي نشان دادکه احزاب وسازمانهاي مااحتياج دارندكه به درک وبه بحث گذاشتن بازهم عميقترقانونمندي هائيکه براساس آنهاامپرياليزم بسوي نابودي رهسپارميگردد - توجه نمايند. از اينطريق است که وحدت ما استحکام بيشتريافته ونيرومندترميشود.

   رفقاي نيپال تصويرزنده اي ازپيشرفته هاي زمين لرزه گونه جنگ رهايي بخش خلق که نه تنها هيئت حاکمه نيپال، بلکه توسعه جويان هندوامپرياليسم اضلاع متحده رانيزتهديد ميکند، ارائه کردند. احزاب وسازمانهاي شرکت کننده درکنفرانس منطقوي تصميم گرفتندکه وظيفه انترناسيوناليستي شان را باانکشاف دادن يک حرکت وسيع توده اي  عليه مداخلات نظامي مستقيم وغيرمستقيم برضدجنگ رهايي بخش خلق نيپال که بواسطه حزب کمونيست نيپال(مائوئيست) هدايت وتحت رهبري رفيق پراچنداقراردارد- به انجام رسانند. کنفرانس شعار" دستهاازنيپال كوتاه!"رابتصويب رسانيده وازتوده هاي انقلابي جهان دعوت بعمل آوردکه " به نيپال نگاه کنيد، جهان بهتري پابعرصه وجود ميگذارد"

   کنفرانس منطقوي بحث عميقي رابرسرمبارزات جاري درهندبخاطرايجاديک حزب پيشآهنگ ومتحدبراساس خط درست مارکسيستي- لنينستي- مائوئيستي ومتحد در (ريم) انجام داد.درپرتواين مسئله کنفرانس رشدتمايل بسوي وحدت نيروهاي مائوئيستي درهندراموردستايش قرارداده وازپروسه پيش رونده اتحادبين حزب کمونيست هند(مارکسيست- لنينست)(جنگ خلق)ومرکزکمونيستي مائوئيستي هندکه هردوبراي چــندين سال استکه جنگ طولاني خلـــق راپيش برده ودرمقابل حملات دشمن مقاومت مينمايند- تقدير بعمل آورد.کنفرانس منطقوي در مورداينکه حزب جديدتجارب، درک وانرژي کمونيستهاي انقلابي هندراکه اکنون مجزاازهم کار ميکنند- بازهم بالاترخواهدبرد- اظهاراطمينان نمود. تشکيل يک چينين حزبي منجربه اعتلاي نوين جنگ خلق درهندخواهدشدومبارزات انقلابي رادرسراسرجهان تقويت خواهد کرد.

   کنفرانس منطقوي همکاري روبه افزايش نظامي امپرياليزم اضلاع متحده ورژيمهاي ارتجاعي منطقه،وبويژه تلاش براي تاسيس پايگاه هاونقشه هاي شو م براي بکارگرفتن ارتشهاي ارتجاعي اين منطقه درخدمت تجاوزواشغال امپرياليزم امريکادرغرب آسياوجاهاي ديگررامحکوم نمود.

    کنفرانس ازاهميت وتشکيل بموقع"کميته همکاري احزاب وسازمانهاي مائوئيستي جنوب آسيا" ( کمپوزا) قدرداني کرد. کنفرانس منطقوي تشکيل حزب کمونيست بوتان(مارکسيست- لنينست - مائوئيست) راموردستايش قرارداد.کنفرانس منطقوي مشکلات جنبش مائوئيستي دربنگلديش راموردارزيابي قرارداده وازرفقاي بنگلديشي دعوت بعمل آوردکه تلاش شان رادرراه تاسيس يک حزب واحدومتحدبراساس يک خط درست مارکسيستي-  لنينستي - مائوئيستي دوچندان سازند. کنفرانس منطقوي جدوجهدبخاطراستحکام "جنبش مقاومت خلقهاي جهان"رادرجنوب آسيامورد تائيدقرار داد.

    کنفرانس منطقوي باافراشتن پرچم سرخ آغازگرديد.مراسم احترام گذاري به جانباختگان انقلاب پرولتري درجنوب آسياوکشورهاي ديگربااهداي يک رديف ازاکليل گل ورعايت دودقيقه سکوت انجام شد. جلسات درسالون ينان كه مخصوص  اين كنفرانس ساخته شده بودوبا شعارهايي که انعکاس دهنده وظايف خدشه ناپذيرومسيرسياسي کنفرانس بودند، بصورت زيبايي تزئين يافته بود، برگزارشد.درپيش روي سالون عکسهاي مارکس، انگلس، لنين، استالين و مائوتسه دون ويک پرده بزرگي ازنشان(ريم)يعني کره زمين که زنجيرهاراپاره ميکند، آويزان شده بود. نقل وقولهاي"پرولترهاچيزي ندارندازدست بدهندجززنجيرهايشان، ولي درعوض جهاني براي فتح دارند"،"کارگران جهان متحدشويد!".(مانيفيست کمونيست)" تنهاوتنهايکنوع انترناسيوناليزم وجودداردوآن عبارتست ازکارپرتب وتلاش ازصميم قلب درجهت اعتلاي جنبش انقلابي ومبارزات انقلابي درکشورهاي خودي وکمک( ازطريق تبليغ، هواداري وكمك مادي) اين مبارزه،تنهاوتنهااين خط درتمام کشورهابدون هيچ گونه استثنائي!"( لنين). "...انترناسيوناليزم پرولتري نخست ازهمه ميخواهدکه منافع جنبش پرولتري درهرکشورتابع منافع جنبش انقلابي پرولتري بمقياس جهان بوده وثانياملتي که به پيروزي دست يافته بايدقادرباشدوبخواهدکه بزرگترين فداکاري ملي رابخاطرسرنگوني سرمايه بين المللي انجام بدهد" (لنين) و"تصرف قدرت سياسي ازطريق زور،حل مساله ازطريق جنگ، وظايف مرکزي وعاليترين شکل انقلاب است. اينست اساس مارکسيستي- لنينستي انقلاب که درتمام جهان صدق ميکند، براي چين وهمچنين کشورهاي ديگر"( مائو). به افتخار کنفرانس يک دسته فرهنگي انقلابي برنامه جالبي رابراي يکساعت بزبانهاي مختلف به اجرا گذاردندکه طي آن نماينده هاي کشورهاي مختلف بزبانهاي خودسرودهاي انقلابي راخواندند.

   هنگاميکه رفقايکدگررابعزم سنگرهاي نبردبدرودميگفتند، ارتش چريکي رهائي بخش خلقPLGA و توده هاي انقلابي  نيزبا شعاردادن ها يشان آنها را بدرقه مي كردند.

**مرگ برحملات امپرياليزم اضلاع متحده عليه خلقهاي جهان!**

**پيروزباد ظهور جريان نوين انقلاب پرولتري جهاني!**

**مرگ بر رويزيونيزم!**

**جنوب آسيا را به پايگاه روشن سرخ انقلاب پرولتري جهاني مبدل کنيد!**

**زنده باد جنگ خلق در نيپال، هند، پيرو، فليپين وترکيه!**

**زنده باد مارکسيزم - لنينيزم - مائوئيزم!**

**زنده باد جنبش انقلابي انترناسيوناليستي!**

حزب کمونيست هند(مارکسيست - لنينست) ( ناكزالباري**)،**(NB), (ML),CPI.

حزب کمونيست نيپال(مائوئيست)

مرکز کمونيستي مائوئيستي هندMCCI

 کميته مرکزي حزب پرولتري پوربا بنگلا PBSP CC

حزب پرولتري پوربا بنگله مائوبادي پونارگتان کيندروPBSM MPK

مرکز انقلابي کمونيست هند( مارکسيست - لنينست - مائوئيست)،RCCI (MLM)

بنگلديشر ساميوبادي دال( مارکسيست - لنينست) BSD (ML)

حزب کمونيست بوتان (مارکسيست - لنينست - مائوئيست) CPB(MLM)

**بمناسبت بيستمين سالگرد تشکيلجنبش انقلابی انترناسيوناليستی**

**اطلاعيه کميته جنبش انقلابی انترناسيوناليستی**

     بيست سال پيش، درماه مارس1984، تشکيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي طي يک کنفرانس مطبوعاتي تاريخي درلندن به جهانيان اعلام شد.دراين کنفرانس مطبوعاتي ماجسورانه تشکيل"مرکزجنيني مائوئيستهاي جهان"وهدف خوديعني تشکيل انترناسيونال کمونيستي نوين رابه گوش همگان رسانديم.کمي بعدازآن،يعني درماه مه همان سال،بيانيه جنبش انقلابي انترناسيوناليستي به زبانهاي بسياري انتشاريافت.دراين مدت اوضاع جهاني دستخوش تغييرات بسياري شده است وجنبش ما نيز ،بويژه باقبول مارکسيسم- لنينيسم- مائوئيسم بعنوان انديشه راهنماي خوددرسال1993،درک خود راازايدئولوژي انقلابي اش تکامل داده است.بااين وجود،"بيانيه"کماکان دستاوردي پرارزش وپايه اي محکم براي پيشروي هاي بيشتراست.تشکيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بيش ازهرچيزپاسخي بودبه تصرف چين انقلابي توسط يک بورژوازي نوين به رهبري هواکوفن ودن سيائوپين که کمي بعدازمرگ مائو بسال1976به وقوع پيوست.نزديکترين همراهان مائو،وازآن جمله همسرش چيان چين،دستگير شدندوامواج وحشت کشوررافراگرفت.هزاران نفرکشته ويازنداني شدند.چين که شاهد زنده امکان ساختمان جامعه اي نوين و عاري ازاستثماربود،سريعابه يک جهنم استثمارسرمايه داري بدل شد.چين که درزمان مائوسنگرمقاومت درمقابل سيستم جهاني امپرياليستي بودبه حلقه ديگري درزنجيرجهاني ستم بدل شد.

    جنبش بين المللي کمونيستي ازفقدان چين سوسياليستی شديداضربه ديد.بسياري ازنيروهابدنبال حزب چين به منجلاب رويزيونيسم درغلطيدند.بسياري حملات وحشيانه انورخوجه به انديشه مائورا(که امروزمائوئيسم ميخوانيمش)تکرارکردند. برخي درپي"بازيابي"سوسياليسم دراتحاد شوروي (که مائوباقدرت وبطورقانع کننده بعنوان سوسيال امپرياليست افشايش کرده بود)،روانه شدند.حتي بسياري ازکمونيستهاي سابق اميدخودرابه امکان انقلاب پرولتري ازدست داده وبالکل فعاليت سياسي را کنارگذاشتند.

   تشکيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بمثابه بيانيه ای بوددرمقابل رهاکردن انقلاب. برافراشتن پرچم سرخي که درچين، آلباني ونقاط ديگرلگدمال ميشد،شجاعت ميخواست. دربيانيه گفتيم "امروزه ... نيروهايي كه براي يك خط انقلابي ميجنگند، اقليت كوچكي هستندكه تحت محاصره وحمله رويزيونيستهاوهمه نوع مشاطه گربورژوازي قراردارند.بااين وجود،اين نيروها نماينده آينده اند."بعدازبيست سال ميبينيم که اين کلمات چه حقيقتي رادرخودداشته اند.هنوزچندسالي ازتشکيل جنبش نگذشته بودکه تمام بلوک شرق، ازجمله خوداتحادشوروي،درمقابل تشويق وقهقهه هاي امپرياليستهاي غربي فروپاشيد. امپرياليستهاي غربي کوشيدندفروپاشي اين سبعيت رويزيونيستي رادليلي برپيروزي"دموکراسي"بورژوائي بر"توتاليتاريسم کمونيستي"جا بزنند.حتي امروزنيزحملات ايدئولوژيک بورژوازي عليه تئوري و تجربه انقلاب پرولتري بي ضايعه نيست.

   عليرغم اين لحظات سخت،جنبش واحزاب تشکيل دهنده آن،نه تنهاتوانستندجهتگيري خودراحفظ کنند،بلکه به پيشرويهاي شور انگيزي نيزدست يافتند.جنگ خلق تحت رهبري حزب کمونيست پرودرطول سالهاي1980و1990با صلابت پيش ميرفت تااينکه با دستگيري رهبرش،صدرگونزالو،وظهورخط اپورتونيستي راست که دست کشيدن ازجنگ راموعظه ميکرد، با "پيچي درجاده"مواجه شد. با وجوداين کمونيستهاي انقلابي پرو،درمقابل مشکلات وموانع پافشاري کرده وبراي برافراشته نگاه داشتن پرچم سرخ به مبارزه ادامه مي دهند.

    آسياي جنوبي،مسکن هزاران ميليون ازاستثمارشدگان وستم ديدگان جهان درپروسه انقلاب جهاني پرولتري نقشي تعيين کننده دارد.نيروهاي مائوئيست هند،نپال،بنگلادش وسريلانکا ازبدوتشکيل جنبش يکي ازستونهاي جنبش بوده اند.ودرسال 1996،باشروع جنگ خلق درنپال،فصل نويني دراين تاريخ گشوده شد.امروز،تنهاپس ازهشت سال،حزب کمونيست نپال (مائوئيست)بخش بزرگي ازکشورراآزادکرده وبردروازه هاي قدرت سياسي سراسري ميکوبد. امري که امواج قدرتمندي به سراسر منطقه فرستاده است.

    باپيوستن مرکزکمونيستي مائوئيستي هندوحزب کمونيست هند(مارکسيست- لنينيست) (ناکسالباري)، ارتباط جنبش انقلابي انترناسيوناليستي با مبارزه بالنده انقلابي در هند تقويت شده است.

       باپيوستن مرکزکمونيستي مائوئيستي هندوحزب کمونيست هند(مارکسيست- لنينيست) (ناکسالباري)، ارتباط جنبش انقلابي انترناسيوناليستي با مبارزه بالنده انقلابي در هند تقويت شده است.

   درترکيه،بدنبال يک رشته مبارزات خطي عليه تاثيرات مخرب گرايشات نيمه خوجه اي درجنبش کمونيستي اين کشور، جريان مائوئيستي باقدرت بيشتري سربلندکرده است.درنتيجه،شرايط ذهني براي موج نوين وپرقدرت جنگ خلق بهبودمي يابد.

   درايران،نسلي ازانقلابيون بازندان، اعدام و تبعيد روبروشدولي دربحبوحه شکست ودلمردگي،پرچم سرخ توسط نيروهاي متشکل درجنبش که بعداحزب کمونيست ايران (مارکسيست- لنينيست- مائوئيست) رابناکردند،دراهتزازماند.امروزکه رژيم ارتجاعي ملاها دربسترمرگ دراحتضاراست وامپرياليستهاوارتجاعيون ميکوشند"تغيير"اجتناب ناپذيررژيم را کنترل کنند، اهميت جنبش انقلابي انترناسيوناليستي و وجودگردانش در ايران بيش از پيش به چشم ميآيد.

   درافغانستان که درنتيجه تجاوزاتحادشوروي ازيک طرف و رهبري جنگ ضدروسي توسط ارتجاعيوني که توسط سازمان سيا (و چين) پشتيباني ميشدند از طرف ديگر به نابودي و يا جهت گم کردگي نيروهاي کمونيست اين کشور انجاميده بود، امروزه يک حزب کمونيست نوين ظهور کرده است.

   بنابراين مي بينيم که در منطقه خاور ميانه - آسياي مرکزي جنگ دروغين بين امپرياليستهاي"مدرنيست"  و اسلاميون تاريک انديش و"ضد غرب" تنها انتخاب توده ها نيست. راه انقلاب دموکراتيک نوين، سوسياليسم و کمونيسم بدون شک راهي است دشوار ، ولي تنها راهي است که به رهائي واقعي مي انجامد. عناصر انقلابي اين کشورها که از استثمارگران داخلي و خارجي در رنجند، از اينکه تماميت ملي و حقوق دموکراتيک شان توسط همين دشمنان پايمال ميشود جانشان به لبشان رسيده، و از بن بست هائي که نارهبران چه ريشو و چه ريش تراشيده چه زن و چه مرد، بعنوان "راه حل" در مقابلشان قرار ميدهند، به تنگ آمده اند، به ايدئولوژي رهائيبخش مارکسيسم لنينيسم مائوئيسم نياز دارند و اين بطور مشخص نيروهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي هستند که براي بردن اين ايدئولوژي در ميانشان مي کوشند.

    امپرياليستهاي آمريکائي، ساليان سال است که کشورهاي آمريکاي لاتين را حيات خلوت خود به حساب آورده اند و استثمار توده هاي اين کشورها و کنترل بر سرنوشتشان را از حقوق بي قيد و شرط خود ميدانند. حزب کمونيست پرو با وجود اينکه در سالهاي اخير با مشکلاتي روبرو شده است، در تمام اين مدت  نمونه درخشاني براي انقلابيون سراسر اين منطقه بوده و رفقاي کلمبيا و مکزيک و ساير کشورهاي آمريکاي لاتين براي همه گير کردن درسهاي آن مبارزه کرده اند. در آمريکاي لاتين، همچون ساير مناطق جهان، تلاشهاي امپرياليستهاي آمريکائي براي تحميل کنترل بيشتر، نفرت شديد موجود از امپرياليستهاي يانکي را تشديد ميکند. اينجا نيز احتمال پيشرفتهاي نوين انقلابي موجود است.

   جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ازبدو تشکيل اين واقعيت را که انقلاب جهاني پرولتري از دو مولفه اساسي تشکيل يافته است منعکس ميکرد: انقلاب پرولتري سوسياليستي در کشورهاي امپرياليستي و انقلاب دموکراتيک نوين در کشورهاي تحت سلطه آسيا، آفريقا و آمريکاي لاتين. ديد جنبش از هدف غائي جهاني بدون طبقه و جهتگيري انترناسيوناليستي آن توسط حضورش دردو نوع کشور تقويت شده است. در قلعه امپرياليستي آمريکا، حزب کمونيست انقلابي، آمريکا توانسته در ميان توده ها ريشه دواند و تدارکات خود را براي نبردهاي آتي، جهت رها کردن جهان از بزرگترين ستمگران به پيش ببرد. در ايتاليا و آلمان، احزاب و تشکلاتي بعنوان بخشي از ريم در حال پيشروي اند و در ساير کشورهاي امپرياليستي رفقا بطور روز افزون به نقش جنبش در متحد کردن نيروهاي مائوئيست واقعي واقف مي شوند.

   خلاصه اينکه جهان براي انقلاب آماده است و اوضاع روزبروز مساعدتر ميشود. ولي براي آنکه روياي ستمديدگان به واقعيت بپيوندد، ايدئولوژي پرولتري بايد در صف مقدم قرارگيردويک تشکيلات محکم کمونيستي بناشود.هنوزدرمناطق بسياري ازجهان، مانندآفريقاکه نيازبه تغييرات انقلابي درآن بسيارمشهود است، نيروهاي مائوئيست يابسيارضعيفند و يا اصلا نيستند. حتي درمناطقي که نيروهاي مائوئيست موجودند، توانائيشان تحت الشعاع عظمت وظايف پيش رو قرار گرفته و در استفاده از امکانات موجود قاصر اند.

   بعلاوه، مابايدکل جنبش بين المللي کمونيستي و آينده اش را مد نظر داشته باشيم و نه صرفا بخشهاي مشخص تشکيل دهنده اش را. جنبش انقلابي انترناسيوناليستي تنها براي اين تشکيل نشد که به احزاب و تشکلات موجود کمک کند تا از يکديگر آموخته و پيشروي کنند، بلکه به اين منظور تشکيل شد که تبديل به يک مرکزشود، که قطب ايدئولوژيک سياسي پرولتري را در سطح جهان تقويت کند و پايه پيشروي هاي آينده را، در جهت يک انترناسيونال کمونيستي نوين بنا نهد.  نياز به روشني ايدئولوژيک سياسي، وحدت مستحکمتر کمونيستها در سطح بين المللي، و پيشروي هاي بيشتر در جهت رهبري مبارزات انقلابي توده ها، همه در دستور کارند. همه مائوئيستهاي انقلابي بايد اهميت جنبش انقلابي انترناسيوناليستي براي انقلاب جهاني پرولتري را  درک کنند و در جهت پيشروي آن بغايت بکوشند.

   جهان امروز ديگ جوشاني از کشمکش هاست. دشمن امپرياليستي در تاخت و تاز است و مردم به هزاران شکل به مبارزه کشيده مي شوند. نظم و ثبات امپرياليستي جاي خود را به غوغائي عظيم داده است که در آن مشکلات، سختي ها و فداکاري هايي که در مقابل کمونيست ها و توده ها قرار ميگيردتشديدميشود. ولي همين شرايط است که ظهورموج نويني از انقلاب پرولتري را تسهيل ميکند. بنابراين بارديگرشاهديم که خطرات راميتوان به فرصتهاتبديل کردوضرورت مقاومت را ميتوان به آزادي برداشتن قدمهاي عظيمي به جلو تبديل کرد. و در اين پرتو است که مي بينيم دستاوردهاي مهم جنبش انقلابي انترناسيوناليستي دردودهه گذشته تنهاپيش درآمدچالشهاي عظيمتري هستندکه درافق پرولتاريا رابه مصاف ميطلبد. ■

**ساختمان قدرت سرخ درنيپال**

   درطول سال2003،نيپال ميدان ادامه مبارزه اي حياتي  بودكه درآن ميليونها دهقان،كارگر،روشنفكرانقلابي وديگر نيرو هاي پيشروتحت رهبري حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)،درمبارزه اي شديد وپيچيده بانيروهاي كهن - مالكان و سرمايه داران بوركرات ونيروهاي سياسي بي اعتبارشده وابسته به آنان  تحت رهبري شاه فئودالي كه ازطرف ارتجاع وامپرياليسم جهاني حمايت ميشود- درگيربودند. نيپال يكي از تعداد معدود كشورهائي است كه يك حزب اصيل م.ل.م آشكارا رهبري اش رابر پروسه انقلاب برقراركرده ونگرش انقلابي به آينده،مسيرپيش روراروشن ميكند.اين بگونه  اي برجسته باعث رفع نگراني است بخصوص درجهاني كه متاسفانه مبارزات مردم غالبادرتار عنكبوت اشكال مختلف ايدئولوژيهاي به بن بست رسيده كه توسط اپورتونيستها، بورژوازي وحتي مرتجعين ترويج ميشود، گرفتارشده اند. به اين دلايل،چشمان و توجه پرولتارياي آگاه ونيروهاي اصيل انقلابي ودمكرات هرچه بيشتربرروي درامي كه درنيپال در حال نمايش است،دوخته شده است.

   بيشترسال2003آتش بس درجنگ خلقي بودكه از سال1996شروع شده بود.درطي آتش بس كمپ هاي انقلاب و ارتجاع بدنبال تحكيم موقعيت خودو تدارك براي مبارزات شديدتري بودند كه هردومي دانستنددرمقابلشان بزودي قرارخواهدگرفت. زمانيكه آتش بس پس ازتحريكات مكررمرتجعين نيپال رسما در اواخر ماه اوت پايان يافت موج جديد وحادي ازدرگيري نظامي، سرتاسركشوررا درنورديد. نيروهاي مرتجع كه بعلت رساندن اسلحه،پول ومستشاراز آمريكا و برخي قدرتهاي مرتجع ديگرجرات يافته بودند،دست به كشتاروسيعي زدند.اين كشتارهامعمولابرعليه مردم عادي روستائي و يادآورتاكتيك هاي وحشيانه امپرياليسم آمريكادرويتنام بودوغالبابا جا زدن قلابي اجسادتوده ها بعنوان مائوئيست تلاش به پوشانيدن جناياتشان مينمودندوميخواستند كه روحيه تضعيف شده شان راتقويت كنند. جنگ شديد ماههاي آخرسال2003نه فقط ادامه كل پروسه جنگ خلقي است كه از سال1996 آغازگشته بلكه همچنين ادامه نبردسياسي خشونت باري استكه تحت شرايط موقتي آتش بس درنيمه اول سال 2003انجام گرفت. درجريان اين پروسه حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) بروشني بيش ازهرزمان ديگري بعنوان رهبرمورد قبول اكثريت مردم نيپال وتنها نيروي سياسي كه قادروحاضربه ارائه يك بديل در مقابل سلطنت فرتوت وحكومت طبقات ارتجاعي است ظهورنموده است.

**زمينه آتش بس:**

همانطوريكه مابطورمفصل درجهاني براي فتح شماره 28 درسال2002تحليل كرديم انقلاب درنيپال باسرعت سرسام آوري به پيش رفته است،بويژه ازمقطع كشتاردركاخ سلطنتي درژوئن2001كه شاه حاكم«بايرندرا» وخانواده اش كشته شدند.

   گر چه اين كشتارهرآنچه راكه از مشروعيت سلطنت باقي مانده بودازچشم توده هاانداخت،طبقات حاكم و امپرياليست هاي خارجي «گايانندرا»برادر «بايرندرا» رابعنوان شاه جديدبرسميت شناخته واميد داشتندكه او بالاخره بتواند جنگ خلق رااز بين ببرد.«گايانندرا» فورا ارتش سلطنتي نيپال(آ ر ا ن ا) رافراخواندتاباارتش رهائي بخش خلق كه توسط حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) رهبري ميشودبطور مستقيم مقابله كند.تا آن موقع ارتش سلطنتي نيپال عمدتادر پشت صحنه مانده بودوپليس نظامي شده كه نوك پيكان  ضدانقلاب بودرارهنمائي ميكرد.اما اميد هاوروياهاي طبقات ارتجاعي حاكم براي  شكست دادن حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) درميدان نبرد بسرعت ازبين رفت. بطوريكه ارتش رهائي بخش خلق نشان دادكه نه تنها توانائي مقاومت دربرابرارتش سلطنتي راداردبلكه قادراست كه شكستهاي ضربتي رابرآن واردسازد. يكبارآنها حتي گرداني ازارتش سلطنتي كه گستاخانه به مامن انقلابي منطقه غرب واردشده بودندرا محاصره كرده و آنها را مجبوركردند كه اسلحه شان رابزمين بگذارندو قسم بخورندكه هيچگاه باخلق نخواهندجنگيد. بدنبال غليان وپيشروي انقلابي كه پس ازكشتاركاخ سلطنتي پيش آمددشمن شقه شقه وبي روحيه بود.شاه جديدوارتش سلطنتي اين ضرورت را احساس كردندكه به نيروهاي انقلابي فراخوان صلح دهند.رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)بااين تحليل كه نيروهاي مردمي ازتوقف موقتي درگيريهابهره مند ميگردندو همچنين بادرنظرگرفتن خواسته هاي اقشاري ازمردم،آتش بس را پذيرفت.

   مذاكرات مقدماتي درحين آتش بس اول انجام شد كه بمدت سه ماه يعني از اواخرتابستان تااوايل پائيز 2001طول كشيد. اماعمدتاهردوطرف ازاين قضيه براي تدارك نظامي نبردهاي دوربعد، استفاده كردند.براي دشمن فرصت مناسبي بودتاارتش سلطنتي كه بدجوري يكه خورده بودرامستحكم كرده وطبقات حاكم واحزابش رابه گردشاه منفوركه ازنظر عموم مسئول كشتاربرادروديگراعضاي فاميلش بودمتحدكند.اين مقطع نيزبراي حكومت كهنه موقعيتي بودتابند هايش رابا امپرياليستهاي آمريكائي وانگليسي و همچنين باهندهمسايه كه هميشه ناجي نيپال محسوب ميشد،محكم كند.حملات 11سپتامبروبدنبال آن اعلام ”جهاني جنگ عليه تروريسم“توسط امپرياليستهاي آمريكائي شاه و هيئت حاكمه رادركسب حمايت ازآمريكاآسوده خاطركرد وآمريكارادراين كه”مشكل مائوئيست ها“بازوربايدحل شودمصر ترنمود.

   دررابطه باحزب كمونيست نيپال (مائوئيست) ازسه ماه آتش بس براي محكم كردن و برسميت بخشيدن ارتش رهائيبخش خلق كه كنگره موسسش در پائيز 2001برگزارشد،استفاده گرديد. همچنين اين مقطعي بود تاارگانهاي محلي قدرت سياسي باانتخاب شوراهاي انقلابي متعدددرمناطق تقويت شوند. گردهمائي هاي عظيم توده هادرمراكز مناطق وكاتماندووسعت وعمق حمايت ازانقلاب درنيپال راآشكارتركرد.

   پس ازاتمام اين آتش بس كوتاه،حزب امري كه آنرا ”آغاز نوين“ناميددرپيش گرفت- باتوجه به اينكه جنگ خلق در ابتدا درسال1996آغازشديعني زمانيكه حزب تحول ايدئولوژيك،سياسي و تشكيلاتي لازم رابراي آغاز جنگ بدست آورد. اين”آغازنوين“دربرگيرنده حملات عظيم به مراكزقدرت دشمن بودكه در برخي موارد هزاران سربازمسلح با تجهيزات به غنيمت گرفته شده ازدشمن رادربرميگرفت.(1)مشخصابلافاصله پس از آنكه حزب انصراف خودازآتش بس رااعلام كرد پيروزي چشمگيري درمنطقه مركزي دانگ بدست آورد،پايگاه نظامي مهم دشمن براي كل منطقه غرب تسخير شدومقدارزيادي اسلحه ومهمات به غنيمت گرفته شدكه باكاميونهاتوسط ارتش پيروزمندرهائيبخش منتقل گرديد.

     درعرصه سياسي،ضربات قاطع ارتش رهائي بخش خلق تلاشهاي طبقات حاكم  احزاب سياسي اش رابراي تحكيم يك توافق جمعي ارتجاعي جديدحول شاه «گاينندرا» رادرهم كوبيدودر4- اكتبر  2000نخست وزيرودولت ازكار بركنار ومجلس منحل شدوشاه عملاكل قدرت دولتي رابدست خودگرفت.پس ازمدت كوتاهي يك نوكرغيرمنتخب منفور،«لوكند راباهادورچاند»،رابعنوان نخست وزير انتخاب كرد.هدف مركزي شاه،مشاوران خارجي اش ومسلما كل طبقات حاكمه نيپال سركوب شورش توده هاي مردم ازطريق خشونت بود.

   باوجودكوشش همه جانبه براي سركوب،نيروهاي انقلابي مقاومت كردند: مراكزفرماندهي حكومت ارتجاعي در نواحي مختلف ويران شدند،تعدادزيادي از سربازان دشمن ازدورخارج شدند،سلاح و مهمات بيشتري به غنيمت گرفته شدند. رئيس كل پليس درپايتخت به درك واصل شد.چون حكومت ارتجاعي در تمام جبهه هاي جنگ به لغزش افتادوتضعيف شدبالاخره مجبورشدتقاضاي آتش بس ديگري كند.علاوه برعمليات نظامي ستايش آميز،حزب اشكال ديگر مبارزاتي را نيزرهبري نمودكه شامل اعتصاب بسيار موفقيت آميزدانشجويان دانشگاهاي كشور وچندين بندا‌ ( اعتصاب عمومي) بودكه تمام فعاليتهاي اقتصادي سراسر كشوربراي يك ياچندروزمتوقف گشت.

   ضربات قدرتمندجنگ خلق ووفاداري فزاينده توده ها درنيپال به برنامه و رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) كل طبقه ارتجاعي حاكم را سرگردان كرد. درهرگوشه كشورمسئله سياسي غالب در افكارمردم نتيجه اين جنگ شده بود:صلح برچه پايه اي دوباره ميتواندبرقرارشود،چه جامعه اي وچه حكومتي جايگزين حكومت قديم كه ورشكستگي اش هرچه نمايانتر ميگشت، خواهدشد؟

   مرتجعين نيپال به چندين خان خاني در حال رقابت وبامنافع مختلف تقسيم مي شوندامامهمترين تقسيم بندي اي كه بايد درنظرداشت آنهائي هستندكه تداوم و تقويت سلطنت رابعنوان حلقه كليدي حفظ حاكميت طبقات ارتجاعي ميبينند، وديگران بويژه حزب كنگره نيپال وحزب كمونيست نيپال(متحدماركسيست - لنينيست) كه به يو.ام.ال معروف است قويترين احزاب درون پارلمان هستندكه آينده خودرامتصل به تداوم يكنوع نظام پارلماني ميبينند.اين احزاب خودرا مدافعين قانون اساسي سال1990كه بابه بزيركشاندن نظام كهنه پانچايات كه نظامي بدون حزبي به رياست شاه ومتكي برشوراي”اشراف“بودوتوسط جنبش سراسري ضدسلطنتي برپا شد،ميدانند. در حاليكه اين دورونداصلي درون طبقه حاكمه نيپال كه درتقابل شديدباهم مي باشندبرهم نفوذدارند.حتي به اصطلاح ”ماركسيست- لنينيست“هاي يو.ام.ال به وفاداري به سلطنت قسم خوده اند،حتي شاه مفيدميبيندكه دفاع ازنظام اتو كراتيك وقرون وسطائي حاكم باچيزي كه حكام نيپال علاقمندندآنرا”دمكراسي چندحزبي “ بنامندادغام كند. علاوه بر حمايت روبه كاهش ازاحزاب سياسي حاكم ازيكطرف،وحمايت اساسي از مائوئيستهادرميان دهقانان فقيروكارگران ازطرف ديگر، بخشهاي مهم ديگري از مردم موجودندكه بين راه حلهاي سياسي متفاوت مرددند.اين اقشاربويژه در كاتماندوكه خرده بورژوازي شهري توسعه پيداكرده است ازاهميت بر خورداراست. همانندكشورهاي ديگرموضع طبقاتي اين اقشارآنانرابخصوص مستعد توهم درمورد راههاي مسالمت آميز از طريق انتخابات ميكندوياآنهارابه جستجوي راه حل هائي  غيرازپيروزي قطعي يكي ازدواردوي اساسامخالف ميگمارد.ازآغاز جنگ خلق، حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)به سختي مبارزه كرده وبه دست آوردهاي مهمي براي جذب اين اقشاروطبقات در حمايت ازاردوي انقلاب نائل آمده است. ازطرف ديگر يو.ام.ال ورويزيونيست هاي ديگربراي خودوظيفه خاصي راتعيين نموده اندكه تلاششان بازي دادن خرده بورژوازي شهري باغرض ورزي هاي بورژوادمكراتيك است وتقويت اين توهم كه”راه سومي“‌غيرازپيروزي مائوئيست ها ياارتش سلطنتي براي كشورموجوداست.

   حزب تحليل كرده است كه اكنون وضعيت”تعادل استراتژيك“بين حكومت كهنه ودرحال مرگ كه توسط شاه نمايندگي ميشودازيك طرف وازطرف ديگرحكومت نوظهورتحت رهبري مائوئيست ها،موجوداست. مائوتسه دون بعنوان قانون عمومي تحليل كردكه جنگ انقلابي درسه مرحله به پيش ميرود. ”دفاع استراتژيك“كه نيروهاي انقلابي از دشمن ضعيفترندوميبايددريكدوره زماني برپايه جنگ پارتيزاني بادشمن انباشت قوا كنند،”تعادل استراتژيك“كه دوطرف نسبتا مساوي هستندوهيچيك ازطرفين قادربه نابودي قطعي طرف ديگرنيست و جنگ بيشتروبيشتردرمقياسهاي  بزرگتري توسط جنگ متحرك وموضعي مشخص ميشودو بالاخره”حمله استراتژيك“كه نيروهاي انقلاب قادرندبه حمله همه جانبه باهدف نابودي نيروهاي نظامي دشمن وبرپائي حكومت خلق درسراسركشوردست بزنند. درنيپال،حزب معتقد است كه”تعادل استراتژيك“ انعكاسي از اين واقعيت استكه كل جامعه وجوددو حكومت رادركشور باارتش هاوارگانهاي خود تشخيص ميدهد. تجربه نشان داده است كه هردواردوي انقلاب وضدانقلاب از دوره”تعادل استراتژيك“كه ماهيتاگذرا و به احتمال زيادكوتاه است براي تدارك حل مسئله انقلاب ازطريق شكست قطعي اردوي مقابل استفاده ميكند.

   درشرايط”تعادل استراتژيك“و واقعيت ”دوحكومت ودوارتش“سروصداي راه حل براي جنگ ازطريق مذاكره ازطرف بسياري بخشهاي جامعه برخاست ازجمله آنانيكه عموماازانقلاب حمايت كرده اما موضع طبقاتي شان آنان رابه نوعي راه حل صلح آميزاميدوارميكرد.

   رفيق پراچاندا،صدرحزب كمونيست نيپال( مائوئيست)اين مسئله راچنين بيان ميكند:«عمومازمانيكه جنگ انقلابي خلق به سطح تعادل استراتژيك ارتقاءپيدا ميكندفشارعظيمي به دستگاه حكومت واردميشودتاراه برون رفتي ازطريق مذاكرات پيداكند.درشرايط مشخص فشارنظامي عظيم (ازطرف ارتش رهائيبخش خلق)وهمچنين فشارسياسي ازجانب توده هاامكان مذاكرات را افزايش ميدهدبويژه در مرحله تعادل استراتژيك.اين مسئله بوضوح ازطريق تاريخ جنگ خلقهانشان داده شده است. امااين بدين معني نيست كه دردوران تعادل استراتژيك آتش بس هاو مذاكرات لزوماانجام پذيرندونه به اين معني استكه به انجام آنان بايدبصورت يك اصل نگريسته شود... پروسه آتش بس ومذاكرات ممكن است دريك شرايط ويژه ملي وبين المللي  لازم و پربار باشددرحاليكه در شرايط ديگر ممكن است غيرضروري وحتي ضربه زننده باشد.درشرايط كنوني نيپال پروسه آتش بس ومذاكرات ميتواندباانعكاس چندين فاكتوردرك وتعريف شود: وضعيت ويژه بين المللي باامپرياليسم تعرضي تروعنان گسيخته، وضعيت ويژه تعادل استراتژيك دركشور،خواسته توده هاي نيپالي براي پيداكردن راه حل سياسي ازطريق مذاكرات صلح آميز، ‌و سياست حزب درموردجنگ ومذاكره.» (هفته نامه جانادش، 24 مارس2003).

    مذاكرات وآتش بس ازوحله شروع، دومحتوي كاملامتفاوت براي دواردوي مخالف وضدانقلاب داشت. دركمپ ارتجاع هردونيروي پارلماني وقدرت حكومتي به دورشاه وارتش جمع شدند وسعي كردندازآتش بس و مذاكرات جهت منفردكردن مائوئيست هااستفاده كنندوازطريق علني شدن اعضاءشان آنان راشناسايي وازبين ببرند.تاكتيكها و استراتژي مرتجعين- پارلماني ونيز سلطنت طلبان- ماهيتايكي بوده است. هردوجناح خواهان استفاده ازمائوئيستها عليه طبقات حاكم رقيب بمنزله نرده بان صعودبه تخت حكمروائي وسپس چرخش ونابودي مائوئيستهابوده است. همچنين اعلام آتش بس توسط دشمن بيان تضاد هاي عميق دروني درخوداردوي مرتجعين بودكه جنگ خلق وتاكتيك هاي حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) بمراتب آنها را تشديد نموده است.

   مضاف براين مرتجعين طبقات حاكم و مشاورين خارجي آنان اميدداشتندكه انقلابيون مائوئيست را بتوان ازطريق آتش بس ومذاكرات فاسدكرد.آنها تجربه گذشته درنيپال رابخاطردارندكه بخشي ازماركسيست- لنينيست هاي سابق كه دراواخردهه 1960تحت تاثير طغيان ناگزالباري درهندبه مبارزه مسلحانه دست زدندوبعدابه تحجر” يو. ام .ال سلطنتي“سقوط كردند.چنين مثالهائي راميتوان درنقاط ديگرجهان نيزيافت. بهمين ترتيب آنهااميدداشتندكه اگر بتوان حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)رابه دام خوكداني مجلس كشاندميتوان آنرا بيك حزب پارلماني مبدل نمود.همچنين آنهاانتظارداشتندكه بتوان حزب راشقه شقه كرديااينكه رهبري واعضايش كه همانندماهي دردرياي توده هاشناميكنند رابتوان روكردوحتي اگرآتش بس شكست خوردانقلابيون راهمانندماهي هائي كه درساحل افتاده اندگرفت و بالاخره انقلاب راشكست داد.ازاينرو، براي دشمن زمان آتش بس زمان توطئه سياسي وتوهم پراكني ورام كردن مائوئيست هاي انقلابي ونابودي جنگ خلق بود.

   رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)كاملاازتوطئه هاي مرتجعين كه درحال سربيرون آوردن ازتخم بودند آگاه بودومصمم بودكه بادقت هرچه تمامترازميان آتش بس ومذاكرات گذر كند. ازميان اين پروسه حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) مصم بودتابراي اقشار مختلف مردم نيپال روشن كندكه حزب برنامه پرداختن به احتياجات اوليه جامعه نيپال ويك راه حل عادلانه براي جنگ از طريق انتقال قدرت به خودتوده هارادارد. درحاليكه بسياربعيداست كه طبقات حاكم واربابان خارجيشان اجازه چنين راه حلي را بدهند، مبارزه حول ميزه مذاكره و درصحنه كلي سياسي براي ميليونهاتن منجمله اقشارمتزلزل مياني روشنتر خواهد شدكه نيروهاي مرتجع بويژه آنهائي كه به گردشاه وارتش سلطنتي جمع شده اند ،امكان هرتغييرسياسي رامسدودنموده اند. همچنين اينهاهستندكه مسئول كامل سختي هاي دوران جنگ كه مردم نيپال متحمل شده اند،ميباشند.

**بر سرميز مذاكره:**

   حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) باموقعيتي روبرو شدكه- اگرآنهابه مصاف برميخاستندهم باخطرات خزنده وهم با فرصتهاي نوين وعظيم براي پيشروي انقلاب روبروميشدند.همانطوريكه صدر پراچاندااشاره كرد،” انقلابيون بابكارگيري استوارانه علم انقلاب اجتماعي،حمايت از منافع توده ها،استحكام دراصول ونرمش درتاكتيكهاپيروزمندبوده اند.اگريك حزب انقلابي چنين ظرفيتي سياسي و ايدئولوژيك راكسب نكرده باشدنه فقط درجبهه گفتگوبلكه درجبهه جنگ نيز شكست خواهدخورد.مثالهاي شكست مبارزه مسلحانه درجبهه جنگ وهمچنين شكست هادرتاريخ جهان فراوانند. با دوري جستن ازخطرات صخره هاو همچنين ازگرداب است كه كشتي انقلاب ميتوانداستوارانه دردريابه پيش رود. اگر ناخدافاقدظرفيت دردوري جستن از صخره هاوگردابهاي خطرناك باشدكشتي ممكن است روي صخره هابشكنديابدرون گرداب كشيده شود. دراينجامنظوراز ناخداحزب انقلابي است.“

   دراين وضعيت حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)سه درخواست اساسي براي راه حل سياسي جنگ بدين ترتيب فرموله نمود:بحث حول ميزمذاكره،يك دولت موقت وانتخاب مجلس موسسان،آتش بس در23ژانويه 2003 اعلام شد، زماني كه بقول صدرپراچاندا،گاينندراتمايل خود رابراي ورودبه مباحث جدي بر سر اين سه نكته بيان كرد.

   اين سه درخواست درخوداهداف نهائي انقلابيون مائوئيست نيستند؛حزب به اينها بعنوان ابزارهاي تاكتيكي براي رسيدن به هدف مينگرد- براي ازبين بردن نظام ارتجاعي كنوني وبراي برقراري يك نظام جديددمكراتيك انقلابي بعنوان يك مرحله ضروري پيش ازپيشروي به انقلاب سوسياليستي. فقط انقلاب دمكراتيك نوين به مفهوم واقعي قدرت را به توده هاي خلق داده وحق حاكميت ملي را به آنان واگذار مي نمايد.

   همانطوريكه مائوبيان نمود انقلاب دمكراتيك نوين بعلت ماهيتش بورژوا دمكراتيك ميباشدكه اهداف فوري آن بر اندازي سرمايه داري وكل بورژوازي نيستندبلكه مالكان، امپرياليستهاي خارجي وآن بخشهائي ازسرمايه داري ميباشند   (بورژوازي كمپرادوربوركرات)كه به ارتجاع خارجي وداخلي متصلند.درنيپال نيازبه سرانجام رساندن انقلاب دمكراتيك واقعاقوي است.چنين امري از پيمان سوگالي درسال1815كه بدنبال جنگ باهندانگليس بسته شدوبخصوص درپنجاه سال اخيركه كشورنه به دمكراسي ونه به رهائي ملي دست يافته ، روشن بوده است.

   مضافا،اين اهداف توسط طبقات ارتجاعي بگونه ي وارونه ومتضادجلوه داده شده اند.درحاليكه طبقه سرمايه دار كمپرادوربوروكرات ادعاي دمكراتيك بودن داردتوسط امپرياليسم موردحمايت قرارميگيرد،سلطنت اتوكراتيك فئودالي ادعاي طرفداري ازحق حاكميت ملي و استقلال رادارد. بهمين ترتيب درپروسه بدست گرفتن قدرت سياسي بوروكرات هاي كمپرادورهميشه توسط بخشي از امپرياليست هاومرتجعين خارجي كمك گرفته درهمان حال اتوكراتهاي فئودال تحت نام استقلال ملي توسط برخي ديگر ازامپرياليستهاومرتجعين خارجي مورد پشتيباني قرارگرفته اند.بنابراين  كشمكش قدرت دربالابنظرميآيدكه بين مرتجعين ناسيونال شوونيستهاي فئودال(واقعامتصل به امپرياليسم)ونيروهاي بورژوا دمكرات كه درواقع سرمايه داران كمپرادور بوروكرات وهمچنين نوكران امپرياليسم هستند،ميباشد.تنهاكسانيكه هرگزامكان تصميم گيري درموردسرنوشت خود را نداشته اندمردم نيپال هستند. درهروحله اي قوانين اساسي توسط اتوكراتهاي فئودال و يا كمپرادورها نوشته شده اند.

    قانون اساسي سال1962توسط اتوكراتهاي فئودال نگاشته شدوبهمين ترتيب ومتمم هاي آن درسال1980. اما جنبش مردم درسال1990 اوضاع را به درجاتي عوض كردودسته ديگري از نوكران امپرياليسم،سرمايه داران بوروكرات، قانون اساسي فعلي را نوشته اندكه”دمكراسي چندحزبي“راتقديس ميكند(درحاليكه قدرت سلطنتي رانيز محفوظ داشته.)

   حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) مدت مديدي استكه روشن نموده استكه قانون اساسي نيپال بدردنمي خورد.كشتار كاخ سلطنتي درژوئن2001ضربه سنگيني برنظام سلطنتي واردآورداماسلطنت طلبان باچشم پوشي ازاين واقعيت كه مشروعيت سلطنت به همراه شاه«بيرندرا» ازبين رفته است كاملابه تقويت حاكميت «گاينندرا» پرداخته اند.درپي صعوداوبه قدرت، شاه يك وضعيت اضطراري اعلام نمودو مجلس ودولت منتخب رارسمامنحل كرد. اين فئودال مستبدتمام بقاياي آنچه كه از قانون اساسي سال1990باقي مانده بودرا البته نه درحرف ازبين بردوحتي مجلسيان ازحقوق بورژوائي خودمحروم شدند. بخشي ازنوكران امپرياليسم،مجلسيان، خواهان بازگشت به وضعيت سال1990 هستنددرحاليكه بخش ديگري ازنوكران امپرياليسم،اتوكراتهاي فئودال سلطنت طلب خواهان يك سلطنت فعال هستند. اين امربيك بحران دائمي مشروطيت دامن زده وخواست تمام اقشارمردم براي راه برون رفت پيشروراتقويت كرده است. فراخوان مجلس موسسان توسط حزب تلاشي است درپاسخ به اين خواسته و در جامعه انعكاس وسيعي داشته است.

   مسئله مجلس موسسان نيزبصورت تفكيك ناپذيري به مسئله كنترل ارتش سلطنتي نيپال(آران ا)مرتبط است.به اصطلاح دمكراتها،آن نيروهائيكه دردرون مجلس هستند،معتقدندزمانيكه آنان مقامات دولتي رادردست دارندشاه يك سلطان مشروطه است وارتش تحت كنترل مجلس ميباشد.اين توهم فقط در حالتي ميتوانست پايداري كندكه منافع اتوكرات هاي فئودال صدمه نميديدند. در حاليكه جنگ خلق گسترش يافته ومناطق پايگاهي برقرارشدندومردم آغاز به تمرين واقعي برمبناي اصل انقلابي اي كه توده هابرسرنوشت خودحاكم باشند،كردند. تحت رهبري حزب پيشاهنگ، توده هاقدرت سياسي وارتش خودرا ساخته اندكه كاملابرخلاف منافع سلطنت و اتوكراتهاي فئودال حركت كرده است. در اين اوضاع،پوسته نازك مشروطه سلطنتي توسط اين واقعيت كه ارتش سلطنتي مستقيمابه شاه گزارش ميدهدو ديكتاتوري عريان رابعمل درميآورد،دريده شد.درگيري”مثلثي“كه ظاهرابنظرميرسيد بين سه نيروباشد- شاه وارتش سلطنتي، احزاب سياسي پارلماني،ونيروهاي مردم تحت رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)- بالنتيجه درواقع نشان داد كه نبردي است دوجانبه بين دولت كهنه ارتجاعي،كه شاه وارتش درمركزآن قرار داردودولت نوين،تحت رهبري حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) كه ستونش ارتش رهائيبخش خلق(پي. ال. ا) است.

   پيشنهاديك كنفرانس - ميزگرددر واقع تلاشي براي ايجادبديلي بودكه بتواند به مثابه مجلسي موقتي متشكل از اقشار مختلف خلق بانسبت معين از نمايندگان مليت ها،مناطق وكاستهاي زيرپاله شده (داليتها)جنسيتهاوديگراقشارخلق عمل كند.اين كنفرانس،دولت موقت كه وظيفه اش سازماندهي انتخابات مجلس موسسان است راتعيين خواهدكرد.ازطريق اين پروسه مشروعيت ارتش سلطنتي واقعاپايان يافــته وبركناري سلطنت مطلقه

قوام خواهد يافت.

   درواقع درخواست مجلس موسسان در نيپال به سال1950برميگردد. اين امر مداوماتوسط نيروهاي مختلف تاسال 1980مطرح ميشدوبرخي نيروهاي چپ درخواست تشكيل مجلس موسسسان را درطي جنبش ضدسلطنتي سال1990   دوباره مطرح كردند.اماواقعيت عيني اين بودكه مردم مسلح نبوده وقدرت سياسي واقعي نداشتند.حتي اگردرآنزمان بر مبناي خواسته احزاب سياسي يك مجلس موسسان انتخاب ميشدنتيجه رافراندوم سال1980كه نظام كهنه پانچايات را تصويب نمودتفاوتي نميكرد.طي غليان 1990مائوئيستهاتاكيدكردندكه راه پيش بردكشور تدارك جنگ خلق است.

   امروزه شعارهاي مطرح شده توسط حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) داراي زمينه كاملا متفاوت ذهني و عيني است. اكنون خلق، ارتش خودوقدرت سياسي انقلابي خودرادرمناطق وسيعي ازروستاها دردست دارد.آنهامشغول تمرين قدرت سياسي برمبناي اصل حكومت خودگردان ميباشند.دربخش بزرگي ازكشوراصل حق تعيين سرنوشت اعتبارگرفته وسياستهاي انقلابي مائوئيستي”شورش برحق است“‌  ازلحاظ ايدئولوژيكي،سياسي وعملي برقرار گشته است. نظام ارتجاعي بيش ازهر زمان ديگري تجزيه گشته وتوده هاي نيپالي اشتياق خودرابراي تحول كامل و جامع ابرازنموده اند.

   مرتجعين درنيپال ودرخارج به اين درك رسيدندكه شعارهاي مربوط به بحث ميزگرد،دولت موقت ومجلس موسسان درشرايط فعلي شكلي ازگذار تحت رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)رانمايندگي ميكندكه نتيجه نهائي اش چيزي جزسرنگوني طبقات ارتجاعي وبرقراري قدرت سراسري  دمكراسي نوين كه هم اكنون دربخشهاي عظيمي درروستاهاموجوداست،نخواهدبود.

   اين سه درخواست تاثيرات برق آسائي

 درسراسركشورداشت.حتي درميان نيرو هاي اصلي پارلماني بخشهاي قابل توجهي ازاين خواسته هاحمايت كرده اند. رويزيونيستهاي(يو.ام. ال)حتي قرارتنبيهي براي چهارتن ازرهبران خودكه فقط مي خواستندمسايل اين سه خواسته را در دستوركارحزبشان بگذارندصادركردند. امپرياليستهاي آمريكائي وانگليسي در مقاطع مختلف به طرق گوناگون روشن كردندكه هيچ راه حل سياسي تحت رهبري مائوئيستهاتحمل نخواهدشدواز اين روبلافاصله افزايش كمك نظامي را اعلام نمودند.آمريكاحتي بخوداجازه داد زماني كه گردهم آيي ملي توده اي در سراسر نيپال حمايت خودازقدرت سياسي نوين وارتش مردمي رااعلام مي نمود، حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)رادر ليست ”سازمانهاي تروريستي“وزارت خارجه آمريكاواردكند.(2)

**آتش بس وپس ازآن:**

   درحاليكه رژيم ارتجاعي درحرف موافقت خودراباآتش بس اعلام نمود مخفيانه دستوركارديگري رابه پيش برد. حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)از ماهيت مرتجعين شناخت داشت وازاينرو ماهرانه قادربوددستوركارمخفي آنهارا افشاءنمايد.همچنين ازآغازروشن شدكه يك تاكتيك مرتجعين پرهيزازمسائل مهم ومنحرف كردن مباحث به مواردثانوييه بود.ازطريق همه اينهااكنون توده هاي نيپالي فرصتي راپيداكرده بودندتابروشني سياست دورويانه مرتجعين راشاهدباشند، يك دست درازكرده براي به آغوش گرفتن درحاليكه دردست ديگرخنجر براي فروكردن درپشت خلق داشت.

   يكهفته پس ازاعلام آتش بس حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)سياست وبرنامه اين دوره راتدارك ديدوسياست خودرادرموردمسئله مذاكرات روشن كردكه هدف نهائي مذاكرات دادن قدرت به خلق نيپال بودواگرمنافع خلق توسط دشمن تضعيف شودحزب اين حق رامحفوظ داردتاآتش بس رادرهرلحظه پايان دهد.درحاليكه حزب يك تيم مذاكره عليرتبه به رهبري دكتربابورام باتاراي رامعرفي نمود،دشمن به يك بي آبروئي گزنده تن داد.زمانيكه مشكل بزرگي داشتكه حتي هيئت مذاكره خود را تشكيل دهد.حزب كمونيست نيپال( مائوئيست)به سهم خودآتش بس را محترم شمردنه فقط ازطريق پخش سياستش درميان صفوفش بلكه همچنين بعنوان يك اقدام باحسن نيت ازاجراي يك اعتصاب عمومي(بند)مقررشده خود داري نمود.همچنين جمع آوري وجوه      (مثل ماليات) بجزسهميه داوطلبانه را متوقف نمود.ارتش رهائيبخش خلق تحت رهبري مائوئيستها،كادرهاي مائوئيست وخلق انقلابي درسراسرنيپال به تمرين يك انضباط انقلابي درسطح بالا پرداخت.

   دراين حين ارتش سلطنتي نيپال حتي حداقل موازين آتش بس رارعايت نكرد. آنهابه محاصره گردانهاي كوچكترارتش رهائيبخش خلق پرداختند،سلاحهاي واحد هاي ارتش رهائيبخش رابه غنيمت گرفته به يورش دست زدندوبه دستگيري پرداختندوجاسوسيشان رابرعليه هواداران كادرهاورهبران انقلابي مائوئيستهاشدت بخشيدند.برخي پستهاي پليس كه تحت فشارجنگ خلق برچيده شده بودنددوباره برقرارشدند.بجاي آزادكردن رهبران مائوئيست وزندانيان سياسي اززندان و اعلام مكانهاي افرادوكادرهاي”ناپديد شده“دولت سلطنتي چندتن ازانقلابيون مائوئيست رابه قتل رساند.پس ازمباحث طولاني يك”دستورالعمل“ 22 نكته اي براي اداره كردن آتش بس توسط هردو طرف موردموافقت قرارگرفت ودر13 مارس به عموم اعلام گرديد(3). درهمين مقطع دولت سلطنتي پرونده جنائي عليه رفيق بابورام باتارايي وديگررهبران حزب تشكيل دادوتحركات نظامي رادرسراسر كشورتحت پوشش فعاليتهاي بهداشت عمومي رهبري كرد.- درواقع”پزشكان“ آنهامشغول كشتن مائوئيستهاي انقلابي و دستگيري مردم بودند.درعرصه خود مذاكرات اردوي دشمن ازمباحث معين درموردسه خواسته اي كه توسط حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) به پيش گذاشته بودودرموردآينده جامعه نيپال امتناع كرد. عليرغم اين تحريكات، حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) اعلام نمود كه حزب برروي مذاكره تاسرانجام منطقي آن پافشاري خواهدنمود.

   دردور دوم اين مذاكرات،حكومت كهنه بامحدودكردن تحركات واحدهاي ارتش سلطنتي درمحدوده 5 كيلومتري حول پادگانهاموافقت كرد.اين توافق باعث شعف تمام ملت شدچون بدين معني بود كه حكومت كهنه فقط قادرخواهدبودكه قدرتش رادربخش كوچكي ازسرزمين ملي بكارگيرد(18% كشوردراين فاصله قراردارد)،درحاليكه حاكميت خلق دراكثر عظيم مناطق روستايي ضمني به رسميت شناخته شد.درست روزبعديكي ازاعضاي گروه مذاكره حكومت كهنه تلاش كرد” توافق5كيلومتري“كه انجام شده بودرانفي كند.ارتش سلطنتي آغازبه دستگيري كادرهاكردوتلاش كردتافعاليتهاي سياسي انقلابيون مائوئيست رادرمناطق روستائي متوقف كند.تحت فشاركل كشورارتش سلطنتي بالاخره مجبورشددرحرف،”توافق 5 كيلومتري“ را به رسميت بشناسد.

   چراحكومت كهنه توافقي راكه بامذاكره كنندگان خودش شده بودراردكرد؟ بدون شك چنين امري بخشاتوسط ماهيت دو رويانه وخائنانه طبقه حاكمه وارتش ( همانندمرتجعين سراسرجهان)توضيح داده ميشود.اماهمچنين ضروري است كه نقش موذيانه امپرياليسم آمريكارانيزكاملا بحساب آورد.

   اززمانيكه آتش بس اعلام شد امپرياليستهاي آمريكائي فعالانه وعلنا در امورداخلي نيپال دخالت ميكردند.آنها از روزبعدكه آتش بس اعلام شدازآن استقبال كردنداماپس ازچندروزدرخواست نمودندكه حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) سلاحهايش رابه زمين بگذارد. اين معني ديگري غيرازخلع سلاح كردن مردم درمقابل سركوب ارتجاعي نداشت.چندروزبعدآمريكادولت نيپال را بخاطرسختترنجنگيدن عليه حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)سرزنش كرد. تمام اينهاسريعاباهدف تحريك فئودالها و بوروكراتهاي نيپال براي تخلف ازحداقل موازين وشروط آتش بس ومذاكرات انجام شد.حتي درحاليكه مذاكرات در شرف انجام بودآمريكاآموزش ارتش سلطنتي راافزايش داده،به آن سلاحهاي مدرن تري رساند،حزب رادرليست دوم” تروريست ها“واردنمود،ويك موافقتنامه پنج ساله بادولت سلطنتي نيپال امضاءنمود. اين واقعيت هانشان ميدهندكه هدف آمريكا هل دادن طبقات ارتجاعي بدرون يك درگيري باتمام قواوخونين با خلق انقلابي است.

   طي آتش بس براي توده هاو البته كل جامعه روشنتروروشنترشدكه طبقات ارتجاعي نيپال بخش وتكه اي از نظام امپرياليسم وارتجاعي جهاني هستندكه هرگزنمي تواننداراده اكثريت مردم را پذيرفته ودرعوض بدنبال خردكردن انقلاب وآنان باتوسل به زور مي باشند.

   در برخي گردهم آيي هاي توده اي كه دههاهزارنفردرآنهاشركت ميكردند از مذاكره كنندگان حزب كمونيست نيپال    ( مائوئيست)نه فقط درپايتخت بلكه در ديگرشهرهاوبخشهااستقبال شد.دراين حين حزب دقت بسياري به خرج دادتا كه دوران توقف موقت درگيريها، منجربه شناسائي سطوح مختلف رهبري كه اكيدا مخفي باقيمانده بودند نگردد.

   سومين وآخرين دورمذاكرات درشهر دانگ واقع درغرب نيپال كه محل پيروزي عظيم نظامي تحت رهبري مائوئيستها درسال2001بودبرگزار شد. اول گروه مذاكره حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) رايك گردهم آيي عظيم مورداستقبال قرارداده بود. وقتيكه مذاكره كنندگان دشمن ورسانه هاي بين المللي واردشدند آنهامتوجه شدندكه تمام شهر باشعارها وپرچم هائي درحمايت ازمواضع حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)‌ آذين شده بود. امابازهم نمايندگان حكومت كهنه از بحثهاي اساسي سرباززده وهردو طرف براي آنچه اكنون توسط همه ديده ميشود به تدارك مجدد اجتناب ناپذير جنگ تمام عيار، پرداختند.

   درمقابل ادامه نقض آتش بس و تكرار امتناع  ازواردشدن به مباحث اساسي در 27 آگست2003حزب بالاخره نيت خود را مبني برآغازمجددعمليات نظامي اعلام نمود.اماارتش سلطنتي،قبل ازآن به نقض آتش بس اعلام نشده پرداخته بودو از هفته هاوماههاپيش بودكه هرروزبراين نقض آتش بس انباشته ميشد.سرويس خبري جهاني بي بي سي يكي ازعوامل خاتمه آتش بس را”منافع قدرتهاي بزرگ خارجي عمدتاآمريكا،انگليس و هنددر وضعيت داخلي كشور“توصيف كرد. ”هر سه اين هابه ارتش سلطنتي در جنگ با شورشيان كمك كرده انداماگفته ميشودكه هندازنفوذهرچه بيشترآمريكا درحياط خلوت خودنگران است.“

   درواقع هم همينطوراست درحاليکه اين قدرتهابدون شک برای جلوگيری از پيشرفت نيروهای انقلابي باهم کار ميکنند,ادامه تخاصمات شان وضعف عمومی دولت مرکزی نيپال وضعيت مشکلی برای اتحادصفوف ارتجاعی عليه حزب کمونيست نيپال(مائوئيست) به وجود ميآورداينکه باپيشرفت انقلاب آنها تا چه اندازه بهم نزديک خواهندشدويا در عوض تاچه اندازه همانندموشانيکه در کشتی درحال غرق شدن اند,بجان هم خواهندافتاددرآينده معلوم خواهدشد. بهر صورت يکی ازاهداف اصلی امپرياليسم امريکااين خواهدبودکه در مقابل اين مبارزه بايستدوتلاش کندتا وحدت مرتجعين عليه انقلاب راسازمان بدهد؛اما اين تلاش ممکن است بابه ته کشيدن نيروهايش حسابی بامشکل رو بروشود بخصوص وقتيکه درعراق و افغانستان بيشترازاين پايش درگل گيرکند.

   بهرصورت درحاليکه حزب کمونيست نيپال(مائوئيست)بلافاصله بعدازپايان آتش بس چندعمليات بزرگ راانجام داد؛امامهمترين عمل آنهاپاک سازی نيرو های نظامی دشمن وجاسوسان دربخش های بزرگی ازروستاهابوداين عمليات نه تنهادرمناطق کوهستانی که ازمدت طولانی تحت کنترول ارتش رهائی بخش خلق قراردارد,بلکه همچنين درمناطق کشاورزی «تريي»که بيشترين مقداردانه های غذائی نيپال رافراهم مي کندوجائيکه قرنهامالکيت فئودالی بر دهقانان حاکم است ,انجام شد. «تريي» درمرزهندواقع است وجائی است که ارتباطات وحمل ونقل بيش ازمناطق کوهستانی پيشرفت کرده,بنابراين ازنظر نظامی برای برپائی جنگ خلق مشکل و مدتهانقطه قوت دشمن بوده است.بنابر اين اين واقعيتکه بيشترين نواحی اين منطقه آزادشده است از اهميت فوق العاده ای برخورداراست . طرفداری ازحزب کمونيست نيپال (مائوئيست) به مناطقی که توده هاحکم ميرانند محدود نميشود.تنهاسه هفته بعدازآتش بس, حزب فراخوان اعتصاب عمومی (بندا ) سه روزه راداد,که فعاليت های اقتصادی کشوربين 17تا 20سپتامبر 2003را کاملا متوقف کرد ,کاتماندو کاملا فلج شده بودوخسارات اقتصادی وارده 10ميليون دلار آمريکادر روز تخمين زده شد .

**درون مناطق پايگاهی :**

عملکردحکومت مردم منظم امابسرعت درحال پيشرفت است . دولت کهنه درتلاش بودکه جنگ انقلابی رادرهمان ابتدای شکوفايي اش درهم بکوبد. تلاش کردتاساختمان انقلابی – قدرت خلق ,سياست انقلابی ودستاورد هايی که خلق عمدتادرپروسه جنگ خلق کسب کرده است - رادرهم بکوبد. اما قدرت سياسی انقلابی نه تنهاشامل جنگ ومقاومت در مناطق پايگاهی بلکه همچنين شامل بکاربردسياست اجتماعی, سياسی وحقوقی انقلابی بوده است .فقير ترين ,تحت ستم ترين مردم وبه حاشيه رانده شدگان قدرت دولتی انقلابی خود رادرمناطق دورافتاده ,جائيکه دولت کهنه حضورناچيزی داشت ,برپاکرده اند. حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)از سياست ايجادمناطق نمونه ,که درچين انقلابی تحت رهبری مائوبه اجراءگذاشته ميشد, آموخته است . امروزدرنيپال در کنار  نمونه های صنعتی و نمونه های کشاورزی خلق انقلابی به تکامل قدرت دولتی نمونه نيزپرداخته است .

    قدرت دولتی نمونه شامل درک و اجرای حقوق اساسی خلق ازجمله توليد, تأمين ضروريات پايه ای,آموزش بهداشت,ارتباطات,حمل ونقل وبرقراری يک سيستم دادرسی حقوقی ميباشد. درحاليکه مناطق مربوطه درسرزمينهای سخت وفقيرواقع اند,وقتيکه مردم اصول اساسی مارکسيسم- لنينيسم- مائويسم را درک کرده ووقتی که قدرت وتوانائی خودرادريافته اند,قادرشده اندکه جامعه رازيروروکنند.

   همانگونه که در«تاچای» چين آنجاکه عليرغم سرزمينهای فقير,کوهستانی وغير حاصلخيز,توده های ناتوان وتحت ستم قبلی قادرشدندآنجارابه منطقه نمونه تبديل کنند,مائويستهای نيپالی نيزچنين «تاچائی»رادرسرزمينهای ناهموار «راپاتی»,«بهری»,«کارنالی»و«ستی»در   غرب نيپال ساخته اند.همانگونه که انقلابيون چينی گفته اند:«وقتيکه توده های وسيع دهقانان فقيروقشرتحتانی دهقانان متوسط ,که اربابان کشاورزی سوسياليستی هستند» مارکسيسم- لنينيسم- انديشه مائو(که مااينک آنرامارکسيسم- لنينيسم- مائويسم ميدانيم) وخط صدرمائووسياست های عام وخاص استوارشوند,آنهاآنچنان قدرتمندخواهندشدکه بتوانندکوه راتکان دهندورودخانه راازحرکت بازدارند.» (کتاب شانگهای ,انتشارات بنر,امريکا, صفحه 164چاپ انگليسی)

   همانندانقلابيون مائويست درچين انقلابيون درنيپال وتوده های عظيم فقيرو لايه پائينی دهقانان ميانه عموماآموخته اندکه م ل م وسياست های عام و خاص حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)رابهم ارتباط دهندوآنچان قدرتی رابدست آورندتاکوههای ساگارماتا(اورست), ماچا پوچره,جالجالا,ماليکا وچيلکهاياراتکان دهندورودخانه های خوشی,نارايانی, کارنالی راکنترول کنند. همانطورکه کتاب شانگهای مينويسد:«آنها ميتوانند اوضاع نامساعدطبيعی رابه اوضاع مساعد, محصول کم رابه محصول زياد مبدل کنند,ازمحروميت ازماشينهای کشاورزی به ماشينهای کشاورزی مجهزشوندوبه توانائی کشاورزی مکانيزه پی ببرند. »بادرک مائويستی,خلق انقلابی نيپال نه تنهادرحال متلاشی کردن سيستم کهنه وزيربنای استثماروستم آن است,بلکه همچنين پاية اقتصادي نوين و روابطی نوين ميان مردم بطورخلاصه  سيستم اجتماعی نوينی رابنانهاده ومي سازند .

   دربخش حوملادرغرب نيپال ,هدف اينست که درهرکميته توسعه روستائی حداقل يک بخش بمثابه نمونه قدرت دولتی انتخاب شود. تازمانيکه شرايط اضطراری توسعه قدرت دولتی نمونه درحال انجام بود.وقتيکه آتش بس ومذاکرات آغازشد,کميته سازماندهی مشترک حوملاوموگومناطق سريناگر, ماداناکاليکا و وينی رابمثابه مناطق نمونه برگزيده بود.اين مناطق فوق العاده عقب افتاده بودندودرآنجاقحطی کاملا از کنترول خارج بود.هرساله صدها نفراز مردم براثرگرسنگی ونبودداروجان مي سپردند.براثرعدم وجودسيستم آبياری, کودوبذرمناسب وبعلت بسيج نشدن مردم,کشاورزان تنهايکباردرسال بر داشت ميکردند. اين منطقه با تفاوت فوق العاده آب وهوايي رقم ميخورد,از هوای داغ درتابستان گرفته يعنی زماني که مالارياباعث مرگ دهها نفر ميشود, تاسرمای فوق العاده برفی که در زمستان پديدارميشود.درگذشته دولت کهنه هيچکاری نکرد. اسنادبدست آمده ازدشمن نشان ميدهدکه دولت مقداری کمک مالی رابه اين منطقه اختصاص داده بود اماهمچنان هيچکاری صورت نگرفته بود.اين پولهای هرچندناچيز کجارفته است؟درجيب مقامات وماموران .

   حزب همه امکانات خودرابرای ساختن قدرت دولتی نمونه بکارگرفت . ازآنجاکه کشورهنوزدرشرايط جنگ داخلی بسر ميبرد,قدرت دولتی نمونه به گونه ای طراحی شده استکه ضروريات شرايط کنونی رابرآورده سازند.رفقای مسئول برای پيشبردکار حزب کمونيست نيپال (مائوئيست) درحوملاو کاليکوت به نشريه جانادش (3ژوئن 2003)گفتند: «تقسيم بخشهابرای توسعه مدل قدرتی نمونه بطورعلنی برمبنای احتياجات جنگ داخلی تعيين ميشود.» تاآغازمذاکرات ,13مؤسسه برای سيستماتيزه کردن فعاليتهای قدرت دولتی نمونه تاسيس شده بود. بخش اصلی موسسات قدرت دولتی نمونه با مسائلی چون مسکن و توسعه محلات ,آموزش عمومی,بهداری, بهداشت و فرهنگ,امنيت عمومی, کشاورزی و دامداری,صنايع ومعادن,اداره عمومی, قانون وعدالت,ارتباطات وپروپاگند, زنان واجتماع, توسعه مليتهای تحت ستم, منابع آب,کنترول جمعيت , محافظت ازجنگلهاوحفظ محيط ذيست, وتعاونی های مالی وتوزيعی سروکاردارد .

   دربخش های حوملاوجوملا بسختی 15% ازجمعيت باسوادند,نرخ آن برای زنان بطرزقابل ملاحظه ای کمترازمردان است.درزمان دولت کهنه برای هردو تا سه بخش يک مدرسه ابتدائی وجود داشت, وحداکثر10تا15 %ازمجموع کودکان درواقع ميتوانستندبه مدرسه بروند. بيشتربچه هامجبور بودندکه چهار تاپنج ساعت راهرروزبرای رفت وآمدبه مدرسه اختصاص دهند. اززمانيکه قدرت دولتی نمونه تاسيس شده است مدارس سيستماتيزه شده مدارس شبانه تاسيس شده,کارزارسوادآموزی براه افتاده است و به تحصيل کم کم بمثابه يکی از ضروريات زندگی نگريسته ميشود وصد هامردوزن بمدارس شبانه در سيستم آموزشی رسمی وغيررسمی روی ميآورند. در مدارس شبانه برای حداقل دوساعت درس برنامه ريزی شده است . ساعت اول به آموزش الفباو ساعت دوم به بحث اختصاص داده شده است.موضوعات موردبحث شامل سياست,جامعه,حقوق مردم واوضاع ملی و بين المللی مي باشد.مردم همچنين اتفاقات و وقايع روستائی خود,احتياجات محلی و امکان منابع ,سلامتی عمومی و احتياجات فرزندان خودراموردبحث قرارميدهند. از شرکت کنندگان خواسته ميشودکه از بحثهادردفترچه های خوديادداشت بردارند.

   دربيشتربخش ها,قدرت سياسی سرخ و توسعه سيسم نمونه به دوره اوضاع اضطراری ,قبل ازآتش بس ژانويه 2003برميگردد, اگرچه اشکال قدرت دولتی نمونه وکمون هادربخشهای از رولپاوروکوم حتی زودترآغازشده بود(به جهانی برای فتح شماره 28رجوع کنيد.)مردم قبل ازتاسيس قدرت دولتی نمونه ازنظرسياسی ارتقاءيافته بودند. مردم خط سياسی مائويستی رادرک کرده بودندوهمانگونه که مائوگفت: «همينکه معيارهای ايده های صحيح طبقه پيشروتوسط توده هادرک ميشود, اين ايده هابه نيروی مادی تبديل ميشود که ميتواندجامعه وجهان راتغييردهد.» مردم حوملاوجوملانيروی مادی بوده اندتاهمه مناسبات کهن رادرهم شکنندو مناسبات نوينی راجايگزين آن کنندو آنهاراه رابه ميليونهامردم درسراسر کشورنشان ميدهند.

   باتکامل جنگ خلق ,فرهنگ انقلابی نوينی بر فرهنگ کهن غلبه کرده است . درنواحی نمونه فرهنگ انقلابی به بخشی ازشيوه زندگی مردم تبديل شده است . دردولت کهن تنهاتولدپسران جشن گرفته ميشد. درحاليکه فرهنگ انقلابی هم تولدپسران وهم تولددختران راجشن ميگيرد. سنت 13روزانفرادپس ازمرگ يکی ازاعضای خانواده ازبين رفته است. سيستم ازدواج بطرزفوق العاده قابل ملاحظه ای تغييريافته است . چند همسری ازبين رفته است ,زنابندرت اتفاق می افتدوتک همسری وازدواج برمبنای عشق تشويق ميشود. سنت «جاری پراتها»نيزازبين رفته است .برطبق اين سنت اگرزنی باشوهردوم ازدواج ميکرد,شوهرجديدمجبوربودکه ملکی معادل صدهزارروپيه رابه شوهر قبلی پرداخت کندوقيمت زنان متعلق به خانواده متمولتربيشترميشد. اين رسم درجوهرخودبيان بردگی زنان بود,يعنی زنان باپول خريدوفروش می شدند.

   جشن های انقلابی جای جشن های مذهبی راگرفته اند. درمناطق انقلابی اين جشنهادرروزهای تاريخی مثل سالگرد آغازجنگ,روزتولدرهبران وآموزگاران بزرگ انقلابی مثل مارکس,لنين ومائو, روزاول ماه می روزجهانی زنان برگزار ميشود.ملوديهاواشعاريکه سروده ميشود عشق واحساسات عميق انقلابی رابيان ميکننديااوضاع سياسی ملی وبين المللی رامنعکس ميکنندياعمليات عليه دشمن راجشن ميگيرندويادرسوگ انقلابيون وياخشم درمقابل جنايات ارتش سلطنتی احساسات خودرابيان ميکنند. درفرهنگ کهنه,به زنان بمثابه نجسهابرخورد ميشد وآنهارامجبورميکردندکه دردوران پر يود شان تايک هفته خارج ازخانه شان زندگی کنند.اين رسم ازبين رفته است . با معالجات خرافاتی وغيرعلمی مبارزه شده است ودربرخی مواردرمالان ودعا نويسان متحول شده وياحتی به جنگ خلق پيوسته اند. از طرف ديگر,جنبه های مثبت طبابت های سنتی ازجمله دارو های گياهی محلی موردحمايت قرار گرفته اند.

   جنبه مهمی ازتغييروتحول فرهنگی , تحولات ايدئولوژيک بوده که بازتابی از تغييرات درعرصه های سياسی, اقتصادی, فرهنگی واجتماعی بوده است . درمناطق انقلابی وقدرت دولتی نمونه فرهنگ فداکاری گسترش يافته است . مفهوم زندگی ومرگ بصورت ريشه ای ازدرکی که تحت دولت کهنه موجود بود,تفاوت کرده است.هرروزمردم بيشتری آماده اندتاجان خودراصرف انقلاب وتکامل بشری نمايندومنافع شخصی خودرابه موقعيت فرعی برانند.عشق به مردم ونفرت به دشمن طبقاتی به جوهر فرهنگ انقلابی بدل گشته است. موقعيت فئودالی خانواده نيزشروع به تحول کرده است . فرهنگ فئودالی  برپايه وابستگی,پدرشاهی وتنگ نظری منافع شخصی جای خودرابه خانواده آينده ميدهدخانواده ای که آزادومستقل و نگاهش به جامعه به مثابه يک کل است .

   پروژه های توسعه اقتصادی درمناطق سرخ درحال انجامند.مردم قبلامعتقد بودندتازمانيکه دولت کهنه همه چيزرا محدودميکند,توسعه ممکن نيست . با توجه به اين نکته بخصوص به محض اينکه بودجه های توسعه ای دولت از مناطق پايگاهی سياسی سرخ قطع ميشد مشکلات به پيش ميآمد.درواقعيت امر, باتغييروتحول درمناسبات سياسی و اقتصادی دردولت کهنه درجريان جنگ خلق ,کميته های انقلابی خلق بودجه های خودرافراهم کرده وپروژه های توسعه ای خودراآغازکرده اند. رفقای مسئول کميته مشترک بخش ازکميته توسعه انقلابی خلق دررکوم درسومين اجلاس کميته انقلابی خلق درفوريه 2003 بودجه خودرا 23ميليون روپيه (معادل 30هزاردلارآمريکائی)گزارش دادندکه درنظردارندحجم کارتوسعه ای راباکمک کارداوطلبانه عمومی تادو برابر افزايش دهند.نقشه برای بخش شامل پنج پروژه هيدروليکی کوچک , يک پروژه سيستم آبياری کوچک ,تامين آب آشاميدنی ,ايجادتعاونی ها,توليدغذائی , تعاونی پزشکی,ساختمان پل وجاده مي باشد. دستاوردهای مردم وظرفيت اتکاء به نيروی خود,باعث واردآوردن ضربات سختی به موسسات مالی امپرياليستی حريص همانندصندوق بين المللی پول (آی ام اف IMF) وبانک توسعه آسيا (ADB)وهمچنان به کل مدل«توسعه» امپرياليستی که متکی به سرمايه خارجی است وبه بردگی بيشترمردم می انجامد, شده است . بانک توسعه آسياقادرنشده استکه محصولات الکتريکی گزاف خود رادرشرق نيپال بفروشد؛زيراکه مردم انقلابی مناطق پايگاهی سرخ درخولاگوان ,کوتجهاری وگارايلاازالکتريسته ای که خودشان توليدميکنندبهره ميبرند.

   کميته های خلق ازمنابع محلی مختلفی بجمع آوری پول ميپردازندازجمله ثبت زمين,گمرک ازصنايع آسياب وکارخانه , ماليات برمصرف ,جنگلها, مبادله گياهها, سنگهای معدنی,الکتريسته وماليات, جريمه,مصادره ازدشمنان طبقاتی. اين منابع درآمدموقتی ونامنظمنداماکميته های خلق برای سيستماتيزه کردن آنها درتلاشند.حزب توجه خاصی داردکه اين منابع برپايه منصفانه ای جمع آوری گردندوتبليغات دشمن راکه ماليات های جمع آوری شده توسط حزب رااجحاف مينامند,خنثی کند.درحاليکه دولت کهنه همچنان به تقلبکاری عليه مردم وآلودگی به فساددرابعادگستره درگير است .

   متشابهادرمناطق پايگاهی مثل رکوم ورولپا,سلامتی عمومی,آموزش,رفاه خانواده هاوفرزندان جانباختگان ونابودی فقرازاولويت بالائی برخورداراست.مردم فوق العده فقيردرمزارع جمعی بکار گمارده ميشوند,فرزندان بي سرپرست درمراکزمخصوص مواظبت ميشوند, خانواده های جانباختگان سياسی شده وبه فرزندان شان آموزش داده ميشود.

    هرچندکه مسئله مرکزی همچنان در هم شکستن دولت کهنه است . بالاترين الويت ازآن جنگ ,سياسی کردن توده ها ومسلح کردن ايدئولوژيکی وسياسی توده هاست . درمناطق پايگاهی ,روحيه مردم بالاتراست وغرور واعتمادبه نفس وهمراه آن اين احساس که اين مردمند که تغييربنيادی جهان رابه پيش خواهند بردوقرن بيست ويکم رارقم خواهندزد, ريشه يافته .

   گرچه موج انقلابی دربخشهای غربی درآوج است,امابه اين مناطق محدودنمي شود.دربخشهای شرقی درمناطق ترايي انقلابيون مائويست سياست وبرنامه حزب رادرکليه عرصه های ايدئولوژي, سياسی,اقتصادی ورفاه عمومی بکارگرفته اند .

   ريشه دولت کهنه اساساازروستاهاقطع شده است .هرآنجائيکه حکومت انقلابی برپاگشته است,استثمارمنطقه ای وسلطه مليت خاش بابکارگيری برنامه منطقه ای حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)و خود مختاری ملی ريشه کن شده است . رهبر حزبی کميته انقلابی خلق دربخش سلوخومبودرشرق نيپال گفت که کليه موسسات قدرت سياسی برپايه حق استقلال,اداره ميشود,درقرن بيست ويکم هيچکس بردگی دولت کهن رابرنخواهد گزيد.بابپاه خاستن خلق ستمديده نيپال برای اعمال حکومت مردم ,تعدادقابل توجهی ازدکتران ,مهندسين وديگر روشنفکران ازشهرهابه مناتطق آزادنقل مکان کرده اندتادرکناردهقانان فقيرو بخش های ديگرتوده های فقيرزندگی کنندومهارت وتجارب خودرادرخدمت ساختمان جامعه جديدقراردهند .

**محوکردن ستم ملی**

ژانويه2004شاهداعلام هيجان انگيز مناطق خودمختاردربخش های مختلف کشوربود.در9 ژانويه خودمختاری ماگارات اعلام شدوبدان معنی بودکه مليت ماگاردرمنطقه ماگارات برای اولين باربعداز300سال قدرت سياسی واقعی رابدست آورده بودند .

   دولت فئودالی ارتجاعی مرکزی نيپال به مدتی طولانی خلقهای مناطق مختلف راموردستم قرارميداد. قدرت گرفتن اين مردم تحت ستم وبه حاشيه رانده شده و بدست آوردن استقلال واقعی بخش کليدی ازبرنامه حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)بوده است.سياست حزب تاکيدکردکه رهائی مردم تنهاازطريق تلفيق جنبشهای رهائی بخش ملی وجنگ خلق امکانپذيراست.بمنظورمتحد کردن اين جنبش هاحزب دراولين کنفرانس سراسری اش درسال1995 اساس آنرا بااعلام تضمين خودمختاری منطقه ای و ملی همراه باحق تعيين سرنوشت شامل جدائی,به مناطق ومليت های تحت ستم ,پايه ريزی کرد. اينک باپيشرفت جنگ خلق گفتاربه کردارتبديل شده است .

   براساس طرح حزب درژانويه2004,  9ناحيه ملی و منطقه ای خودمختار درسراسرکشور وجودخواهدداشت . خود مختاری منطقه ای در(ازغرب به شرق) ستی مهاکالی وبهری کارنالی وخود مختاری ملی در ماگارات,تهارووان, تامووان,تامانگ,نوور,مدهش وکيرات اعلام شده است .

   ازنظرسياسی اعلام خودمختاری منطقه ای وملی قدم بزرگی درراه ريشه کنی سيستم فئودالی است.ازنظرنظامی, پيشرفتهای درتکامل تعادل استراتژيک و آماده شدن برای حمله استراتژيک بوده است.متشابها,درعرصه سياست انترناسيوناليستی اعلام خودمختاری منطقه ای وملی بارديگرثابت کردکه موفقيت جنبشهای رهائی بخش ملی تنها ازطريق جنگ خلقی که تحت رهبری انقلابيون مائويست قراردارد,امکان پذير خواهدبود.بخصوص بعدازجنگ جهانی دوم حتی جنبشهای رهائی بخش ملی قدرتمندی,چون ببرهای تاميل در سريلانکا, مبارزات کشميردرهند, فلسطينيان درمبارزه عليه صهيونيسم ,پ کا کادرترکيه,ارتش جمهوری خواه ايرلندشمالی وديگران درامريکای لاتين, بمبارزه دست زده اندامابرای پيروزی در مبارزات شان بامشکلات روبرويند.در قلب اين مشکلات خط سياسی آنهاقرار دارد.تحت رهبری هنگ سرخ پرولتاريای بين المللی درنيپال,ميليونها نفربه رهائی ملی دست يافته اند.واين بيان قدرتمندی ازواقعيتی استکه جنبش انقلابی انترناسيوناليستی مدتهاقبل مطرح کردکه جنگ خلق انقلابی راه رهائی ملی است .

**موخره :**

   جنگ ومبارزه درنيپال هرروزبرپاست ,رژيم انقلابی درپی آنست که حکومت مردم راتحکيم کند,رژيم کهنه ودرحال مرگ تلاش ميکندتااتوريته خودرابه تخت بنشاندوشورش مردمی رادرهم شکند.مرتجعين شديدابه روی امپرياليسم امريکاومرتجعين ديگری مثل انگليس و هندحساب ميکنندتابه نجات شان برسند. مقالات متعددی دررسانه های هند نارضايتی خودرااز پيشروی های انقلاب درنيپال ونگرانی شان از«آلوده کردن» واشاعه آن به جنوب والتهاب بيشتر مناطق هندمثل جارکند, بيهار, اندراپرادش ودانداکارانياکه جنگ انقلابی درحال گسترش است ,ابرازميدارند .

   سياست مداران وسرويس های اطلاعاتی امپرياليست هامکرراتلاش مي کنند تامائويستهای نيپال را«تروريست» معرفی کنندکه پيوسته توسط رسانه های شان طوطی وارتکرارميشود. اما واقعيت هابرروی زمين نشان ميدهدکه« تروريست های»واقعی کيانند. گروه های حقوق بشرمثل عفوبين الملل گرايشش به آنست که باانقلاب وخشونت ضد انقلابی يکسان مقابله کنندوکسانی نيستندکه به مثابه هوادارمبارزات مسلحانه درنيپال شناخته شده باشند. عليرغم آن گزارش های متوالی ازاين گروه به گونه ای غيرقابل انکارنشان ميدهدکه :امواج خشونتی که عليه توده ها انجام ميشودازيک جانب است:دولت ارتجاعی آخرين گزارش عفوبين الملل (اکتبر2003)صدهاموردراکه درآن ارتش سلطنتی ,مردم را,«ناپديد»کرده , وعقيده براين است که بسياری ازآنها دربازداشت کشته شده اند, پرونده کرده است.هزاران نفرقربانی«دستگيری هاو باز داشتهای اختياری»تحت قوانينی بوده اند که طبق توضيح عفوبين الملل اکثرآنان «صريحاقانون اساسی نيپال وهمچنين قراردادهای بين المللی راکه نيپال امضاء کرده است نقض ميکنند.»يکی ازشيوه های معمولی که پوليس بکارميبرد, دستگيری مردم زيرنام قانون ضد تروريستی است که حداکثرآن 90روز است,بعدآنهاراآزادميکنندوسپس حتی قبل ازترک منطقه زندان آنهارادوباره دستگيرميکنند!عفوبين الملل گزارش ميدهد که از1000نفری که زيرنام تروريست وفعاليت های اخلال گرانه مطابق باقانون مصوبه آوريل 2002 بازداشت شده اند,حتی يک نفربه مقامات دادگاه معرفی نشده اند. درعين حال , گزارش اين مسئله رابه رسميت می شمردکه ؛حمايت برای ايدئولوژي حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)در مناطقی استکه ازنظراقتصادی واجتماعی جزو محرومترين مناطق نيپالند.»(عفوبين الملل ,«ناپديدشدنهای,وسيع در مجادلات مسلحانه»,فهرست عفوبين الملل : 2003/045/31**ASA** )

   درست استکه ازده هاصفحه گزارش چندپاراگراف هم به«ربودنها»يي از طرف مائويستهااشاره داردوعفوبين الملل ازآنهاميخواهدتاکنوانسيون ژنورارعايت کنند.اين مسئله بدون شک به اين منظوراضافه شده است تامحکوم کردن شديدحکومت نيپال برای مرتجعين قدرتمندبيشترقابل قبول باشد,اما در عينحال اين گرايش راداردکه باتمرکز برروی مسئله خشونت درخودوبدون ارتباط بااينکه آيادرخدمت رهائی ياستم است,بذرگيچی رابپاشد.اين مسئله به قاطی کردن تضادبين ارتجاع وانقلاب وتضادميان مردم دامن ميزند.

   يک جاسوس حکومت ارتجاعی که دستش بخون مردم آغشته است وقتی که دستگيرميشودوتوسط قدرت مردمی ومطابق باقوانين دولت نوين انقلابی باوی رفتارميشودبه مثابه«قربانی»ای که «ربوده»شده ,ازوی نامبرده ميشود. درحاليکه وقتي که يک فعال انقلابی که توسط دولت ارتجاعی دستگيرميشود و مطابق باقوانين ارتجاعی سيستم حقوقی کهن موردقضاوت قرارميگيرد,محق هيچ نام واظهارنظری نيست. برخورد«تساوی گرايانه» عفوبين الملل درمورد ارتجاع و انقلاب,درخوديک جانبداری بنفع نظام حاکم راپنهان دارد. عليرغم آن , اين واقعيت که اکثريت مطالب گزارش عفوبين الملل که به افشای جنايات حکومت اختصاص داده شده ,شاهدی است براينکه باحدت جنگ اختناق دولت تاچه اندازه شرورانه وگسترده

 شده است .

   آنچه راکه هيچ يک ازتحليل گران امپرياليستی خواهان روبروشدن باآن نيست اين سئوال روشن وآشکاراست که چگونه نيروی کوچک که ازهيچ سلاحی برخوردارنبوددرعرض تنها7سال قادرشده استکه کل جمعيت روستائی را«مورد دهشت قراردهد»ودرمقابل حرکات سبعانه گسترده نيروهای پوليس وارتش بحمايت وکمک آنهامتکی باشد. در حقيقت دشمنان انقلاب نيپال خوب مي دانندکه حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)ونيروهای تحت رهبری آن بهيچ وجهی «تروريست»نيستند امابدون شک اين دليل بيشترين وحشت آنهاست:که نمونه انقلاب تحت رهبری مائويست هاالهام بخش ستمديدگان به مثابه گريزی ازشرايط بدبختی شان شود وجرقه اميدومبارزه برای زندگی بهتری را بزند,نه«بهشت»بن بوش ونه بن لادن, بلکه درست برروی همين کره زمين, آزادازچپاول واختناق امپرياليستها و مرتجعين. اما امپرياليستهاومرتجعين و تکرارطوطی واراين اکاذيب توسط آنهايي که مردم عموماانتظاربيشتری ازآنها دارند , عواقب نگران کننده ای رادربر دارد.(4)

   زيرپرچم مبارزه با«تروريستم»است که امريکاوديگرقدرت های مرتجع حمايت خودراازپادشاهی رقت باريکه در کتماندو خودراگيرداده,افزايش داده است. همان نيروهای مرتجع درتلاشندکه حاميان انقلاب توده های نيپال,بخصوص جنبش انقلابی انترناسيوناليستی واحزاب آنرا,نيزباهمان دليل «تروريست»معرفی کنندتااقدامات سرکوبگرانه شان راتوجيه کنند.همانگون که بی بی سی در20 سپتامبر2003گزارش ميدهد,«چريک ها جنگ آزموده شده اندوروستاهارا زير کنترول محکم خوددارند,اماآنهااز نظر سلاح همچنان فقيرندوجامعه بين المللی - ازجمله بطورحياتی هندوستان- در مقابل آنهابه صف کشی مشغول است. » قدرت های ارتجاعی به واقع زيرچماق امپرياليسم امريکادرتلاشندتانيروهای خودراجمع وجورکنندتااين رژيم فاسدومرتجع درخطررانجات دهند. خلق انقلابی نيپال که سربرافراخته وشمار فراوانی ازپسران ودختران شان راجان نثارکرده اندتادرجبهه نخست انقلاب جهانی قرارگيرند,بدون شک بامصافهای بی سابقه ای درروزهاييکه درپيش است روبروخواهندبود.آنهامحق حمايت کامل خلقهای سراسرجهانندوبدان نياز دارند. مبارزات آنهاحقيقتاشکافی رادرسيستم جهانی امپرياليستی برای پرولتاريای انترناسيوناليست وستمديدگان بازميکند.

**پاورقی ها:**

**1**- برای اطلاع بيشتردرمورداين رويداد هابه جهانی برای فتح 29 رجوع کنيد .

**2**- وزارت کشورامريکادرواقع دولست رامنتشرکرده است.حزب کمونيست نيپال (مائوئيست)درلست دوم «تروريستها»ی اين وزارت خانه قرارگرفته است .

**3**- مفادموافقتنامه عبارتنداز: 1- هردو طرف بايدبرای يافتن راه حل مسالمت آميزازطريق گفتگو متعهد بوده وتلاش ميکنند. 2-هردوطرف برای يافتن موافقت دوطرفه درمورد مسائل پراهميت ملی متعهدشده وتلاش مي کنند. 3- دو طرف معاهده فعاليتهای خشونت آميزرا متوقف ميکنندونيروهای امنيتی ای راکه باعث بر انگيختن ترس ووحشت درميان مردم ميشودرا بکارنخواهندگرفت. 4- هردوطرف ازفعاليتهای تهاجمی دراطراف مناطق فوق العاده امنيتی اجتناب خواهند کرد. 5- هردو طرف بتدريج زندانيان را آزادخواهندکرد. 6- هردو طرف ازطريق مسالمت آميزوبدون وقفه درخدمت منافع عمومی مردم تلاش خواهندکرد. 7- هردوطرف ازبرخوردمنصفانه وبی طرفانه رسانه های دولتی برخور دارمي گردند. 8- هردوطرف ازانتشاراظهارنظر هاييکه ميتواندپروسه گفتگوومذاکره را صدمه رساند,بپرهيزند. 9- طرفين در هنگام اظهارنظرمودب رفتارکنند. 10- طرفين ازگرفتن بزورپول نقدو وسايل به مثابه کمک پرهيزکنند. 11- طرفين به اعتراضات مسالمت آميزدست خواهندزد (اما) اعتصاب وبندايا اعتصاب حمل ونقل دردوران آتش بس انجام نخواهدگرفت. 12- طرفين ازخانه گردی , دستگيری وگراوگان گيری (آدم دزدی) پرهيز خواهندکرد. 13- طرفين يکديگررابرای حفظ صلح دردوران آتش بس ياری خواهندداد. 15- طرفين ازآمدوشدآزاد مردم جلو گيری نخواهندکرد. 16- در استفاده ازحقوق اساسی هيچ مانعی را طرفين ايجاد نخواهندکرد. 17- هردو طرف آمدوشدمذاکره کنندگان رابدون مانع اجازه خواهندداد. 18- هردوطرف کمک ميکنندتاآوارگان به خانه هايشان برگردندودوباره ادغام شوند. 19- تيمی برای نظارت برپروسه تشکيل ميشودکه موردتوافق دوطرف باشد. 20- مفاد موافقتنامه باتوافق طرفين ميتواندتغيير يابد. 21- هر دوطرف تفسيرمتفاوت از توافقنامه رابصورت دوستانه حل خواهند نمود. 22- توافقنامه باتوافق دو طرفه به انتهاخواهدرسيد.(www.npalnews.com).

**4** - مثلانشريه معتبرماهانه لوموند ديپلومات اين نوع اکاذيب احمقانه رادر شماره نوامبر2003خودتکرارکرده است. اين نشريه ازقول ديپلومات غربی بی نام ونشانی ادعاميکندکه مبارزان نيپال در پروآموزش ديده اند.سازمان سياه و ديگر مرتجعين ازاين ادعااستفاده ميکنندتابه اصطلاح نشان دهندکه مبارزات مردم از حمايت واقعی مردم اين سرزمين عاری است وبوسيله توطئه محرکين «تروريست» «بيگانه» برانگيخته شده است .

**يک قطعه شعر**از:کرشناس (ايچوک)

**زندانی وچندراگيری**

   اين شعر قسمتي از يک شعر طولاني بنام "زنداني و چندراگيري" است كه  توسط کرشنا سن که اسم مستعارش  ايچوك“ ( به معني اشتياق) ميباشد به رشته تحرير درآمده است. شعر در خطاب به چندراگيري کوهي در شمال دره كتمندو و مشرف بر بهادراگول جايي كه کرشنا سن در آن زنداني بود سروده شده است. در اين شعر کوه  پيشاهنگ مائوئيستي را مجسم مي كند كه كه استوار و شكست ناپذير در مقابل مشكلات در مسير انقلاب ايستاده است. کرشنا سن ناشر هفته نامه مائوئيستي بنام جاناديش بود.  دولت ارتجاعي نيپال هفته نامه را مصادره و کرشنا سن را به قتل رساند. قتل اين زورناليست انقلابي موجي از خشم و اعتراض در نيپال و درسطح بين المللي برافروخت. نشريه اکنون بصورت مخفي منتشر ميشود.

محبوم چندراگيري

**درين لحظاتي از سرور**

**که غرق در احساس جاويدانم**

درپيش چشمان پرازاشتياق خويش ترا مي بينم

درين لحاظاتي از سرور

 که فردا شايد خاطره کمرنگي باشد -

 و ناپدید شدند یک روز پس از دیگر

 وياد شان در ذهن  ديگران ( آنان كه بجا ماندند) کمرنگ شد.

دروقت فتح آخرين که ما تا آن دم بمانيم يانه

درآن لحظه اي سرورانگيزباز باهم مي بينيم

واگرمن هم فردا ازبين رفتم

شايد آخرين مصرع اين شعرم ناتمام بماند

آنانيکه مرگ را برتسلیم ترجيح داده اند

در فضاي ترس و رعب

چون گشتاپو ها و اتاق گاز

بمفهوم حقيقي زندگي، زندگي ميکنند

عليرغم نابودي جسمي

آمال بزرگ و آرزوهاي شان

 براي هميشه جاودان خواهد ماند.

خاطره آنانيکه تازه دم و صادق اند

تا آخرعمر شايد جاودانه بماند

زيرا تا زمانيکه زنده اند

صادقانه و پرمفهوم زندگي مي کنند

و انديشه تواناي شان

براي هميشه جاودان خواهد ماند.

زندگي و مرگ را زمان واقعي تعيين ميکند

سرانجام زمان تعيين مي کند

آنهائيکه بخاطر کشور و مردم خود زيست ميکنند

احساس پاک شان

براي هميشه جاودان خواهد ماند.

محبوبم چندراگيري !

در سراسر زندگي تلاشم اين بود

که زندگي واقعي داشته باشم

با تمام تلاش و تعهدات

در روز و شب زندگي

ازين دوجهت

من کوشيدم روزرا پويا باشم

با تمام تلاش و تعهدات.

در لحظات حساس زندگي

هنگام  مشکلات و دشواري ها

اشکم را وسيله کردم

 با تمام تلاش و تعهدات

بسراغ حقيقت رفتم

با آنهم  زندگي زندگي است

شايد دچار اشتباه شده باشم.

رفيق عزيز

اشتباهم را ببخش.

 سپيده صبح

بعد از شب تار

تيره ر گي را از هم ميدرد.

كمونيزم عقيده و ايمانمان

به يقين  روزي  ازبسترتعهدات ما

 سربلند مي كند.

به يقين روزي

آينده خوش و بالنده ما

چون گلي طلائي شكوفه مي كند.

تا آندم

بمفهوم واقعي

زندگي حقيقتا زندگي نيست

در واقع کره خاكي مصيبت زده امروز

 تا آندم

براي بشريت سرزمين زيبائي بدل نخواهد شد.

تا آندم

ما پافشاري خواهيمکرد

بر راه مان

بر پيمانمان

 براي  ساختن جهاني زيبا.

به يقين روزي

جهاني از تعهدات انساني ما

 راستی خواهد شد- زندگی واقعی

سده بيت و يكم

سده آزادي  ما خواهد بود.

وهزارساله ي  سوم

هزار ساله ى بزرگ فتح مان!

**جنايات مقامات هند را محكومو از رفيق گوراوْ دفاع كنيد!**

 هنگاميكه”جهاني براي فتح“ براي  انتشار آماده ميشد،دولت هنددو نفراز رهبران حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)راربودوشبانه غير قانوني آنان راتحويل شكنجه گران رژيم پادشاهي ارتجاعي نيپال داد. دو رفيق دستگيرشده عبارتند از رفيق ماتريكا پراساد ياداوْ Matrika Prasad Yadavعضودفتر سياسي كميته مركزي حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)رهبردولت خودمختارتازه تاسيس شده مدهس Madhes ورفيق سورش آله ماگار Suresh Ale Magar ،عضوعلي البدل كميته مركزي  وهمچنين يكي ازرهبران  جنبش مقاومت خلقهاي جهان درجنوب آسيا، كه رفيق ياداوْ راهمراهي ميكرد.

   صدرحزب كمونيست نيپال(مائوئيست) پارچاندادربيانيه اي گفته است”قدرت حاكمه هندبادستگيري رفيق ياداويكي ازرهبران توده اي سراسر نيپال وبويژه مدهس وهمچنين با دستگيري رفيق آله ماگاريكي ازرهبران توده اي يكي ازمليتهاي تحت ستم درواقع به قلب كل مردم نيپال ازسرزمينهاي هموارترايي گرفته  تاسرزمينهاي كوهستاني كوبيده است.“

   اين مرتجعين جان سخت قدرت حاكمه هندكه خودرا”جمهوري“خوانده وبزرگترين دمكراسي جهان به  حساب ميآورند،امروزه  حزب وتوده هاي مردم ماراكه ضدپادشاهي قرون وسطائي مستبدبراي جمهوري مي جنگند،حيرت زده وخشمگين كرده است.“

اين آخرين بيحرمتي درشرايطي انجام ميگيرد كه  يك نبرد بين المللي براي جلوگيري از ارتكاب  همان جنايت توسط مقامات هندي درموردچاندرا پراكاش گاجورلChandra Prakash Gajurel كه مليونها توده نيپالي و جنوب آسيا اورابه نام رفيق گوراو مي شناسند، بالا ميگيرد. او از20 اوت( اگوست) 2003 كه توسط  مقامات هندي درفرودگاه Chennai(Madras) دستگيرشددرزندان هندبسرميبرد.نامبرده براي انجام كارهاي حزب عازم اروپا بود.طبيعي استكه  رفيق گوراوعضودفترسياسي حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)كه جنگ خلق راباهدف رهايي نپال ازستم فئودالي وتسلط بيگانگان رهبري مينمود،نميتوانست آزادانه سفر كند.

   مقامات هنداورافقط بخاطرداشتن مدارك شناسايي جعلي بازداشت كردند.حتي اگراين مسئله هم واقعي باشد،هندي هامعمولا به اين چنين مواردي به مثابه تخلف بزرگي از قوانين شان،برخوردنميكنند،بلكه درعرض چندساعت ونه ماههاوياسالهابه آن  رسيدگي ميكنند.

   دراين نابرابري تهوع آورجهان ميليون ها نفرمردم كشورهاي تحت سلطه براي عبوراز ديوارآهنين اروپا وآمريكاي شمال هرچه متوانند، انجام ميدهند. رفتار مقامات هندبا رفيق گوراوبه روشني نشان ميدهدكه عليرغم اتهام رسمي، در چشم آنان جرم واقعي او ” سفرغيرقانوني“نيست بلكه جرم واقعي او رهبري خيزش توده هاي انقلابي دركشوري است كه مدتهاي مديدي قلمروتحت حمايه هندبه حساب ميآيد. هنددركنار امپرياليسم آمريكايكي ازحاميان اصلي سلطنت فاسدي است كه دراثرجنگ خلق تحت رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) به گوشه (ديوار) رانده شده است. تحويل دادن رفقا ياداووآله ماگارحتي بدون بهانه قانوني نشان ميدهدكه خطرواقعي است ومقامات هندي ممكن است همينكاررابارفيق گوراو بكنند.

   حتي قبل از آخرين بي حرمتي بوسيله دولت هند، بولتن اطلاعاتي شماره چهار حزب كمونيست نپال(مائوئيست) اخطار داد.”خطر استرداداوبه قصابان نيپالي توسط دولت هند واقعي است. اگر چه  قرارداد استرداد متداول بين دوكشور،آنهاراقانوناملزم نمي سازدكه دستگيرشدگان سياسي رابه يكديگرتحويل دهند.حاكمين هندبرمبناي منافعشان به اين قوانين رجوع مي كنند. بطورمثال دولت هند آنهايي از(حزب) كنگره نيپال راكه درسال 1970 به هواپيما ربائي وسرقت بانك متهم بودندراتحويل نداد. اماباكمال ميل وبطور مخفيانه رفيق بامدوچتريBamdev Chhetri وبقيه(ازحزب كمونيست نيپال(مائوئيست)را سال گذشته تحويل داد.“ (متن كامل در[www.cpnm.org](http://www.cpnm.org/) آمده است).

   فعاليتهاي اعتراضاتي بخاطرزنداني كردن رفيق گوراودربسياري ازكشورهاي جهان برگزارشده است واين امرمدرسه اي براي همبستگي بين المللي بوده است. بيانيه هاي پشتيباني بوسيله طيف وسيعي از نيروهاي سياسي دررابطه بادستگيري اوصادرشد، از جمله از طرف جبهه دمكراتيك ملي فيليپين، حزب كارگران بلژيك،حزب كمونيست نروژ، حزب كمونيست (م ل)‌ يونان،مركز كمونيستي مائوئيستي هندوكميته هماهنگي احزاب و سازمانهاي مائوئيست آسياي جنوبي(كامپوزا)   (CCOMPOSA)،كه بسرعت توسط بسياري ديگر دنبال شد.

   دراستانبول،‌تركيه تظاهراتي ‌درمقابل دفتركميسيون عالي هندبرگزارشدوهيئتي از طرف فعالين شناخته شده حقوق بشرووكلابا نماينده اي ازهندملاقات كردندونگراني شان رادراين موردابرازنمودند. جنبش خلقهاي جهان((wprm اعتراضاتي رادركشورهاي مختلف اروپاسازماندهي كرد،وسيلي ازفكس و اي ميل راكه درآنهاخواستارآزادي رفيق گوراو بودندبه مقامات هندارسال كردند.

   جنبش خلقهاي جهان در Benelux( بلژيك، هلندولوگزامبورگ) و”كميته بازداري جنگ آمريكا“يا StopUSA (پلاتفرم 50 گروه وبيشتركه به سازماندهي تظاهرات هائي ضداشغال عراق كمك كردند)،تظاهراتي را در مقابل سفارت هنددربروكسل در12نوامبر برگزاركردند.كه تظاهركنندگان نامه اي رابه سفيرهندكه درآن نخست وزيرهندواج پايه Vaj Payee راخطاب قرارداده  وآزادي فوري وبي قيدوشرط رفيق گوراو راخواستار شده بود، تحويل دادند.

   دراين تظاهرات سخنگوي حزب كارگران بلژيك و جنبش مقاومت خلقهاي جهان wprmبرافزايش وحشيگريهاي اخيردولت نپال تاكيدكردندوازمردم آزاديخواه جهان خواستندكه براي آزادي فوري اومبارزه كنند. نامه اي اعتراضي كه باابتكاردانشجويان نيپالي درنروژنوشته شده بوددرتاريخ 15نوامبر به سفارت هنددراسلو داده شد.

   درزماني كه رفيق گوراوتلاش ميكردتابه اروپاسفركند،آتش بس ميان دولت نيپال و حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)‌برقراربود. امابعدازآن جنگ مجدداآ‎غازشد.دولت پادشاهي بااستفاده اززرداخانه اي كه در دوران آتش بس توسط امپرياليستها تقويت شدجنگ خونين ضدشورش شيوه آمريكائي اش راشدت بخشيد.گروههاي حقوق بشرمثل سازمان عفوبين الملل موج ناپديدشدگاني كه بوسيله نيروهاي دولتي انجام ميشودرا مورد انتقادقرار داده اند.

   دولت نيپال تعدادي ازرهبران انقلابي نيپال را به ليست اينترپول (به قسمت ليست سرخها) فرستاده است وامپرياليسم آمريكا اخيراحزب كمونيست نيپال (مائوئيست)رادر ليست دوم سازمانهاي”تروريست“قرارداده است. امارسانه هاي جهاني حتي رسانه هاي خبري مثل بي بي سي، لوموند فرانسه ، نيويورك تايمزوهندامروز،چاره اي ندارند، جزاينكه اعتراف كنندكه ميليونها نيپالي به حول خيزش توده اي برضد پادشاهي فرتوت وكهنه نيپال گردآمده اند. مبارزه به منظور آزادي رفيق گوراوجبهه اي حياتي درجنگي بزرگتر براي رهايي نيپال زيرسلطه است.

   دفاع ازرفيق گوراوبراي جنبش كمونيستي هندبويژه بامسئوليت مشخص دربرابراين حركت ارتجاعي طبقه حاكمه خويش، وظيفه پراهميتي است. كميته اي دردفاع  از رفيق گوراودردهلي شكل گرفته است كه شامل استادان وپرفسورهاي برجسته دانشگاه،وكلا، ژورناليستها،فعالين سياسي وشخصيتهاي شناخته شده ميباشد.حدود600-500 نفردر جلسه 8 نوامبردرچيناChenna (Madras) براي پشتيباني ازرفيق گوراو شركت كردند. سخنرانان كه شامل طيف وسيعي ازنيروها از جمله  نماينده اي از پارلمان هند بود،خواهان آزادي فوري گوراوشدندوتهديدكردندكه دولت هندچنانچه وي رابه نيپال تحويل دهد  با”طوفان عظيمي ازمبارزات“روبروخواهدشد.